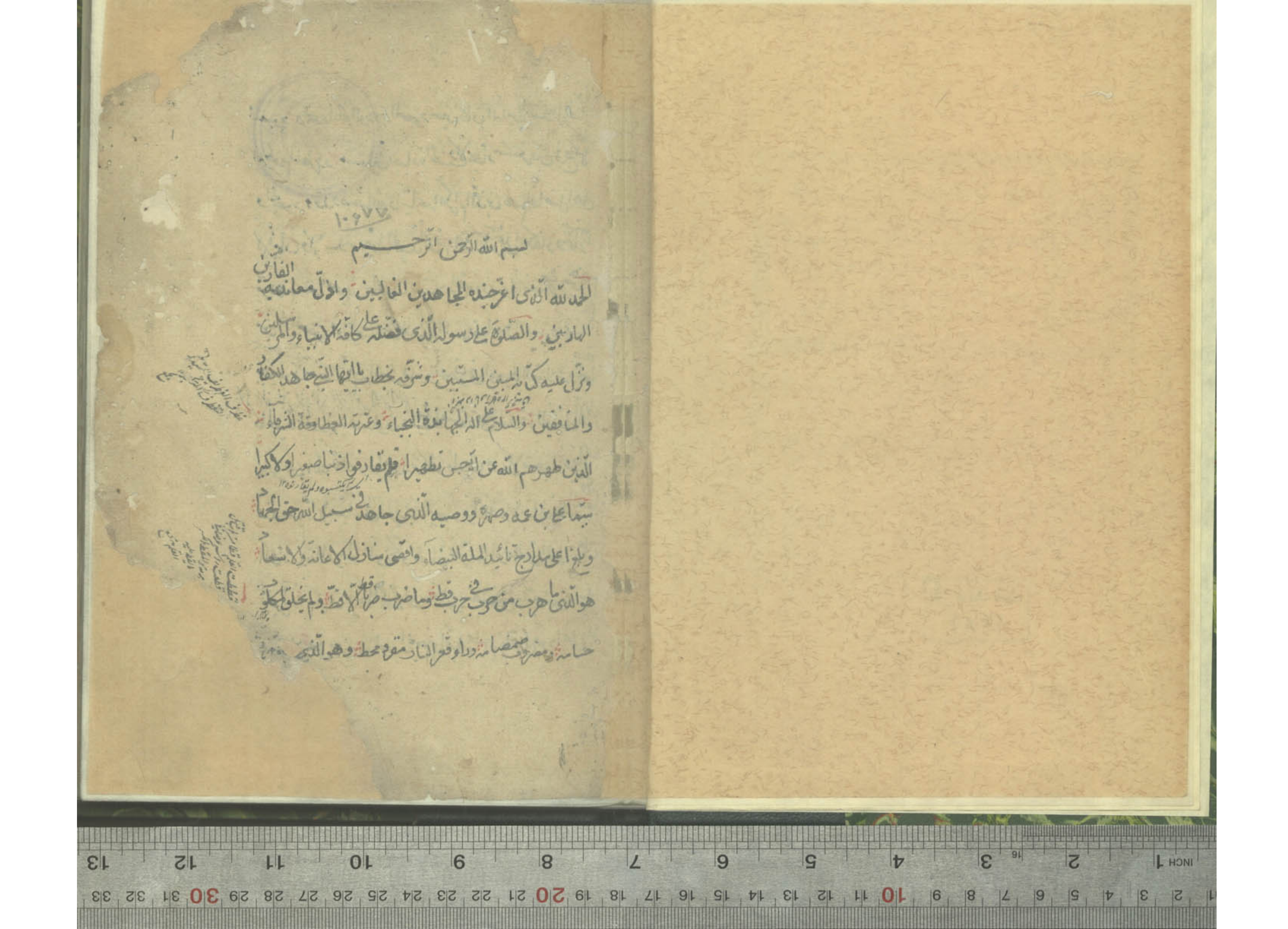


بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اعز جنده المجاهدين الغالبين واذل معانديه الفارين
الهاربين والصلوة على رسوله الذي فضله على كافة الانبياء والمرسلين
ونزل عليه كتابه المبين المستبين وشرفه بخطاب يا ايها النبي جاهد الكفار
والمنافقين والسلام على آله الجهابذة النجباء وعترته المطهرة الشرفاء
الذين طهرهم الله عن الرجس تطهيرا فلم يقارفوا ذنبا صغيرا ولا كبيرا
سيما علي ابن عمه وصهره ووصيه الذي جاهد في سبيل الله حق الجهاد
وبلغ اعلى مدارج تائيد الملة البيضاء واقصى منازل الاعانة والاسعاد
هو الذي ما هرب من حرب في حرب قط وما ضرب ضربا الا قط ولم يخلو الحلق
حسامه ومصرع صمصامه ورداء وقعه النار مقرع محط وهو الذي

المعبود ويسجد الله الودود المسجود حين كان الناس باضلال الخناس
المرجوم المطرود مشتغلين بعبادة الخشب والاحجار مستغرقين في لجج الكفار
والجحود وقد وصفهم الله واتباعه الكرام الذين هم افاضل اهل
الايمان والاسلام بقوله الحميد المحمود اشداء على الكفار رحماء بينهم
تريهم ركعا سجدا يبتغون فضلا من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم
من اثر السجود فوا عجباه من الفئة المسماة باهل السنة والجماعة
يخبطون خبط الناقة العشواء ويهيمون في اودية الضلالة والجها
كالحية العمياء فيفضلون عليه في استحقاق الخلافة الخلفاء الذين
كانوا عن الله خلفاء ولرسوله تركاء فارين عن الاشقياء غير فارين
عند سيد الانبياء في الحرب والهيجاء فيا لله وللامثال تلك الدعاوي
الكاسدة العوجاء التي تكاد الجبال تخر منها وتنطبق الخضراء على
الغبراء ثم الان ايها الخلان تحملني شفقتي وتبعثني غاية
[illegible] على ان اخاطب اليهم واقبل عليهم فاقول عودا على بدء

بدء لا سرفا ولا شططا ولا هجرا ولا غلطا ليت شعري كيف تفضلون
قبل الدار الذي ستر بين الاستار كالنسوان اولات المعاجر والخمار
خوفا من سيوف مجاهديه الابرار وفر من عند رسول الله الاحد
بشهادة صحيحكم السقيم يوم احد كالبغل والحمار هيبة من ضراب
الكفار الفجار الى غير ذلك من الحروب التي صار فيها من مولى الادبار على
هذا البطل الضرغام والاشجع القمقام الذي هو الكرار الغير الفرار
بنص الرسول المختار وهو من كسر بوده لحرب واطفى نائرة الطعن
والضرب وفرق العسكر وهزم الجيش واخزى يهودا وهوازن
وكافري قريش يوم بدر واحد وخيبر وحنين وقال فيه النبي
يوم الخندق قتل علي لعمرو بن عبد ود افضل من عبادة الثقلين
وهو من قتت روس الكافرين الفاجرين ونسف النمل حين
ارسله سيد المرسلين الى وادي النمل فاين هذا من ذلك
واين السمك من سماك ثم كيف ترجحون عليه الخالفين لبعض الفتن

الجلفين الجانفين مع كونهما في غمرة الفرار وتولية الادبار و
المفر والقرار كالقتيل السابق الذكر فهادوا ياتكم بين ايد بنا
تنص على فرارهما عن جل تلك المعادلة والمغازي ومخالفة
امر النبي الابطحي الحجازي على ان احدهما قائله اقيلوني واخرى
متكلمه لولا علي لهلك عمر فهذا بتصريح الاخبار وتنصيص الاثار
اقضى الاصحاب وباب مدينه علم خير البشر فتنبؤني ايها المتعسفون
الجاهلون افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع ام من لا يهدي
الا ان يهدى ما لكم كيف تحكمون وهل يستوي الذين يعلمون
والذين لا يعلمون بعد حمد رب جليل وصلوة وسلام رسول جميل
وآل اطهار وآل نبي نبيل چنين ميگويد اضعف عباد الله القوي خير خاک پای محمد نجيح
حشرهم الله في زمرة محمد وعلي که بر صفايح ضماير ارباب صلاح وسداد والواح خواطر
هنديين نيک نهاد خوش طبع ومرتسم باد که درين زمان الطالبان اوان و
عصبيت اقران که سوق متاع حق شناسی وانصاف کاسد وازمرة ابنای عصر و

٣

واصلاف در بحوق علات و اوامر ردیه تعصب عناد منقاد و غافل ارباب
علوم معقول ومنقول منزوی زاویه خمول اند واصحاب جهالت وضلالت همه [illegible]
وعلی صرف نحو وفصول ثعالب ضلالت از احیای مجالس مقابله سران [illegible] علم
وکمال در سر وارکان تکندید خوف ریاست [illegible]
فصال وانقطاب در [illegible] از فروما یکان محافل عصبیت آرا رساله بیهوده
انرا بمعرکه آرای [illegible] ساخته در تعصب اعتساف [illegible] وغلظت وجلادت در
تحریر مضامین آن [illegible] بجواب رساله جلیله سم الفار که از تالیف فاضل عالیمقدار
یکتای معرکه مجاهده ابطال [illegible] ومعرکه ابطالت [illegible] وصد تفرقه جات [illegible]
فیض [illegible] فیض علمای فرو [illegible] محمد [illegible] رسول رب مجید [illegible]
العظام [illegible] الفخام مجتهد العصر والزمان [illegible] والطغیان [illegible]
[illegible] والذین [illegible] مقلدی المروانیه والاد
بالجمله [illegible] طائفه العدویه والتیمیه [illegible] بالصمصام [illegible]
[illegible] مولانا واستادنا المسدد صاحب [illegible] محمد [illegible]

کاتبه الفقیر علیا و عالیا می باشد که بر منظر حقایق در پرده بعضی تلامذه مجهول الحسم و معروض الاسم در پوشیده بسلک تحریر و تسطیر کشیده در اطراف و اکناف بلاد شایع و منتشر

گردانیده و بذریعه این تضییع اوقات و صرف نقد معرف مداد و دوات سویدو تحریب

روی قرطاس نمی شناسد نماید عماد حنفیه و دیگر تیره درونان حق ناشناس علم فخر و مباهات

بین سفهای الناس بر افراشته بر خلاف مودای ان الله لا یحب المتکبرین

سر گردون تا باوج فلک اعظمی رسانیده و لاشک ان صدور مثل این فی لنشر عجائب

غرائب هو اعجب من تشبیق الحمار و اغرب من نهیق الغراب آنی بروز و بروز و

اظهار و ابراز اگرچه بطرز بعضی از دواج مترجمات خامان دنیا لکن از سست قرار بر

تشخیص بر عیب نشستم بلکه از طرف حقوق بسیم و همچنین از طرز باطل بر گزینه

نشین و ستر گزین قرار صفی واحد تنها لکن از انبیاء رسول خالی احد صلی علیحده

و جدا بالجمله اگر دیده در روش واتو فهم و ادراک بلغو که بمقتضای شوق شاعر

نبد جای ترکیب توان ناقص که جاها بسیار باید انداخت این مقام نه مقام

ناقص بود و در جهان مرد که اسلام مقیم مقام بسر انداختن بوقت و جایی جوشش و عجز

نجح عارض چه احقاق باطل بمنزع و محال و ابطال حق محقق ما بقش و در عدم امکان و تشویش و اشکال

فانی فایده ترتیب علی امثال هذا القیل و القال لکن بجود اشعر و ادر نعا دیده انصاف

گر بینا بود سبط بیعمبر چرا در کربلا تنها بود با غوایت ابلیس تلبیس شقی بمقتضای

حب الشیء یعمی و یصم ادراک این معنی نمود کورانه بجواب این رساله جلیله با آنکه

آن عجاله جلیله را سر بر صامین حق و صواب و مقاصد مرضیه حضرت رب الارباب

و تایید و اعانت دین مبین آل اطیاب جناب رسالتماب صلوات الله علیه و علیهم الی

یوم المرجع و المآب مشتمل و متضمن گشته و بفحوای شعر صد انتهای تا مرد

سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد بدر آیه شنیعه این سخن گوئی و جنگجوی

و راه لاف و گزاف پوئی منافر گرید معیوب عیوب حنفیه را ابراز اظهار و ابراز نموده

بالجمله هرگاه آن رساله بیهوده و کلمات ناسنجیده از نظر فقیر گذشت و حال مضامین

قرارت الکین بر نوع خاطر حقیر منتقش و مرتسم گشت نظر بانکه سقوط اجوبه مزخرفه

آن رساله بالکل از موضع اعتنا و اعتبار کالشمس فی نصف النهار روشن و

آشکار و شنایع و قبایحش غیر محتاج بذکر و تذکار و مقابله و مواجهه این یکجنین

فظ غلیظ العقب زشت گفته که از غایت فظاظت و جلافت طور کلامش
خارج از طرز تحریر و تعبیر شرفای نامدار و قلت حافظه و ادراک و تمویه و تلبیع آن
ناپاک از آغاز و انجام رساله اش کالبرق فی السحاب المدرار واضح و نمودار
در ابصار و انظار منصفین اولی الابصار و متدینین دیانت شعار و عاریست
بر ترهات و شنار رسیده لیک ترین شنار اعراض و طی کشح از تحریر جواب کلام
ناصواب آن مطرود خباثت و ضلالت آمود اولی و احری نمود لکن بعض احباب
مؤمنین و اصحاب متدینین موقنین که اصحاب حرارت ایمانیه و ارباب محبت و خلت
جنابیه منتظره ثمرات علو و رفعت درجات جنابیه که عزم بر الحاح و اصرار در باب اثبات علای هستند
تحریر جواب آن گفتار بیهوده گفتار محکم بستند لاجرم در راه حقیقت حال سالک بحث سالک
آن در سلک اظهار در سفتم و مخاطبا الیهم و مقبلا علیهم چنین گفتم که حقیقت حال مطابق
نفس الامر و صدق و راست لیکم دکانت برین منوال که در زمان سابق که آن
معدن شر و داعی سلامت الله مذکور که اکنون ملامت الله نامند بجادو سحر و بستمه ایشان
باب منجم مزبور با وجود کمال تعدد از سلاست طبع و تدین سرتا پا بیجاد و نادوا از قصبه بود

بداون که مولد و موطن اصلی او میباشد درین بیت السلطنت وارد گشته سکون
و اقامت میداشت کسی از عقلا و علما و ارباب فهم و نصفت و ابتدا و بیرادر اعداد
کملای روزگار و جهابذه عالیمقدار بلکه در هیچ شمار و قطار نمی انگاشت حتی که احدی
از علمای مشهورین قریبی محال و امثالهم هم و برادر معقولات نیز فضلا عن علوم
دینیهم مرتبه بحث خود نمی پنداشت و نوم و الیقظه و خفتن و بیداریش بمقتضای
مسلک خفته و بیدار یکسان بوده و اجنبیت او از علوم مذهب و حجاری علوم دینیه
و معارف یقینیه فرقه حقه اثنی عشریه اینکه امر مسلم بود و ظاهر است از بام افتاده که کسی
از او نا بحثش هم فی حین من الاحیان با ظهار و ادعای کمالش در آن مشغول نشوده
در آن اوان و مایه مباهاتش در آن زمان همین بود که این است که غاویان سبعیمان
چند که مضمون آیه صدق مشحون الشعراء یتبعهم الغاوون گردا گرد آن فضلا
فضلا و شعرا امثال اجتماع مگس بر نقطه و انشای کندیده کثافت را مجتمع می
گردیدند بتعلیم و تفهیم ایهامات ایشان برآمدش میپرداخت و چنانچه طوطیان حق الله شد
و پاک ذات الله میگویند همچنان وی بحسم درشان مضامین بارنیه خواستی

زوائد علمیه و امثالها و بارها از تقریرات آخر که آن خر از تعصب ساخته بود گوش زد باد

گرفته مصداق یحمل اسفارا گشته در هنگام تدریس اینها میان مسیحیت و یهود و غیر از

اوقات مثل کتب مصنفه بحر اجاج اعنی عبد العلی ارکانی بلکه از آن کتب مؤلفه مولوی

مبین نیز از دو بعرض بروز و ظهور نرسیده و مضمونی تازه و تحقیقی انیق و تدقیقی رشیق

آشنای سمعش نگردیده پس هر گاه حال بدین منوالش بر ایشان ... بوده علمای

اعلام فرقه حقه اثنا عشریه کثرهم الله در بسالتکیه فرسان مضمار فراست و شهسواران

جولان فضای ادراک و فطنت می باشند که او را لایق این می فهمیدند که ابا و اصدی

از ایشان به مخاطبت شود و نسبت با ایشان طرح مباحثه و مناظره افکند لکن از آنجا

که اهدو شد آن تغلل فی ایمان که در سیر کتبش نمونه از سیر عثمان بن عفان است

بخدمت جناب حکمت مآب حذاقت ایاب زبدة الاطباء الاعلام نخبة الکملاء الفخام

منبع العلم و الکمال مجمع الفضل و الافضال جناب حکیم میر الهی بخش صاحب زاد الله

مجده و فضله و حرسه عن شرور اولی الشرور و المعایب بود و جناب مجتهد العصر و الزمان

حامی حمی الاسلام و الایمان دام ظله العالی مادامت الایام و اللیالی هم گاه گاه در آنجا

التجا قدم رنجه می فرمودند و او لی مذکور امثال ربعه را برای خود غنیمت فهمیده بشرف ملاقات

آن عالیجناب مشرف و بهره یاب گردیده و بمکرر ولایت و جا بجوسی که از عمرو عاص بد تر

از یهودی و مجوسی یاد گرفته گاهی در حضور آنجناب و گاهی در غیبت آن سرآمد اطبای مسیح

تقریرات صوارم و حسام و اشتعال امثال مصنفات سادات العلماء الاعلام می نمود و

بکلمات التیام و سخنان نصفت التفهام و اظهار میلان خود بجانب اعتقادات

حق از اسلام زبان می کشود پس بخیال جناب سید سند ابده الله الصمد چنان رسید که

شاید این تغلل از دیگر ارباب ضلالت و زلل و خطاء و خطل ممتاز بوده باشد

که اکثر اوقات تحقیق مسائل اصولیه بطور استفاده می نماید و استمالهٔ قلوب

آل عبا بخواندن احادیث غر امیر می نماید لا جرم اتماما للحجه گاه گاه با او مخاطب می بودند

و با حقاق حق و ابطال باطل مطلق ... اجوبه و ثواب جهات می نمودند لکن

هر گاه که حاسش در حقیقت مثل آب زیر کاه بلکه سراب آب اشتباه بود

الاناء یترشح بما فیه و بمودای مصراع از کوزه همان برون تراود که در اوست

احیانا کلمات نصب و خروج از زبان عصبیت بیان او ظهور و بروز می نمود چنانچه

روزی بحضور جناب حکیم صاحب سابق الالقاب این حرف بیهوده بگستاخی گفت که در حق

امام حسین چیزی نمیتوان گفت که صاحبزاده ما بودند مگر مقام حیرت است که

باوجود اینکه بیرون رفتن ممکن نبوده چه راه ترک فرمودند و مجرد رسیدن خط مسلم بن عقیل

کوچ بجانب کوفه نمودند انتهی ملخص مقاله جزاه الله ما یستحقه عن النبی و آله هرگاه آشنائی

درین باب نبوده باشد از جناب حکمت مآب مزبور الالقاب دریافت نماید حاصل چنین کلمات

ضلالت سمات را باختفا بر زبان می آورد لیکن اعلان و ابراز آن نمیتوانست

کرد تا اینکه چون رساله ثمرة الخلافه بتقریبیکه در دیباچه آن مذکور و مزبور می باشد

بجلوه تالیف و ترصیف در آمد و در آن هنگام که مع جودت بیان و حسن نظم و بلاغت

آن کردن آغاز نمود مگر از انجا که آتش عناد و کینه در کانون سینه ضلالت و فتنه

او مشتعل بود خود باخفا که هو الظاهر در تحریر جواب آن رساله هدایت انتما مشتغل گردید

و هم دم چنین اظهار و ابراز کرد که جوابش در شاهجهان آباد نوشته می شود

و عنقریب درین بلده خواهد رسید خلاصه بعد چندی بعض اوراق آن رساله

بیهوده [illegible] و بار گشت هرگاه از نظر انور جناب سید استاد سلمه الله الی یوم التناد گذشت در مطاوی

ظاهر

مطاوی آن اوراق غرابت را فقراتی چند بزبان عربی بی ربط و بی سر و پا بر خلاف

محاوره عرب بنظر در آمد لهذا الخیال الذی [illegible] استاد و [illegible] الطلب و [illegible]

عدوه الدلیل رسید که از آن نقل استفسار ترکیب و معنی آن عبارت مهمل بعمل

آید تا حال سلامت طبع و انصاف و تحرزش از طرز تشیع عصبیت واضح گردد که

مدعی آن مرا به بظهور و بروز گراید ناچار بسبب تحقق این ضرورت و غیرها من الضرورات

نوبت تحریر مکاتبات رسید و گفتگو بطول انجامید و آن نقل [illegible] با وکار رسالت و تالی

در هر رقعه بمزید خشونت و بدزبانی می پرداخت و آن جناب مستطاب تا بسیار افتد ای

آباء و اجداد اطیاب در هر مرتبه از خشونت تعرض آن اعراض و طی کشح [illegible] باجمله

درین معامله حال سید جنبه بمفاد الولد سر لابیه ضحی مشابه تمامیت بحال جناب

ولایت مآب سلام الله علیه و آله الامجاد در باب ابتلا بمکابره و مجادله معاویه و تجاوز [illegible]

اسکنه الله فی الهاویه که ملعون [illegible] قبله از دقائق [illegible]

بان مقتدای مجسم و [illegible] ابن ابی الحدید از زمره هواخواهان [illegible]

کنندگان معاویه و یزید علیهم اللعن و النکال الشدید بر سبیل [illegible] استصواب نوشته

که آنحضرت را که در اعلای مراتب علو حسب و نسب و زهد و تقا و سوابق در اسلام و سایر
صفات جلیله عظام بود نه چه ضرور بود و کدام امر براین داشت که با چنین رذیل
دنی و ناکس خوی مقابله و مخاطبه نمودند و مجاوبه و مکالمه فرمودند اگرچه همین
دستور بعض اشخاص در این خصوص نیز تعجب و استعجاب می نمایند و مدارج استغراب را
بقدم اقدام می پیمایند لکن حق اینست که مصالح و حکم و اسباب و دواعی در اوقات مواقع
افراد و اشخاص و مطابق احیان و اوقات می باشد و این امر را کسیکه با متلاشی
مبتلی شده باشد بهتر میداند خصوص جناب ولایت مآب که مرتبه عصمت و علم لدنی
داشته و مصالح و حکم را بخوبی و کما ینبغی می دید اشتهر القصه آن صدیقی مطرود
تنبل مردود تا هنگامیکه درشتی و خشونت در خدمت جناب سیدنا المعظم می نمود آنجناب
معلی القاب بیدر کیف صبر و کشیح می فرمود تا اینکه آن خارجی لعین از وزجات خشونت
زبان فرزند امیر المومنین درجه بدرجه ترقی کرده کوزانه و دستانه آنچه در دوش بود
بر زبان آورد و بجانب شهسوار عرب و کرار غیر فرار اعنی جناب حیدر کرار علیه السلام
والله الاطهار درپرده الزام بفقرات بعض اخبار را عادم کار تخلف و فرار را العیاذ بالله نسبت

نسبت داد و [illegible] لاجرم در این هنگام استغفای این مضمون که آیا چنین کسی
از دائره تشیع بیرون و از مذهب خارج و در محاط محیط نصب و خروج و الج است یا نه
نزد علمای فرقه محق مرسل کرد به منور نوبت رسیدن جوابش از علمای مجتهد او
هم نرسید که بسبب جبن ذاتی و نامردی موروثی اشیاء با سلاف الفارین از این
بیت الایمان و المومنین پوشیده و مخفی فرار کرد و بکابل رحل اقامت انداخته
با مل آن ملت که مشترک است در علت بنیاد بر دخل صحیح و در آن بلده رسیده و بزعم
خود از جزا و سزای سبعیان و تعزیر و تادیب ایشان ایمن و مطمئن گردید و رساله
معرکه الارا را نوشته اساءت ادب و بخشش کلام را نسبت بسادات کرام و علمای فخام از
حد درگذرانید و کلمات لعطیان و اجلاف و ارذال را در آن مذکور و مندرج نموده داد
عصبیت و بی ایمانی داد و آن رساله را بنام یکی از تلامذه مغرور ضنه خود قرار داده عاشیه
عبودیت که این را بر دوش خود نهاد و بزبانی آن شخص مفروض و نامشخص مدح و ستایش
خودش بکمال اطراء و مبالغه نوشت و باین ذریعه شنیعه تحریرات خود کلام در ورود
افعال و اقوال مضحکین متمسخرین مرشت و مضمون [illegible] اینکه بمقتضای

بجهت خفت و خجلت جمعی در این در شنگ [illegible] پوشانید ص

مثل ورد و عکور را حافظ باشد خود تمیز مفروضتش در آخر آن رساله نموده اشعاری
مندرج نموده که دال است بر اینکه رساله مسطور تألیف نقل مذکور می‌باشد چنانچه کشی
معرکه الآرا در حاشیه که بر دیباچه اش رقم فرموده چنین می‌فرماید طرفه ماجرای و عجب حکایتیست
که این ناصب کاذب متخلص به هوش بریده دم و گوش با فقهای کاذبین غادرین
و خائنین متغلبین اولاً خود را مرید پیر جلفی شاه سلامت الله کشفی وانموده اسناد تألیف این
مجموعه واهیات و نسخه طامات و خرافات بسوی خود کرده و ثانیاً بمقتضای اینکه دروغگو را
حافظه نباشد بارادت کشفی کشف عورتین مثل عمرو عاص در آخر کتاب کرده در بارش
اسناد کتاب مذکور بسوی کشفی که کشف فضایل کفش است نموده حیث قال تاریخ
جو کشفی آن محیط علم و دانش ٭ ستون ملت و آیین سنت ٭ رقم زد نسخه کردی التصانیف
ز هر لب ملکش تحسین بسفت ٭ بسنگ کرد بد زین بس پایه رفض ٭ گران شد لنگر تمکین سنت ٭
پی تاریخ سالش گفت مدهوش ٭ بنای مستحکم امد دین سنت ٭ فانظروا بعین الانصاف
یا معشر المنصفین الصادقین الا ان لعنة الله علی الکاذبین انهمه در صورتی است
که مدهوش تخلص همین فاروقی بریده دم و گوش بوده باشد و اگر آنکس ورای این کس است

9

است پس از این رهگذر که کلامش مکذب کلام فاروقی مذکور است هم مخرب بنیان ادعای کشفی بودن
کشفی را از رهگذر رعایت نام اوستادی تعریز قود بیش بضرابات کفشی مناسب و سزاوار
زیرا که وی در وقت تلمذ بیش اگر در رشید شن نموده مدارج ناسعادتمندی و عقوق و ناخلفی را بقدم
اقدام پیموده و مثل همین جزا و سزا انسب بشاگرد دیگر که متخلص بحسرت است هم انسب
اولی ناجسته ... او نیز باقی نماند زیرا که وی هم شعرا را بتاریخش را چنین گفته در
تکذیبش را سفته است ٭ از کتب بیکه رقم زد کشفی ٭ تاکند لی اد بی تاریخ الی آخره و همچنین
معز بر دخیبه فاروقی نیز اولی دانستن که چرا تواریخ مذکور را مندرج نموده و چگونه این
شعر را در آخر رساله ارقام فرموده ٭ کشفی خمش که خصم تو معنی شناس نیست ٭ با همچو کس
نزاع و محاکاه چه حاجت است چه درج این شعر نیز مشعر است باینکه مؤلف رساله کشفی است
نه دیگری پس بعد کوشمالی خود هم به بیت خود انسب و مستحق که از چه راه اندراج این چنین
اشعار و اهیه ملکذبه را گوارا فرموده و چرا تلامذه خود را ممانعت از امثال این اقوال
و افعال شنیعه ننموده و گوشمالی دیگر بجهت اینکه چرا رقعه با میر حسن خان ارقام ساخت
که اگر فقرات آنش مشعر است باینکه خود تألیف آن رساله ساخته و پرداخته پرداخته با کلیه

حال خودش وحال اهل مصداق این فقرهٔ کریمه است یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی
المومنین فلا تغفلوا ایها الناظرون من الموفقین انتهی مقاله ولقد اجاد فیما افاد
جزاه الله رب العباد و بالجمله هر کیف خواه ان رسالهٔ ملعونه را که مصداق شجرهٔ ملعونه مساشد
بملمندنس نگاشته و خواه خودش تخم آنرا کاشته هرگاه که مولفش دران بر خلاف
آیین بینین ومخالف مذهب بینیان سنیان خباثت الکین [illegible] ف ولعن و شتم
لب کشوده ویاوه گوئی وهرزه درای وانکاران سادات رفیع الشان که مثل
آفتاب نیمروز روشن وتابان وآشکار و نمایان است حتی اعترف به سیدهم
ورشید الافاضل ایضا من السنة السنیه فی رسالته المسماة بالشوکة العمریه نسبت
حارث ملعون که بمقابل پسران حضرت مسلم بن عقیل علیهم صلوات الله الملک
الجلیل گفته بود که لا قرابة لکم من رسول الله کرده اسارت ادب را بطرز و شیوه
نوطیان واوباشان واجلاف وبازاریان آغاز نموده واز دایرهٔ طریقهٔ سنیان
که ترک لعن علی المسلم واهل الایمان است خارج گشته طریق نصب و خروج پیموده
واین بحث وگفتگو را حالیا سرمایهٔ فخر و مباهات وسیلهٔ اشتهار و ذریعهٔ گرمی بازار خود

خود میداند واحتمال هم انیس نظر بطبع بکمال عصبیت و غوایتش منفی و ساقط از موضع
اعتبار می باشد بهذا الحال همین انسب و اولی که بمقتضای البدعة انما تمات بترک
ذکرها اعراض از گفتگوی او بعمل آید هر چند که این همه مدارج را ذهن نشین آن
احبای صداقت آیین نمودم و بیان وجوه و مصالح اعراض مفصلا لب گشودم
لکن بسبب لطیفهٔ غیبی مومنین متدینین از هر گذر بکمال حرارت ایمانی لکن سخن درگه
باستماع و ملاحظهٔ یاوه گوئیهای ناصبی بتنگ آمده بودند اعتذارات مسطوره را سماحت
نفرمودند و فتوری در فوریت امر ارشان در باب تسند عای تحریر جواب آن راه نیافت
لاجرم بنده بحضور خدمت فیضگنجور حبیب سید معظم و استاد مفخم و الم فضلة الاتم بنت
وانهمه حالات را بخدمت اقدس معروض و ملتمس داشته درین باب استجاره و استشاره
نمود ان سرور شرفا عظام و سیادات و علمای فخام هر طرز اسلاف کرام بمودای
کلام الملوک ملوک الکلام در جوابش چنین ارشاد فرمود که در اوایل حال در جواب
وسوال فضول وقال مقال این بادیه پیمای شیمهٔ جهال محض بنت قریب
ملحوظ بود و الحنون آن راس ذوی الاذعان مغوب بد شنام و سباب شنیده

پس متذکر حکایت مثنوی ملای رومی گردیده بهی بوده مختصر اشعار مثنوی از علی آموز

اخلاص عمل ؛ شیر حق را دان منزه از دغل ؛ در غزا بر پهلوانی دست یافت ؛ زود شمشیری

براورد و شتافت ؛ تا جدا کرد اندکش سر از بدن ؛ او زخشمش زد برو آب دهن ؛ ذو الفقار

انداخت از دست و نشست ؛ ترک قتلش کرد شد از شوق مست ؛ او خدو انداخت

بر روی علی ؛ افتخار هر نبی هر ولی ؛ او خدو زد بر رخی که رو ماه ؛ سجده آرد پیش او

در سجده گاه ؛ در زمان انداخت شمشیر آن علی ؛ کرد او اندر غزااش کاهلی ؛ گشت

حیران آن مبارز زین عمل ؛ وز نمودن عفو و رحمت بی محل ؛ گفت بر من تیغ تیز افراشتی

از چه افکندی مرا بگذاشتی ؛ آنچه دیدی بهتر از پیکار من ؛ تا شدی تو سست در اشکار من ؛

بعد ازین بذکر اشعار دیگر متعلق بسوال که نقل آنها موجب طول مقال پرداخته پس

مضمون جواب را باین اشعار اداساخته گفت من تیغ از پی حق میزنم ؛ بندهٔ

حقم نه مامور تنم ؛ شیر حقم نیستم شیر هوا ؛ فعل من بر دین من باشد گوا ؛ ما رمیت اذ رمیت

در حراب ؛ من چو تیغم او زننده آفتاب ؛ رخت خود را من ز ره برداشتم ؛ غیر حق را

من عدم انگاشتم ؛ سایه‌ام کدخدایم آفتاب ؛ حاجبم من نیستم او را حجاب ؛

حجاب ؛ من چو تیغم پر گهرهای وصال ؛ زنده ناکرده ام بکشته در قتال ؛ انتهی ما اراده

نقله لهذا اچنان طریقهٔ قدیمه را که پاسداری نیت قربت است از دست نباید داد

و بمقتضای اذا امروا باللغو مروا کراما و تماشای اقتدای شیوهٔ حمیدهٔ علویه خاطر

خود را بر جواب هرزه درایی یاوه گویی او نباید نهاد که توجه بجانب آن یاوه [illegible]

مستند و اصل مطلب از دست بدر رود لاجرم از حشویات او بکلیه غمض نظر و غض بصر

باید نمود و ابواب درشتی و خشونت نسبت بمؤلف رساله و استاد ایشان علی ما ادعاه

نباید گشود و طریق رد مطالب مرقومهٔ ایشان را حسب اجرا [illegible] نمودای وان ال

نقل بهر در ذیل فواید متفرقه بر سبیل تالیف و ترصیف رساله مفرده با بیموده

ناچار خیر خاک را از رهگذر تحقیق ضروریات مذکورات بمقتضای الضرورات تبیح

المحظورات او را لایق تخاطب و قابل تجاوب قرار داده و کمیت قلم صدق

رقم را در مضمار کسر و نقض فقرات ظهور فقراتش حضرت جولان داده

لگام رخش نهاده و دیگر اجوبهٔ مطالب رسالهٔ مردوده حتی الامکان اطاعت رعایت

فرمان واجب الاذعان را مرعی و ملحوظ داشته حسب الارشاد این رساله جلیله را

بسلک تحریر منتظم در سلک کشیده بتلخیص السیادک و کسر المعارک مستور و معلق
گردانید و الآن اشرع فی المبتغی و المأمول بعد الثنا و هذا الرباعی المقبول
الذی هو مصداق حال هذا المجهول **رباعی** مرا مقابله با این درشت گو ننگ است
که از جناب هزاران هزار فرسنگ است ولی اعانت حق است اصل مقصد من
نظیر جنگ علی با خوارج این جنگ است مخفی مباد که این رساله مشتمل بر مقدمه و مرتب است
بر فواید عدیده **فایده اولی** در بیان مجملی از دناءت نسب و رذالت حسب شیخ
زندیق اکبر که نزد اهل سنت ملقب بصدیق اکبر است صاحب اسم الغار صانه الله عن
شر و الاشرار در رساله مسطوره چنین فرموده ابن عبد البر در استیعاب روایت
کرده عن ابی جبیر قال لما بویع لابی بکر جاء ابو سفیان ابن حرب الی علی فقال
غلبکم علی هذا الامر ارذل بیت فی قریش اما والله لاملانها خیلا و رجلا و فی تاریخ
الخلفاء جاء ابو سفیان الی علی فقال ما بال هذا الامر فی اقل قریش قلة و اذلها ذلا
و فی النهایة فی حدیث و غفل و ابی بکر انک لست من ذوائب قریش ای لست
من اشرافهم و ذوی اقدارهم و فیها فی لغة زمع فی حدیث ابی بکر و النسابة انک من
زمعات

زمعات قریش الزمعة بالتحریک التلعة الصغیرة ای لست من اشرافهم و اخرج
الحاکم فی مستدرکه عن ابی هریرة لما قبض النبی ارتجت مکة فسمع ابو قحافة ذلک فقال
ما هذا قالوا قبض رسول الله قال امر جلل فمن قام بالامر بعده قالوا ابنک قال
فهل رضیت بذلک بنو عبد مناف و بنو مغیرة قالوا نعم قال لا واضع لما رفعت
و لا رافع لما وضعت انتهی و **صاحب معرکة الآراء الجواهر** چنین تحریر نموده
قوله ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده عن ابی جبیر الخ مردود است
بچند وجه اول آنکه طهارت نسب و شرافت حسب صدیق بمرتبه از ثبوت رسیده
که انکار منکر غیر انکار امر اجماعی و یقینی نباشد پس قول ابو سفیان که منشأ
آن غیر از بغض و حسد امری دیگر نیست معارض نمی تواند شد در فقره العتیق
در مآثر جمیله حضرت صدیق اکبر مرقوم است که از الجمله قوت نسب و براعت جمال
و وجاهت اوست قال ابو عمر فی الاستیعاب و قال مصعب الزبیری و
طایفه من اهل النسب انما سمی عتیقا لانه لم یکن فی نسبه شیء یعاب و قال
اللیث بن سعد و جماعة معه انما قیل له عتیقا لجماله و عتاقة وجهه و فیه ایضا و کان فی

العنیین

مصعب

الجاهلیه وجیها رئیسا من روساء قریش والیه کانت الاشناق فی الجاهلیه
الدیات کان اذا حمل شیئا قالت فیه قریش صدقوه وامضوا حمالة من قام معه ابو بکر
وان احتملها غیره خذلوه ولم یصدقوه و در ازالة الخفا مسطور است که اما ماثر جمیله صدیق
اکبر پس از انجمله رعایت نسب اوست مصعب زبیری نسابه گفته است انما سمی ابو بکر
عتیقا لانه لم یکن فی نسبه شیء یعاب به کذا فی الاستیعاب و آنکه از اشرف قریش بود
و صاحب وجاهت میان ایشان زبیر بن بکار گفته است ان ابا بکر احد عشرة من قریش
اتصل بهم شرف الجاهلیه بشرف الاسلام وکان الیه امر الدیات والغرم و فی الاستیعاب
کان فی الجاهلیه وجیها رئیسا من روساء القریش والیه کانت الاشناق فی الجاهلیه و معنی
اشناق آنست که چون قتلی واقع میشد و فتنه درمیان قبیله قاتل و قبیله مقتول بر میخاست
ابو بکر صدیق کفیل دیت می‌شد آن فتنه فرو می‌نشست و اگر دیگری کفیل میشد اعتداد
نمیکردند و فتنه تسکین نمی‌یافت محمد بن اسحاق گفته وکان ابو بکر رجلا مالفا لقومه
محببا سهلا وکان انسب قریش لقریش واعلم قریش بها وبما کان فیها من خیر
او شر وکان رجلا تاجرا ذا خلق و معروف وکان رجال قومه یاتونه و یالفونه لغیر واحد

واحد من الامر لعلمه وتجارته وحسن مجالسته واز اجلاء آنست که قوه عاقله و عالمه او
بیش از اسلام بمقدار بیست و در آن زمان کارهای خویش کرده بود والحال آنچه در دست مردم است
از انساب قریش ماخوذ از زبیر بن بکار است و وی اکثر از مصعب زبیری اخذ کرده است و وی
بواسطه از جبیر بن مطعم و وی از صدیق اکبر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قصه حسان
بن ثابت و جواب دهی بجای قریش را تقریر این علم برای حضرت صدیق فرمود قال
رسول الله صلعم لحسان کیف تهجوهم وانا منهم و کیف تهجوا ابا سفیان وهو ابن عمی فقال
والله لاسلنک منهم کما تسل الشعرة من العجین فقال له ایت ابا بکر فانه اعلم بانساب
القوم منک فکان یمضی الی ابی بکر لیفقه علم انسابهم الحدیث اخرجه ابو عمر فی الاستیعاب و ابن
الدغنه درمیان اشراف قریش گفت ان ابا بکر لایخرج مثله ولا یخرج اتخرجون رجلا یکسب
المعدوم و یصل الرحم و یحمل الکل و یقری الضیف و یعین علی نوائب الحق بمثل آنچه
حضرت خدیجه در وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نموده بمحضر از قریش بی دم
انکار شنوانید انتهی مختصرا و در روضة الاحباب می نویسد که اسم شریف عبد الله بن
ابی قحافه بود و نام ابو قحافه عثمان بن عامر بن سعد بن تیم بن مرة بن عدی بن کعب

شرف سوم

لوی است نسب طاهر او بنسب اطهر رسول صلی الله علیه وسلم در مره بن کعب اتصال می یابد و افتاب شرف
قرابت با ان آفتاب برج فلک نبوت ونجابت انجم سپهر نجابت اتصال دارد و لذا
انمعدن صدق ووفا ام الخیر سلمی بنت صخر بن عامر بود دختر عم ابو قحافه ابو بکر در جاهلیت در میان
قریش جاهی کبیر ومالی کثیر داشت واز رؤسای اهل مشاوره قوم ودر علم انساب وعلم تعبیر خواب
وعلم عروض وقافیه نهایت ماهر بوده واشعار خوب باو منسوب از انجمله اینست در مرثیه رسول
مرض الحبیب فزرته فمرضت من حذری علیه وشفی الحبیب فزارنی فشفیت من نظری الیه
ودر کتاب مذکور در وجه تلقیب وی بصدیق عتیق نوشته ودر وجه تلقیب بعتیق چند روایت
بنظر رسیده یکی انکه حضرت نبوت مآب صلعم روزی در روی وی دید فرمود من اراد ان ینظر
الی عتیق من النار فلینظر الی ابی بکر گویند دران روز که صدیق بشرف اسلام مشرف گشت حضرت
فرمود انت عتیق الله من النار بعد ازان ویرا عتیق خوانند دوم انکه بواسطه حسن روی
وحسن خوی بان لقب مدعو شده چه عتاق در لغت بمعنی حسن آمده ولهذا در مدح او گفته
صورت وسیرتش همه جان بود زان ز چشم عوام پنهان بود چشم اگر جمال او بیند نور کی چهره نکو
بیند سیوم انکه بسبب طهارت نسب بعتیق گشت یعنی ازاد از معایب نسبیه وگویند مادر وی اورا بخانه

بخانه کعبه برد وگفت یارب هذا عتیق من الموت فهبه لی شنیدند که گوینده از کنج خانه میگفت رجز
یا امة الرحمن بالتحقیق فزت بهذا الولد العتیق یعرف فی التوریة بالصدیق ویرا بجهت
صدیق نیز خوانند یا بجهت انکه در قصه معراج اول کسیکه تصدیق ان سرور فرمود او بود
یا بواسطه انکه فرمود اول مردیکه تصدیق رسالت ان منبع جود وجلالت نمود وی بود
صدیقش گفتند وبعضی از اهل تحقیق برانند که ان معدن صدق وتوفیق را بان سبب صدیق
خوانند که ظاهر وباطن او بصدق وراستی مستقیم بود والصدیق من لم یتغیر باطن امره من
ظاهره وقیل الصدیق هو الصادق قولا وفعلا ونیة وعقلا از زبان صادق وز جان صدیق
بود
چون نبی مشفق وچو کعبه عتیق صدق او میزبان ایمان بود مصطفی هرچه خواست او ان
تم ملخصا ودر تحفة المحبین گفته اخرج الحاکم باسناد جید عن نزال بن سبره قال قلنا
لعلی رضی الله عنه یا امیر المؤمنین اخبر عن ابی بکر فقال ذلک امرء سماه الله صدیقا
علی لسان جبرئیل وعلی لسان محمد صلعم کان خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی الصلوة رضیه لدیننا فرضیناه لدنیانا وفیه ایضا ولقب بالعتیق لعتاقة ای لجماله و
لانه لم یکن فی نسبه ما یعاب به ولان النبی صلی الله علیه وسلم قال له انت عتیق الله من النار

حضرت وی فرمود که حق سبحانه تعالی ترا صدیق نام کرده باین سبب انکه

انتهی دوم آنکه در ترجمهٔ تاریخ محمد جریر طبری که باهتمام ملک خراسان ابو نصر انشا یافته میگوید که
پس ابوسفیان بن حرب علی را گفت این کار همه بدست ابوبکر دست باز داری و او از
بنی تیم است و اندر قریش هیچ بیت از ایشان کمتر و فروتر نیست پادشاهی نپسندم و گر تو خواهی
فرستم و سپاه آرم چندانکه خلق عجب نمایند و این ولایت بجز بنی امیه را نپسندم علی
گفت دیر است تا تو با مسلمانان همین عداوت کنی و کسی را از تو جز زیان نبوده است
انتهی بلفظه و در روضة الاحباب مسطور است که چون با ابوبکر بیعت کردند ابوسفیان بن
حرب نزد علی رفت و گفت روا باشد که فروترین اراذلی از قریش غالب گشته دست
خود را بگشا تا با تو بیعت کنم که اگر خواهی از برای تو مدینه را از سوار و پیاده پر سازم علی
مرتضی کرم الله وجهه وی را زجر کرد و گفت تا با من آن سخن جز فتنه اراده نکرده و همیشه دشمن
اسلام و مسلمانان بودی مع بحمد الله که هیچ ضرر بایشان نتوانستی رسانید بدرستیکه ما
ابوبکر را سزاوار خلافت و شایسته امامت دیده ایم و هواداری ترا نمیخواهیم تم کلامه
و در تاریخ خلاصه منقولست که چون ابوسفیان هنگام انعقاد خلافت ابوبکر علی مرتضی را
گفت که کمترین قریش بر شما غالب آمد اگر میخواهید همیدون تمامی مدینه را از سوار و پیاده پر کنم و بنای

و بنای خلافت ابوبکر را از بنیاد برآرم علی مرتضی در جواب گفت که ترا ای ابوسفیان همیشه جز
فساد و تفرقه در دین کار نبوده کسی را که پیغمبر خدا صلعم امام نماز قرار داده در امور دیگر هم
او را امام و مقدم نداریم فی الواقع ابوبکر قابل خلافت است و تو دروغ میگوئی انتهی دوم تحفه
از تحفة المحبین بروایت حاکم از نزال بن سبره آنکه گفته است مقصود از ارشاد جناب امیر ع
است که در جواب ابوسفیان فرموده پس درین مقام تماشا کردنی است که جناب امیر
المؤمنین تکذیب قول ابوسفیان نموده او را در وغلو فرموده مدح و منقبت و استحقاق
خلافت ابوبکر ارشاد کنند و مجتهد الشیعه بتصدیق قول ابوسفیان پرداخته قدح در نسب
ابوبکر ساز داد از جواب شاه ولایت مآب اغماض عین نماید المختصر هرزه درای ابوسفیان
در جنب ارشاد صداقت بنیاد حضرت امیرمؤمنان بعقیده سنیان در حساب نیست
شیعیان اگر بحسب اعتقاد خودشان معاذ الله ترجیح قول ابوسفیان بر قول شاه
مردان اختیار کنند مختارند لکن ازین عقیدهٔ سنیان نمیتوانند شد سیوم آنکه
بجای خود ثابت است که حضرت امیر ع میخواست که دختر خودش با محمد بن ابی بکر عقد ازدواج
بکنند پس اگر در نسب ابوبکر فتوری و قصوری راه می یافت و ابوبکر از اشراف قریش نمی بود

الزامی

هیچ عاقل تجویز نکند که جناب شیر خدا با وجود آنکه قدر و منزلت محمد بن ابی بکر بیش از هیبت
و مهابت فاروقی در حساب نمی آید و عباس میانجی آن شد و عذر تقیه در این مقام
گنجایش ندارد و بطلان ورت ملحمه اراده تزویج دختر خود بپسر ابوبکر نماید چهارم
چون طرف ثانی در قدح شرافت نسبی حضرت صدیق تشبث بکتب اهل سنت کرده
مستشهد بقول ابوسفیان گردید در نقض آن برادر روایات معتمده سنیه دال بر طهارت
نسبی و شرافت حسبی صدیق بعمل آمد اگر روایت کتب امامیه در کار است گوییم
با وصف صرف همت این طائفه بر شکست و ریخت این بنا بفحوای این شعر از نقش و
نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را بنور بصیرت اثری از آثار شرافت صحیحه
باقیست بلکه در کشف الغمه که از کتب معتبره امامیه است بذیل ذکر امام سادس منسوب است ابو عبد الله
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الصادق ع و امه فروه و اسمها قریبه
بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق و امها اسما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر
الصدیق و لذلک قال جعفر ع و لقد ولدنی الصدیق مرتین انتهی بنظر ملاحظه کردنی است که
امام صادق بحق ناطق بکلمه ولدنی ابوبکر الصدیق مرتین زبان حق بیان گشاده نواسگی ابوبکر

بر افتخاری شعر آید و این ناقص سخن اقسام قول ابوسفیان را بسمع قبول جا داده
قدح در نسب ابوبکر صدیق نموده نفهمیده اند که این قدح کاذب بطنی بر قدح در نسب ابوبکر و طعن
قدح در طهارت بطن صادق ع است بالجمله قدح در نسب ابوبکر مصدق قول ابوسفیان
و تکذیب ارشاد شاه مردان و امام صادق است و حدیث حلیه شریفه که در کشف الغمه از
امام ابو جعفر ع مرویست قسمیکه مثبت مناقب صدیقی است تفصیلش ان شاء الله بجای خود
خواهد آمد قوله و اخرج الحاکم فی مستدرکه عن ابی هریره الخ این سخن نیز همچو خبر تنها است که
از روایت مذکوره صاف مستفاد که اجماع بر خلافت ابوبکر منعقد بود نمی بینند که سوال ابو قحافه
قبل از نصبت بود کن بنو عبد مناف و بنو مغیره و جواب قال لوانهم بجای آنکه بلند منادی بر انعقاد
اجماع میکنند و قول ابو قحافه لا واضع لما رفعت و لا رافع لما وضعت چون آفتاب نیمروز دلالت
بر شرف و عظمت ابوبکر پیش رب العزت میدارد پس منقبت را منقصت فهمیدن دائم
تعصب داده است ع چشم بد اندیش که بر کنده باد عیب نماید هنرش در نظر الحق
که بفحوای الحق یعلو و لا یعلی طرف ثانی خود بنقل قول ابوسفیان که جناب امیر ع
تکذیبش فرموده و با ایراد روایت مستدرک حاکم که دلالت بر انعقاد اجماع خلافت و جاه

وجلال ابو بکر پیش خدای متعال دارد تا بر اظهار مناقب و مدایح و عظمت و جبروت حضرت
رفیق اکرم کردید از اینجاست که گفته سه عدم سه [illegible] سبب خبر کرد خواهد جمیع یاران و کمان
شنیده کرشک [illegible] انتهی کلامه الظریف ملتقطه السخیف واقول محا میالدین الرسول
دال الرسول قوله مردود است بچند وجه اول آنکه اظهار نسب و شرافت حسب حضرت صدیق
الی قوله نباشد مخفی و محتجب نماند که الخ این فاروقی فرضی درین کلام مردود بنا دعای طهارت
نسب و شرافت حسب زندیق مطرود گشاده و بر مجرد دعوی مزور اکتفا نکرده آنرا امر حاجی
و یقینی قرار داده خطی از صحت و نصیبی از صدق ندارد چه اثبات نسب و شرافت حسب آن زندیق
امر بیست ظنیت از بام افتاده که اکثر روات کتب مخالفین بان شهادت داده پس آنرا امر یقینی
و اجماعی قرار دادن بعینه ابو الفضل احمد بن محمد بن المیدانی النیسابوری در کتاب امثال
و تتمی سنیان و در کتاب کنز العمال و زمخشری در فایق و حافظ نجم الدین عمر شافعی در اتحاف
الوری باخبار ام القری همین حدیث ابو بکر و نسابه را روایت کرده اند و در آن روایت
درین حکایت مذکور است قام الیه ای الی ابی بکر غلام قد بقل وجهه ای اسید بقل فقال
یا هذا انک قد سالتنا فاجبناک و لم نکتمک شیئا فمن الرجل قال من قریش قال بخ

الرجل

بخ بخ اهل الشرف و الریاسة فمن ای قریش انت قال من تیم بن مرة قال امکنت والله
الرامی من سواء الثغرة امنکم قصی بن کلاب الذی جمع القبائل من فهر فکان یدعی مجمعا قال لا قال
افمنکم هاشم الذی هشم الثرید لقومه قال لا قال افمنکم شیبة الحمد مطعم طیر السماء قال لا قال افمن
اهل الندوة انت قال لا قال افمن اهل الرفادة انت قال لا قال افمن اهل الحجابة انت قال لا قال افمن
اهل السقایة انت قال لا قال فاجتذب ابو بکر زمام ناقته و رجع الی رسول الله هاربا من الغلام
فقال دغفل صادف درء السیل درء یصدعه اما والله لو ثبت لاخبرتک انک من زمعات قریش
فتبسم رسول الله ص و قال علی لابی بکر قد وقعت یا ابا بکر من الاعرابی علی باقعة قال اجل ان
لکل طامة طامة و البلاء موکل بالمنطق انتهی و قال ابن الاثیر فی النهایة فی لغة بقل و فی حدیث ابی بکر
و النسابة فقام الیه غلام من بنی شیبان حین بقل وجهه ای اول ما نبت لحیته و قال ایضا و فی
حدیث ابی بکر و النسابة امکنت من سواء الثغرة ای وسط الثغرة و هی نقرة النحر فوق الصدر و فیها
ایضا فی لغة درء فی حدیث ابی بکر و النسابة قال له دغفل صادف درء السیل درء یدفعه یقال
للسیل اذا اتاک من حیث لا تحتسبه سیل درء ای یدفع هذا ذاک و ذاک هذا و فی لغة زمع هکذا
فی حدیث ابی بکر و النسابة انک من زمعات قریش الزمعة بالتحریک التلعة الصغیرة ای لست من اشرافهم

افمنکم ٣

فی لغة ثغر م

وفیهما فی تعریقیع وفی حدیث ابی بکر والف ان رسول الله قال لابی بکر لقد عثرت من الاعرابی
علی باقعة الباقعة الداهیة هو فی الاصل طائر حذر اذا شرب الماء نظر یمنة ویسرة وفی کتاب
الهروی ان علیا هو القائل لابی بکر انتهی هرگاه این همه دریافتی پس معلوم شد که فقرات
مسطوره روایت مزبوره که بشهادت ابن اثیر جامع صحاح ستة وغیره علمای معتمدین سنیه صحیحه
وموقوف بر ثبوت فاتر متضمن بر فوائد عدیده ولطائف سدیده است اول آنکه بشهادت
جناب سید کائنات یا حضرت ولایت ماب علی اختلاف الروایات مثبوت سید کلام مزبور اینکه
بحجت والزام شیخ اول سنیان را ملزم ومبهوت نموده صحیح بجا بوده شیخ مذکور فی الحقیقت بصفت
رذیله رذالت ودنائت حسب القضا داشت حیث قال عن ابی بکر فی تلک الواقعة لقد عثرت من الاعرابی
علی باقعة پس هرگاه اهل سنت را در رذالتش کلام مقام ریب وشک باقی ماند سبحان الله جناب رسالت ماب
وحضرت ولایت مآب که ویرا رذیل النسب خوانند وبرذالت ودنائتش معترف بوده باشند قول
احدهما عین قول الاخر بلا فرق کما لایخفی علی الماهر المحقق [illegible] بمخالفة الادلة الحقة ولزوم الخرق
وابن فاروقی لقب صدیقی نسب برای سخن پروری وحجت هودی که حقتعالی کفار را بر آن
ملام بها درکلام مجید فرموده او را طاهر النسب وشریف الحسب قرار داده وبر این ادعا لکنش نا کرده

اعتراف کنایش دار بر اجماعی ویقینی مقرر کنند ان هذا لشیء عجاب دوم آنکه خود شیخ اول سنیان
در جواب ارشاد سید خاتم پیغمبران خوار امر صبیان اعتراف کرده بلزوم الزام وغلبه غلام وقوت
سند عدم حجت از غلبه غلام وعرضه داشته که ان لکل طاقة طاقتنا الیس [illegible] بمتابعت
اسلاف نابکار از اطاعت حضرت رسول مختار وجناب حیدر کرار الزام ووا نشمند لا اقل که
خلفی را نسبت بازی شیخ الشیوخ گوارا نکنند وبر خلاف ارشادش حرف نه زنند واعجبا که طرفه
حال ایمه سنیانست که خواجه اولین شان از که پیر بالغ بیش فخر عقل میکند هنوز ریش وبروت
بخوبی بر نیاورده زیر وزبر ساخت وخواجه دومی را که زیر بار غلامی نبود زنی در مقدمه مغالات
مهر بمغاک لب مجوب انداخت فاعتبروا یا اولی الابصار ونعم ما قیل مصرع مردی
بود گر زنی کم بود چنانچه شیخ دهلوی شان اعتراف بماجرای مبهوتیت عمر بن الخطاب از زن
پرده نشین در تحفه سرقه برضا ورغبت خود نموده حیث قال فی جواب بعض مطاعن علی عمر
التی تفوه بها [illegible] علی العوام وسوئه ومن جملة مطاعن الطعان فلا خراه الله
خزانه الامام الثانی صلوات الله علیه واله الی یوم القیام از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب
نیز منقولست که بکلمه یک زن قائل شده وفرموده کل الناس افقه من عمر

نا المخدرات فی الحجال انتهی این عبارت شیخ دهلوی جاپچه می بینی مصرح ست بجمیع بیت
و نحو حیث شیخ ثانی را قرار او بجهل و بجیع مدا لی را اعتراف او بمفضلیت وسبقت
خود پس از جمیع مردان و زنان در فقه و انی فاطمه لله الحلیل علی ما اجری الحق علی لسانه
الکلیل و هر چند بعد اعتراف ابن الشیخ بخدی حاجت استشهاد دیگر بیقین باقی نمانده
لکن بنا بر مزید تطییب خواطر مومنین و تفضیح راس رئیس منافقین بعضی از ان نیز بمعرض
تحریر می اید صاحب کنز العمال روایت کرده خطب عمر فحمد الله و اثنی علیه و قال الا
لاتغالوا فی صداق النساء وانه لایبلغنی عن احد ساق اکثر من شیء ساقه رسول
الله او سیق الیه الا جعلت فضل ذلک فی بیت المال ثم نزل فعرضت له امرأة من
قریش فقالت یا امیر المومنین لکتاب الله احق ان یتبع ام قولک قال کتاب الله قالت
نهیت الناس ان یتغالوا فی صداق النساء والله تعالی یقول فی کتابه المبین و اتیتم
احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا فقال عمر کل احد افقه من عمر مرتین او ثلثا
و فی روایة اللهم اغفر کل الناس افقه من عمر و فی روایة فقال ان امرأة خاصمت عمر
فخصمته و فی روایة امرأة اصابت و رجل اخطا انتهی و صاحب تفسیر در منثور در تفسیر بور

در بور فی تفسیر قوله وان اتیتم احدیهن قنطارا آورده و اخرج سعید بن منصور و ابو یعلی بسند جید عن
مسروق قال رکب عمر بن الخطاب المنبر ثم قال ایها الناس ما اکثارکم فی صداق النساء
وقد کان رسول الله صلعم و اصحابه انما الصدقات فیما بینهم اربعمائة درهم فما دون ذلک
ولو کان الاکثار فی ذلک تقوی عند الله او مکرمة لم تسبقوهم الیها فلا اعرفن ما زاد
رجل فی صداق امرأة علی اربعمائة درهم ثم نزل فاعترضت امرأة من قریش فقالت یا امیر المومنین
نهیت الناس ان یزیدوا النساء فی صدقاتهن علی اربعمائة درهم قال نعم فقالت
اما سمعت ما انزل الله یقول و اتیتم احدیهن قنطارا فقال اللهم اغفر کل الناس افقه
من عمر ثم رجع فرکب المنبر فقال ایها الناس انی کنت نهیتکم ان تزیدوا النساء
فی صدقاتهن علی اربعمائة درهم فمن شاء ان یعطی من ماله ما احب و اخرج عبد الرزاق
و ابن المنذر عن عبد الرحمن السلمی قال قال عمر بن الخطاب لا تغالوا فی مهور النساء فقالت
امرأة لیس ذلک لک یا عمر ان الله یقول و اتیتم احدیهن قنطارا من ذهب قال وکذلک فی
قراءة ابن مسعود فقال عمر ان امرأة خاصمت عمر فخصمته و اخرج الزبیر بن بکار فی الموفقیات
عن عبد الله بن مصعب قال قال عمر لا تزیدوا فی مهور النساء علی اربعین اوقیة فمن زاد

الابیت الزیادة فی بیت المال فقالت امرأة ما ذلک لک قال ولم قالت
لان الله یقول وآتیتم احدیهن قنطارا الایة فقال عمر امرأة اصابت ورجل اخطأ
اینست حال حیای خلیفه دومی که از غایت بی حیایی و بیشرمی بر تحجج شدن خود از زنی
پرده نشین نادم و شرمگین نشده بنابر بعض روایات سنیان ضلالت دستگاه به چنین
عذر بدتر از گناه متشبث شده که جمیع مردم افقه اند از عمر حتی زنان پرده نشین و بنابر
بعض روایات ابتدا دو مرتبه یا سه مرتبه چنین فرموده که هر کسی افقه است از عمر و بمقتضای
بعض روایات چنین ارشاد نموده خدایا ببخش همه مردم افقه اند از عمر و بنابر بعض ابتدا
چنین تکلم فرموده بود که زنی مخاصمه با عمر کرد پس خصمش برآمد و بنابر بعض ابتدا چنین
گفته بوده که زنی صواب کرد و مرد خطا و او را سکوت محض پس چون که پرده حیا را
از رخ افکنده بچنین کلمات بی سر و پا با آنکه علمی از ابرار نسبت بر بکر در باب آیات شناعت
و فضاحتش زیاده تر نقل نموده انتهی الا ان یقال ان ذلک کلمة حق اجراه الله
علی لسانه طرفه تر آنکه اتباعش این امور را از غایت بی حیایی در مفاخرش شمرده اند
چنانچه شیخ حرف و هلوی عبارتش بیشتر مذکور شد هم از افتخار ذکر نموده کما قال
یحیی علی من طالع تحفة المردودة نعمة و علی الشطرنج نعلة نیست و دیگر چنین بالجملة
ان فرطاحیای عنقالی کو که آثار شیعی در میان و حریان است بالکلیه مختفی و پوشیده
سبحان الله اول آن شور و شوری که بی محابا آن خلیفه محدث بل شک در باب
طرز غرابت بیضاء بسر و طینه و بیجا بر سر منبر رفته علی رؤس الاشهاد و علانیه برابر
آورد که من زاد الصداق الزیادة فی بیت المال و من بعد این بی نمکی و بی شرمی که بمجرد تخطئه زنی
بر گشته مرتبه دیگر بر منبر رفته صراحة از مردم اظهار کرد ایها الناس انی کنت نهیتکم ان تزیدوا
النساء فی صدقاتهن علی اربعمائة درهم فمن شاء ان یعطی من ماله ما احب و باز بر گفتار خلاف
را از کردن خود برداشته طرفه ماجرای غرابت زای و شگرف و مضحکه هوشش سیوم ریاست
الله که گویند لا خیر لک انک من سادات قریش نص صریح است در اینکه در عقل و شهادت
بر سیر نسب شیخ اول داده پس این فاروقی یقینی مجمع علیه بودن شرافت نسب زوی
گشته چگونه ساقط عن معرض الاعتبار بوده باشد با تجدید لفظ اول در کلام مذکور در عقل
اصلا انکار نکرده و عدم انکار بمقتضای قواعد اهل سنت دلیل رضا و اقرار است پس السنة
قول او دلیل واجب العمل بوده باشد و اگر بالفرض خالفه مذکور هم شرافتی داشت چرا در وقتیکه

پس حال اتباعش درین باب اگر
مصداق مثل زاد علی الطنبور

و بعقل تمام شرفا و عظما و روسا را عد و شمار میکرد و از ابو بکر حال قرابتش نسبت باینها
همه ایشان سید نقل نمود که علی نسبش هم چنانست که پدرش فلان است و مادرش فلانه و
جدش فلان است و جده اش فلانه و بعد اما حال نسبش هم ظاهر میکرد به
پس عدم ذکر او مذکور دلیل است بر رذالت و پستی نسب آن خالفه با جهالت
بالجمله اگر احیانا خالفه مذکور بر مجرد عدم تمیز و سکوت بر نور الکقام کرده تمام مسطور در
اثبات رذالتش کافی و وافی بوده چه جای اینکه بذکر فقره ان شکل طامة طامة اشعار
صریح بعقوبت و شناعت کلام در عقل فرموده کما عرفت انفا فالحمد لله علی تمام الدست

چهارم آنکه فقره فاحتوت ابو بکر زمام ناقته و رجع الی رسول الله هاربا من الغلام
صریح است در جذب زمام و گریزانیدن ناقه تیز گام و گریختن آن خالفه فاره و پشت
گردانیدنش بجانب آن غلام سبحان الله این تولیت دبر کالبغال و الحمر و از توقف
و براه فرو دوبود آیا از ظهور امر حق و شنیدن کلمه حق و صواب انکار و استنکاف
داشت که علت هر بی فراری برای حق گوارا نمود و فرار های خود و برادر جان برابر
خود را که از حروب بشهادت روایات معتمده سنیان بارها اتفاق افتاده

افتاده بود و دیگران ذات و بالجمله از ملاحظه حال خلفای ذوی الاذناب ظاهر میشود
که قطع نظر از جهات و عیوب دیگر تمسخر هم جبلی ایشان بوده با این زشتی و قباحت
و سبیل گدائی بر ناقه سوار است و دست بیمهار از میدان مباحثه و مواجهه غلامی
گریختن و ناقه خود را بی تحاشی گریزانیدن بجز اینکه آن غلام از بس او صدا زد که
هاد ف ورد السیل دره ایصدعه اما و الله لو ثبت لاخبرتک انک من زمعات
قریش کدام نفعی باو بخشید خلاصه این حرکت ناشایسته اش آنقدر غریب و بدیع بوده
که جناب رسالتمآب هم با آن کمال متانت تبسمی بر حالش فرموده آن عالی
جناب با حضرت ولایت مآب کلمه ظرافت آمیزی که قد وقعت یا ابا بکر
الاعرابی علی ناقته نسبت باو ارشاد نموده فاعتبروا یا اولی الابصار و تعجبوا
من حال هذا الشیخ الهارب [illegible] وجه این هرب و فرار و علت این پشت
گردانیدن آن خالفه فاره و رای اخفای حال پستی نسب خود و خوف از مزید تفضیح خود
تمسخر مکان ناطحه بجبال بنات نعش رسد و ادنی ارشاد فرمایید **پنجم** آنکه فقره
البلاء موکل بالمنطق که از خلیفه اول سر زده صریح است در اینکه بلا و فتنه

مدر النوآر

بر سر آمده علت آن کلماتی بوده که اول بر زبانش جاری شده بود بس
ما لیبا این خلف رشید اعنی مؤلف رساله با ملیطیش را که مصداق سیعلم
الملکوت نموده شد هم لازم که عیب و خواری ما خلفی را برای خود پسندیده بر این
نصیحت بزرگان خود عمل فرماید و زبان فطانت بیان خود را از تحریر کلمات
درشت و فقرات نادرست بند سازد و الا چه بلاها و آفتها که بسبب اسلاف او
او از طعنات السنه تجار بحار بر خشک او را از میدان بحث و تکرار و ضربات
سیوف نغار بر قسیان او لا چه پیدا رکرا رنخواهد رسید و للّه در من قال
ما را دماغ جنگ و سر کارزار نیست ورنه دل و سهم کم از ذو الفقار نیست
اکنون باز بر سر مقصد می آییم و عنان جواد قلم را بجانب اصل مرصد معطوف
می نماییم و بالی مصداق ما انشده بعض [illegible] کجا بودم اکنون کجا آمدم و جا
رفتم اما کجا آمدم بدانکه هر چند با وجود عبارات مسطوره ضرورت نخواهد دیگر در باب
اثبات نسبی نسب زندیق اکثر اصلا باقی نمانده فاما بجهت توضیح مطلب و سد
خوض انکار منکران بدمشرب بذکر معاضدات اخر میپردازد در شرح ابن ابی الحدید

لکن بنابر صد

بحدید مزبور است روی الزبیری فی الموفقیات ان ابابکر قال فی الجاهلیة لقیس
بن عاصم المنقری ما حملک علی ان وأدت بناتک قال مخافة ان یخلف علیهن
مثلک انتهی قیس بن عاصم منقری درین کلام طعن ارتسام چنانچه می نگری
استعاره صریح کرده بر ذالت نسبی و دنائت حسبی بان خالفة ابی دین و فی حال انکه
قیس مذکور مردی بود که دارای عقل و حلم و دیگر صفات ممدوحه و محموده جناب
رسالتماب نیز در حق او بکلمه هذا سید اهل الوبر تکلم فرموده چنانچه ابن عبد البر
در کتاب استیعاب چنین ذکر نموده قیس بن عاصم بن سنان قدم فی وفد تمیم
علی رسول الله صلعم و ذلک فی سنة تسع فلما رآه رسول الله قال هذا سید اهل الوبر
وکان عاقلا حلیما مشهودا له بالحلم وکان قد حرم علی نفسه الخمر فی الجاهلیة پس شهادت
چنین کسی چگونه مقبول و مسموع نبود باشد مسعودی در مروج الذهب آورده و بلغ
ابابکر عن ابی سفیان صخر بن حرب امر فاحذره واقبل یصیح علیه وابو سفیان یملقه و
یتذلل له واقبل ابو قحافة فسمع صیاح ابی بکر فقال لقائده علی من یصیح ابنی فقال
له علی ابی سفیان فدنا من ابی بکر وقال له اعلی ابی سفیان ترفع صوتک

یا عتیق لقد تعدیت طورک و جزت مقدارک فتبسم ابوبکر و من حضره من المهاجرین
و الانصار و قال یا ابت ان الله قد رفع بالاسلام قوما و اذل به اخرین
و در شرح ابن ابی الحدید چنین ذکر فرموده قیل لابی قحافه یوم ولی الامر ابنه قد ولی
ابنک الخلافه فقرء قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء ثم قال لم ولوه
قالوا لسنه قال و انا اسن منه و نازع ابوسفیان ابابکر فی امر فاغلظ له ابوبکر
فقال له ابو قحافه یا بنی اتقول هذا لابی سفیان شیخ البطحا قال ان الله تعالی رفع
بالاسلام بیوتا و وضع بیوتا فمن رفع بیتک یا ابت و مما وضع بیت ابی سفیان
مخفی نماند که انچه ابو قحافه موافق روایت اولی زاده خود را از رفع صوت و صیاح
و بناح نسبت بابی سفیان ممانعت نموده و بتخاطب ارشاد فرموده اعلی
یا عتیق
ابی سفیان ترفع صوتک لقد تعدیت طورک و جزت مقدارک و مطابق روایت
ثانیه او را از خشونت و غلظت نسبت بوی مانع آمده چنین ارشاد کرده
اتقول هذا لابی سفیان شیخ البطحی اشعار صریح دارد بانکه اراده خود ابوبکر را
در شرافت و علو نسب مساوی ابوسفیان و هم رتبه او نمیداشت فلذا تغلیظ و هم

هم پوشیده نماند که بر این کلام ابو قحافه ابوبکر خودش انکار کرده و نه احدی
از انصار و مهاجرین حاضرین بلکه همه خوشنود و متبسم شده اند پس انچه ابو قحافه گفته هم
مذکور است صحیح و بجا بوده باشد در صورت شیخ صدیقی را هرگز سزاوار نیست که بار دیگر
بار نسب پا بر جا نماید و با خلفی و عقوق و اضاعت حقوق نسبت بان مطاع واجب
الاتباع بجا آورده تصدیق صدیقی نفرماید و بر خلاف تحقیق ایشان لب گشاید
الحال باید دانست که انچه ابوبکر در عذر بناح و صیاح خود نسبت به پدر کلمه [illegible] بیان
نموده هم مگوید مطلب ثابت و اصلا نفعی بشیخ صدیقی در باب اثبات علو نسب
صدیق نمی بخشد چه اسلام و کفر را در علو نسب و پستی آن مدخلی نیست
زیرا که رذیل النسب و پست مرتبه بعد الاسلام نیز همچنان رذیل النسب و پست رتبه
می ماند و موجب شرافت و علو درجه او من حیث النسب نمیشود مفتی السنیه
الذی شرافته من اسمه بهیه اعنی مولوی شرف الدین ولد [illegible] پوری الذی المتوفی
[illegible] کالحروری در بعض رسائل خود میفرماید چه اگر اولاد در حالت کفر
رذیل النسب شد و بعد از شرف باسلام گشت و متحلی بحلیه تقا گردید اولاد مس چنانکه

زدیل النسب بوده‌اند در هیچ حالت هم ردیل النسب خواهند ماند انتهی و هذا کما تری بیدل
خصه اکنون لطیفه دیگر استماع باید فرمود که چگونه ابوبکر و اذناب او مردمان عهد خود
و امثال شان را بعلت شیخوخت و کبر سن فریب داده خود را مستحق خلافت و نیابت
رسول قرار داده بود خود پدرش نسب اسعد لاشئ را بفقره لطیفه انا اسن منه
بلکه سنگسار گشته و هل هذا الا التصدیق ما اخبر به الرسول صلعم من ان الله یؤید هذا الدین
بالرجل الفاجر والحمد لله فی الاول والاخر در کتاب مستطرف در باب سابع و عشرین
چنین مذکور است اتی وائل بن حجر الی النبی ص فاقطعه ارضا و قال لمعاویة اعرض
هذه الارض علیه واکتبها له فخرج معه معاویة فی هاجرة و مشی خلف ناقته واحرقه حر الشمس
فقال له اردفنی خلف ناقتک قال لست من ارداف الملوک قال فاعطنی
نعلیک قال ما یمنعنی یا ابن ابی سفیان ولکن اکره ان یبلغ اقیال الیمن
انک لبست نعلی ولکن امش فی ظل ناقتی فحسبک بها شرفا از اینجا معلوم شد
که ابوسفیان در دولت بمرتبه بوده که وائل بن حجر رفتن معاویه در سایه
شتر خود موجب شرف و فخر معاویه دانسته و او را هرگز لایق ردیف خود ندانسته

ناقه می پنداشت بلکه قابل پوشش خود نیز نمی انگاشت و هرگاه ابو قحافه پلید گردن
او را اسیر پسر ابوبکر را النسب با ابوسفیان تعدی از طور و تجاوز از مقدار قرار داد
پس حال او معلوم است که چه خواهد بود علاوه برین ابوبکر من جمله تیمیان است و سلسله
نسب او تا به تیم بن مره میرسد و قوم مذکور را در قبایل عرب وقعی و رتبه نیست
چنانچه ابو عیسی وراق بر اصمعی احتجاج کرده بقول شاعری که در باره تیمیان
چنین فرموده اشعار و یقضی الامر حین تغیب تیم ولا یستأذنون و هم شهود
و انک لو رأیت عبید تیم و تیما قلت ایهم عبید ابو العباس مبرد الله
منجم گفته اگر کسی گوید از کجا معلوم شد که این اشعار در شان تیم بن مره است
یا تیم الرباب در جواب گفته شود مؤید این معنی که اشعار مذکوره در شان تیم بن مره است
مقال عمر بن اهلب ضبی است که او در حالیکه در نصرت ام الصبیان عائشه صدیقه بجنگ جمل مجروح شد و وقت جان کندن او نزدیک رسید در آن هنگام
باین اشعار متفوه گردید اشعار لقد اوردتنا حومة الموت امنا فلم ننصرف ونحن رواء
نصرنا قریشا ضلة من حلومنا و نصرتنا علی اهل الحجاز عناء لقد کان عن
جنبه امة و شیعتنا مندوحة و غناء و نصرنا بنی تیم شقوتنا و هل تیم الا عبید

واما: از اشعار اولی ظاهر و نمایان که قوم تیم اقلّ از لیست مرتبه بوده اند که
تا پس خواجگان و غلامان ایشان یکسان بوده است و بسبب این امر و
گروه در میان بندگان و خواجگان ایشان غیر ممتاز بوده و اهل حل و عقد
و صاحبان شوری در امضای حکم و اجرای آن هرگز اسقاط حضور ایشان
نمی نمودند و اگر ایشان در چنین مجلسی حاضر میبودند تا هم حکمش و در امضای
حکم اذن و اجازت از ایشان نمیطلبید و رأی و مشوره ایشان در یافت
نمیشود در نوم و یقظه و خفتن و بیداری شان نزد اهل حل و عقد یکسان
بوده و از اشعار ثانیه مثل آفتاب نیمروز روشن و تابان که عمر اصلب حتیتنی
همه زنان و مردان قوم تیم را در جمله اماء و عبید شمرده و چون وی از کمال
سوءت صدیقه و رقت دختر صدیق جان خود بقابض الارواح سپرده
چه ممکن است که در چنین وقتی ام خلاف حق و صواب را بر زبان خود جاری
گردانیده باشد فعلیک بالانصاف و ترک الاعتساف قال صاحب التحفه في المقصد
الرابع من المرصد الرابع قال ابوسفيان ارضيتم يا بني عبد مناف ان يلي

ان يلي عليكم تيمي والله لاملئن الوادي خيلا ورجلا انتهى وابوسفيان این اشعار را
علانیه بر زبان می راند بنی هاشم لا تطمعوا الناس فيكم ولا سيما تيم بن مرة او عدي
فما الامر الا فيكم واليكم وليس لها الا ابوحسن علي ابا حسن فاشدد بها كف حازم
فانك للامر الذي ترتجى ملي این عبارت و اشعار تصریح و اشعار دلالت بر رذالت
و پستی ابوبکر و دیگر تیمیان و عدویان دارد و قلت تعقل و لیعفهم قیل اذا ما اتاك
تيمي مفاخرا فقل عد عن ذا كيف اكلك للضب اما آنچه ابن فاروقی در باره تضعیف
شهادت پدر معاویه در باب نسب خلیفه غاویه بمعرض تحریر آورده پس جوابش
عنقریب بر تو ظاهر و هویدا خواهد گردید فانتظر بعقبة قوله پس قول ابوسفیان الخ اقول اولا
ابوسفیان و المطاع خلیفه انجم با نشستم خفیا در اظهار و ابراز ذوالت نسب و پستی
حسب [illegible] الکر مستغر د نبوده بلکه خود زندیق مذکور اعنی ابوبکر هم بان اعتراف فرموده و
ابو قحافه نیز بان شهادت داده و دغفل نسابه و قیس بن عاصم منقری که ممدوح جناب رسالتماب
بوده و وایل بن حجر که وی هم مورد عنایات انحضرت بگشته و عمر بن اهلب جنی ناصر
خ عایشه طالیه و دیگر شعرای معتمدین عرب نیز بهمه مردم بان صراحة خواه اشاره

عموماً خواه خصوصاً گواهی داده اند و زیاده تر از همه اینست که حضرت ولایتمآب در جناب رسالتمآب نیز
بایمان معتقد و معترف بوده اند کما عرفت و از آن انقیاس ابوسفیان بیچاره را ناحق بمقتضای
مثل نزله بر عضو ضعیف میریزد در شکنجه طعن و ملام سپرده اظهار امر مذکور کشیدن از پا تا سرا
و سر تا پا بیجاست و خلاف پاسداری آن پیر ریش که اسلاف سنیان ویرا از غایت محبت
بکمال کلفت و مشقت از دینداری و نصفت دست بر آورده اند و از زمره خلفای اثنا عشر گنجانده اند
هرچند که بمودای مصراع ز هر طرف که شود کشته سود اسلامست این تشنیع و تغلیظ و خشم که
شیخ فاروقی بر خلاف مشرب خود نسبت بابوسفیان نموده موجب خنکی چشم لکن
از آنجا که کلام ابوسفیان درین باب صحیح و بجا بوده و فاروقی مذکور بحال تجرد
تعصب و اعتساف بوده بر خلاف سنت انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال عمل آورده
لهذا تغیره و تفهیمش بعمل آمد تا ابوسفیان کسی است که خود صدیق سنیان بزبان
صداقت بیان مدح و ستایش کرده پس مقام تعجب است که چگونه این فاروقی و صدیقی سوء
ظن و درشتی نسبت بوی بکار برده و چسان کلامش را ساقط از مرض اعتبار
شمرده در صحیح مسلم آورده ان ابا سفیان اتی علی سلمان و صهیب و بلال فی نفر

٢٦

نفر فقالوا ما اخذت سیوف الله من عنق عدو الله ماخذها فقال ابوبکر اتقولون هذا لشیخ قریش
و سیدهم انتهی محل الحاجة ملاحظه باید فرمود که صدیق اهل سنت در صحبت بصر آرزی (?) جانب داری
آن کور ظاهری و باطنی را بجا آورده از سخن حق و صواب اشتمال حضرت سلمان و صهیب و بلال بدرده
ایشان را از آن حرف حق ممانعت کرد پس از اینجا بکمال ایمان او پی توان برد و تفضیح (?)
ما قیل قیاس کن ز گلستان او بهارش را بالجمله کسیکه بشهادت صدیقه شیخ قریش و سید ایشان
بوده و در میان وی و حضرت صدیق مدارج محبت و صداقت بس متقن و مستحکم بوده چگونه
در مقالش احتمال بغض و حسد و کذب و افترا راه توان داد و علاوه برین بشرط آنکه استثنی
که ابو قحافه مطاع و واجب الاتباع ابوبکر را از غایت رعایت و پاسداری ابوسفیان چنین ارشاد کرده
انتوقرنا (?) لابی سفیان شیخ البطحا پس این خشونت و تغلیظ و اسناد کذب و حسد که از این
فاروقی نسبت بوی سرزده از عقوق و ناخلفی نسبت به پدر حقیقت و گویا بزبان حال و قال ابو قحافه
در مقابل این پیر ما قیل بسیم بهمین مقال گویا تکرر قول هذا لابی سفیان شیخ البطحا
و ورای اینها از کتب مخالفین روشن و هویدا که ابوسفیان منجمله موثقین و معتمدین بوده
و از کذب و افترا و جعل بعید و تا روا احتراز داشت نامسلمانست (?) چنانچه بعض فقرات

ملاحظه

روایت هرقل که در صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیر هما مذکور بران دلالت دارد فان شئت
الاطلاع علیها فارجع الیها وانما اعرضنا عنه مخافة التطویل المخل والتفصیل الممل بالجمله
بر توثیقش همین دلیل کافی و وافی است. و دیگر آنکه عبدالله بن عباس با آن جلالت
شان با وجود علمیت شان بجال معاصر بن ناس از وی روایت کرده اند و اخبارش
را لایق نقل و حکایت شمرده در جامع الاصول که جامع روایات صحاح سته است
در بیان حال ابوسفیان آورده روی عنه ای عن ابی سفیان عبدالله بن العباس
انتهی و ایضا اگر وی معتمد و موثق نبوده چگونه بخاری و مسلم و غیر هما روایت هرقل را که از وی
منقول است در صحیحین خود مندرج گردانیده اند مر روایت سقیم را در صحیح خود گنجانیده اند
و چگونه صاحب جامع الاصول در باب الجواب که مقام ارقام احادیث صحیحه مبنی
ذکر روایات مستند الیه است ازو ذکر کرده فعلیک ان تنظر الیه بعین البصیرة و تاخذه
بید غیر قصیره مالنا ابوسفیان هم در ذیل صحابه سفید عالم داخل بوده چنانچه شیوخ
ثلثه و خالد بن ولید و امثالهم هر چند بسیاری اسلام آورده بودند همچنان وی
نیز در عام الفتح همراه حضرت عباس بخدمت با برکت آنسرور خاص حاضر شده اسلام

را قبول کرده بود صحابه یکی بر غم سفیان علاوه میباشند و حط شان و تنقیص شان از این جانب
عدول از حق و صواب شده است پس ابعید از غبط و خشم بر حال ابوسفیان مذکوره تکذیب
و تنقیص انجداء علمای اهل خود اهل سنت در کتب خویش روایت کرده اند که اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم پس البته هر کسیکه به تبعیت و اقتدای صحابی مذکور قائل بر زوات شیوخ ثلثه
شود مهتدی و سالک مسلک نجات علی حسب اعتقادهم بوده باشد فظهر کالشمس فی رابعة النهار سقوط
کلام هذا الفاروق عن محط الاعتبار و اگر احیانا اهل سنت احتمال منافقت و تبانیف علت آن در باره
وی راه خواهند داد از ضیق خناق نفس در سینه اهل سنت و فیه شان تنگی خواهد کرد و سکندری
اسلام شیوخ ثلثه و اخوانهم بالکلیه از پا خواهد افتاد چه در صورت اسلام ظاهری آن هم
همین احتمال موجود و تدبیر سد این خوضه اوله غیر ممکن و مفقود و سیما نظر بانیکه عینی از علمای
معتمدین سنیان احتمال نفاق خلیفه ثانی را نیز او وقوع صلح حدیبیه نظر بر تشنیع ابی ادبها ملکه
نسبت بجناب رسالتماب بسبب ایقاع صلح مذکور نموده صراحة تحریر فرموده و خود خلیفه مذکور در منافقت
و اسلام خویش شک داشته بوده چنانکه موافق روایت احیاء العلوم از حضرت حذیفه یمان
علیه رضوان الملک الدیان درین باب سوال و استفسار نموده پس بر نواصب لازم و واجب
که برای حفاظت بیضه اسلام خلفای خود چنین احتمالات را در باره هیچکس از صحابه گنجایش ندهند

والا لصقت علیهم الارض بما رحبت. ملخصه ابن عبد البر که معتمد و معتبر نزد نواصب است در کتاب
استیعاب در ذیل بیان حال ابو سفیان چنین نگاشته: اسلم ابو سفیان یوم الفتح
وشهد مع رسول الله صلعم حنینا واعطاه من غنائمها مائة بعیر واربعین اوقیة وزنها له بلال
واعطاه ابنیه یزید ومعاویة الی ان قال سعید بن المسیب عن ابیه قال رأیت ابا سفیان
یوم الیرموک تحت رایة ابنه یزید یقاتل ویقول یا نصر الله اقترب وروی ان ابا سفیان
بن حرب کان یوم الیرموک یقف علی الکرادیس فیقول للناس الله الله انکم ذادة العرب
وانصار الاسلام وانهم ذادة الروم وانصار الشرک اللهم هذا یوم من ایامک اللهم انزل
نصرک علی عبادک. این عبارت ابن عبد البر که پیش نظرت است نص صریح است بر اسلام آوردن
ابو سفیان و روایت سعید بن مسیب که مذکور شد بر داخته(?) هم بر اسلام وی دلیل واضح و عیان
وکذا الروایة الثانیة بلکه ازین هر دو روایت جهاد کردنش نیز در تایید اسلام و مسلمانان
بر خلاف سنت و عادت قراریه(?) منافقان روشن و تابان فثبت المطلوب وتبین الحق
حق التبیان وایضا در کتاب مذکور بعد ذکر بعض روایات مدح چنین مسطور وله اخبار من
نحو هذا ردیة ذکرها اهل الاخبار لم اذکرها وجها الی ان قال حدثنا سعید بن المسیب عن ابیه قال
فقد الاصوات یوم الیرموک الا صوت رجل یقول یا نصر الله اقترب والمسلمون یقتتلون هم و

الروم فذهبت انظر فاذا هو ابو سفیان بن حرب تحت رایة ابنه یزید الی ان قال وشهد ابو سفیان
حنینا مسلما وفقئت عینه یوم الطائف فلم یزل اعور حتی فقئت یوم الیرموک اصابها حجر فشدخها فعمی
انتهی ازین روایت واضح شد که ابو سفیان آنقدر جهاد کرده که هر دو چشمش [illegible] کور
گردیده بود در جنگ یرموک سوای صدای او صدای بر نخاسته پس مرتبه او من حیث تایید الاسلام
اگر ازید از مرتبه ثلثه خلفا نبوده باشد لا اقل اقل هم نبوده باشد زیرا که ضیعفا و چشمهای ایشان همواره
محفوظ و مصون مانده دون الحرب [illegible] از حربی و غزوه غیر منقول بخلاف الثلثة [illegible]
من عند الرسول [illegible] هم عبارت مذکوره صریح است [illegible] که ابن عبد البر [illegible] وی [illegible]
قابل ذکر [illegible] نگاشته ورای این طریقه و دیدن سنیان و مقتضای قواعد غیر محصله شان [illegible]
است که در باره چنین کسی که امثال این احادیث دال بر علو حسن الاسلام نیز در حق وی وارد
گشته یا نسبت حسن اسلام و ممدوحیه اختیار میکنند یا زبان بکام خاموشی میکشند پس چه [illegible]
که چگونه این فاروقی بر خلاف مشرب خود علانیه زبان بمذمت ابو سفیان کشوده و صراحة اسناد
بغض و حسد و عداوت و عناد بطرف او نموده در جامع الاصول مذکور است ودفن بالبقیع و
صلی علیه عثمان بن عفان انتهی سبحان الله اگر ابو سفیان بزعم حضرت عثمان منافق و منجمله معاندین دین

السلام می بود چگونه بر جنازه اش نماز می نمودند مگر اینکه او پیشکیه بزرگان انصار و فی سبب نماز
کردن بر جنازه منافق نسبت بجناب مخبر صادق کرده بود حقیقتا هم بر غسل سفیان تا ابید
خواهش فرموده فراموش ساخته بودند لیس اظهر من الشمس وابین من الامس کردید که دو ابو سفیان
سفیان ابو سفیان را منجمله منافقین و مولفة القلوب می پنداشت و صلوة جنازه اش را
امر صواب و موجب اجر و ثواب می انگاشت فثبت المقصود والحمد لله الودود **قوله** و در قرة
العینین در ما نحن فیه حضرت صدیق اکبر الی آخر عبارته الاستیعاب **اقول** حال دنائت حسب
و نزالت نسب نعیم تیمی اکبر اهل الکفر در ما سبق بمقتضای روایات معتمده شنیدی با
توضیح و تبیان هر دو مسطور گردیده حالیا حال شکل و صورت آن حضرت و سیرت
و کیفیت قد و رتبه او بین القریش و غیرهم باید شنید در استیعاب ابن عبد البر گفته است
کان ابو بکر رجلا نحیفا ابیض خفیف العارضین احنا لا یستمسک ازاره یسترخی عن حقویه
معروق الوجه غائر العینین ناتی الجبهة عاری الاشاجع هکذا وصفت ابنته عائشة انتهی
یعنی بود ابو بکر مردی ضعیف سفید اندام کم موی رخسار کج گردن یا کوزه پشت نمی توانست
که شلوار خود را نگاه دارد از ازارش از معقد ازار بزیر می آمد گوشت بر رویش کم بود

فرو رفته بود و دو چشمانش پیشانی او بر آمده بود و باریک انگشتان بوده انگوربن
للمد انداخی بد بوده تا اهل حلیه صد تصویر که خود عائشه صدیقه هر بیان صد آبیان بیان پیشش
پرداخته باید دید و حالا نشیب و قیافه شیخ صدیق را بمیزان عقل باید سنجید سبحان
الله هر گاه حال معقد ازارش چنان بوده که در عبارت مذکور مکشوف و مشروح بیان
حالش در مقدمه مستلا بدی فی حال القیام من المقعد و سرعة المشی و طی المعرج و
المرصد چه خواهد بود و حقا که چنین با موی تا زاکه ازش اکثر نظر ایشان در موضع رود سایم
پس در مقتضای شعر مشهور هندی یاد از محبت نشه میدهد همچنین امام کج گردن کوزه پشت
گرد رو بار خسار نی اهو خر مید محافل و عالم مصداق تلک الآیة الکریمة والبلد الطیب
یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا در کتب معتمده آورده اند که روزی
معاویه با شرف ملاقات حضرت امام حسن علیه السلام المدوفی الممتحن رسید داد و آن عطا عنه
قصد الزام آنحضرت عمر صدا [illegible] و ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین
حالیا بیان نما که حال لحیه تو و لحیه من در کلام شریف کجا مذکور است و علت این سوالش
این بود که آن سید بن دو کوسج بوده و محاسن مبارک آن دو حضرت خیابان ولایت و رسالت

العینین

خیلی با نمک و بضاعت و طراوت بود پس آن وارث علوم انبیا او رسل دفعه بجواب بس
ارشاد فرمود که جناب جمید مجید در کلام مجید حال محاسن مراو طینت او درین آیت
وافی هدایت بیان فرموده والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا
معاویه چون این جواب دندان شکن شنید بسیار منفعل و خجل گشت و گویا دوباره درباره او
این آیت نازل گردید فبهت الذی کفر هرگاه این را دریافتی پس بدانکه از عبارت نهایه ابن
اثیر مستفاد میشود که صدیق شیبان احیف هم بوده است یعنی یک چشم او کبود و چشم دیگرش
سیاه بود که آن را در عرف این زمان طاقی گویند فی النهایة وفی صفة ابی بکر احیف
تیم الحیف فی الرجل ان یکون احدی عینیه زرقاء والاخری سوداء انتهی لقد صدق الله العلی العظیم
حیث قال فی کتابه الکریم یوم ینفخ فی الصور ونحشر المجرمین یومئذ زرقا ملا عبد الرحمن در
ملخص ابن فاروقی در تاریخ اکبری در آیین شریف املی نوشته که چشم ازرق
علامت دشمنی پیغمبر است و بعضی هم یا قبل چه چشم نعیم رنگست این چه مژگان خدنگ
است این چه رخسار رنگست این که آتش در فرنگ افتد قال بعض الافاضل
لا یخفی ان ابا بکر لو کان افضل البشر بعد رسول الله لما خلقه الله تعالی معیوبا بان یخلق

یخلق احدی عینیه زرقاء والاخری سوداء ومع ذلک فهو من اوصاف اهل جهنم
قال الله تعالی ونحشر المجرمین یومئذ زرقا والله اجل من ان یخلق اولیائه علی
صفات اعدائه در روضة الاحباب حلیه ابوبکر باین روش مرقوم است که دراز
بالا سفید اندام باندک میلی بزردی خفیف العارضین غائر العینین چنانکه پیشانی برون
برآمده وکان معروق الوجه عاری الاشاجع لا یستمسک ازاره یسترخی عن حقوه
محاسن را بحنا و وسمه رنگ میکرد انتهی از این عبارت بصراحت ظاهر و آشکار گشت که
در حقیقت جمال آن زرد روی مسترخی الازار در خور لماست بوده و طرفه تر آنکه
بادی بر زرد روی فرو رفته چشم آن دو رنگی و کم موی خضاب هم بحنا و وسمه بر چند موی
ریش شریف خود می نمود نعم مصراع حاجت مشاطه نیست روی دل آرام را
صباحت نمکی کرده بود و فی الواقع چه خوش گفته است شافعی علی ما نقل عنه وصفرة
وجه المرء من غیر علة تدل علی خمس خصال القبائح نفاق و افلاس ولوم وخسة
وبغض علی وهو رأس القبائح پس وجه صفرت وجه آن خلیفه بدون مرض و علت
ظاهره گواهی شافعی بهمین اوصاف او بعثت نفاق و بغض علی بن ابی طالب علیه السلام و جابست

جمیع اسباب و علتهای مذکور بوده باشد فی کنز العمال تبویب جمع الجوامع للسیوطی عن
ابن عباس اذا رایتم الرجل اصفر الوجه من غیر مرض و لا علة فذلک من غش الاسلام
فی قلبه ابن السنی و ابو نعیم فی الطب عن انس ذکره فی فصل صفات المنافقین من کتاب
الایمان ازین روایت روشن و عیان که زرد رویی بدون مرضی و علتی معلول
علت غش اسلام و بس پس حال اسلام خلیفه زرد رو را هم ازینجا دریافت
باید کرد فان العاقل تکفیه الاشارة و الغافل لا ینفعه الف عبارة اینست شمهٔ از حالات
حسن و جمال آن فرخنده خصال با کمال اما انکه وی پیشی در کلاه فراشت
پس باید [illegible] انکه آن گرامی مدتی بزاز بوده و مدتی خیاط و مدتی طباخ و مدتی دلال و
زمانی [illegible] خویش علم خود [illegible] آموزی [illegible] و خود را [illegible] این
شاعر کرده [illegible] کار طفلان تباه خواهد گشت [illegible] فی حیوة
الحیوان در بیان لغت [illegible] آورده کان ابوبکر الصدیق بزازا انتهی [illegible] ماده
ابن الاثیر فی النهایة فی حدیث عائشة لما استخلف ابوبکر قال لقد علم قومی ان حرفتی
لم تکن تعجز عن مئونة اهلی و شغلت بامر المسلمین فیأکل آل ابی بکر من هذا المال و یحترف

للمسلمین فیه و هذا الخبر مذکور فی المشکوة ایضا این روایت دختر نیک اختر صدیق صحیح
است در اینکه صدیق مذکور و همه اولاد و اخلاف منحصر اهل حرفه بوده اند بلی [illegible]
[illegible] بکلف [illegible] که حرف کسب و حرف پدر خود و برادران خود را
بدون رعایت جانب پاس [illegible] و برادری بجان فرموده میر قاسم [illegible] در
حاشیهٔ [illegible] نوشته فی حاشیة زین العرب علی المشکوة فی باب رزق الولاة و هدایاهم
ان ابابکر بعد ما بویع رأی علی منکبیه اثوابا یعرضها للبیع فاستعظم المسلمون ذلک و قالوا
[illegible] من مال الصدقة [illegible] ما کنت تنال بالکسب فقال اعهد الیکم رسول الله صلعم
قالوا [illegible] قال افتامرونی ان احدث بدعة [illegible]
خلیفه [illegible] که از [illegible] صفقه فراغت گرفتند [illegible]
و جامه ها را برای فروختن بر دوش خود برداشته در راهها گردیدن آغاز کرده بودند [illegible]
بالحاح هواخواهان خود ازین حرکت [illegible] باز آمدند و چه خوش [illegible] متعلق [illegible]
عبارت در رساله قاطع الاذناب و قامع النصاب مذکور شده و لا علینا ان نذکر
عبارته بعینها فاعلم انها هکذا و طرفه تر انکه اول این امر را خود بدعت نامیده بعد ازان

از کمال رغبت بطرف دنیا قبولش را بر خود پسندیده پس قطع نظر از عدم زهد مبدع هم
بوده باشد فیکون احق بان یحرق انتهت وایضا قال السید المذکور ان ابا بکر کان
دلالا یبیع متاع الناس بالاخذ فی النهار والبیع بالعشی ما نسبا علی الاقدام انتهی
از این عبارت ظاهر و باهر است که ابوبکر دلالی و متاع فروشی بوده که ویرا بزبان اهل هند
بهتلیه نامند و ذکر التوحیدی فی کتاب بصائر القدماء و سائر الحکماء صناعة من قریش
فقال کان ابوبکر الصدیق بزازا و کذلک طلحه و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و کان
عمر دلالا یسعی بین البایع والمشتری و کان سعد بن ابی وقاص یبری النبل
و کان الولید بن عقبه حدادا و کذلک ابو العاص بن ابی جهل الی ان قال
و کان ابو حنیفه صاحب الرای والفقه خزازا و کان الزبیر بن العوام خیاطا
انتهی بمقام محاضرة الفنون اندکی چشم بگشا و حال پیشوایان سنیان را تماشا
فرما که صدیق ایشان بزاز بوده است و همچنین طلحه و عثمان و عبد الرحمن بن
عوف و عمر و ابو حنیفه و وی ایشان دلال بوده و سعد بن ابی وقاص
تیر تراش و ولید بن عقبه آهنگر و همچنین ابو العاص بن ابی جهل و ابو حنیفه امام

کان من اهل صناعته

اعظم ایشان کاوکش و خزاز بوده و زبیر ایشان در حرفه خیاطی اوقات خویش
بسر نموده در روضة الاحباب مذکور است که بثبوت پیوسته که چون ام خلافت بروی
قرار گرفت روز دیگر صباح متوجه بازار شد تا بر عادت معهود خویش خرید و فروخت
کند عمر و ابو عبیده باو رسیدند و گفتند یا خلیفه رسول الله کجا میروی گفت
ببازار گفتند تا چه کنی و حال آنکه این زمان والی مسلمانان شده مناسب منصب تو نیست
که بدستور معهود تردد ببازار کنی و تجارت نمائی گفت پس عیال را چه اطعام کنم فرمودند
مراجعت فرما تا از برای تو چیزی از بیت المال مقرر سازیم صدیق بازگشت انتهی و ایضا
بعض علمای سنیان ذکر کرده قیل ان ابا بکر کان فی الجاهلیه معلما و فی الاسلام
خیاطا و کان ابوه سیئ الحال یکابد فقرا هلکا و معیشة ضنکا لکسبه من صید القماری
و الدباسی لا یقدر علی غیره فلما عمی و عجز ابنه عن القیام به التجا الی عبد الله بن
جدعان من رؤساء مکه فنصبه علی مائدته کل یوم لاحضار الاضیاف و جعل له بدل ذلک
ما یقوته من الطعام و قیل ان ابا بکر کان طباخ عبد الله بن جدعان و ابوه کان
منادیا له انتهی منذر بن هشام بن محمد سایب کلبی از علمای سنیه در کتاب مثالب ذکر کرده

و من کان ینادی علی طعام ابن جرعان سفیان بن عبدالاسد المخزومی و لبید
بمکه و ابو قحافه عثمان بن عامر بن سعد بن تیم و لده بالمدینه و فیه یقول امیة بن
ابی الصلت شعر له داع بمکه مشمعل و آخر فوق دارته ینادی الی ردح من
الشیزی ملاؤها لباب البر یلبک بالشهاد و ابیض من بنی عمرو بن کعب و هم کانا المشرفین
الحداد فالمشمعل سفیان بن عبدالاسد المخزومی و الاخر ابو قحافه انتهی لفظه
ازین عبارت ظاهر و عیان است که ابو قحافه پدر ابو بکر مزدور و خدمتکار ابن جرعان منادی
طعامش بوده و در مکانش حاضر میماند و هر گاه وقت غذا میرسید بالای آن رفته
مردمان را ندا میداد که برای خوردن حاضر شوید چنانچه از حال مذلت مآلش در
عبارت نقل مذکور فحش از آنست و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه حکایه
طریفه در بیان وجه تسمیه او ذکر کرده ملخصش آنکه ابو قحافه با صیادی در صیدش شرکت
داشت و معهدش درین باب بوده روزی هر دو کس با معیت هم که صید برای بدست
آوردند چون شریکش برای حاجتی رفت ابو قحافه آن صید را بالکل خورد و برد نمود
و هیچ از آن برای شریک خویش باقی نگذاشت پس بهمین وجه با بو قحافه مسمی گردید

جرعان

از وی هرگاه بنیامنید و اجب نصیب و شکار شماری شد و با سببی وضعیت قره حاضر کرد و با جهار
باین عجز آلت طبخی شد زاده جرعان او را برای ندا کردن و احضار اضیاف مقرر ساخت
و چار دانگ اجرت نداسعیش بود و بس آنچه از کرامات و پاره های نان از خوردن مهمان
باقی میماند ابو قحافه از ماسدرمق خود میکرد و پس خورده شان را برای خود غنیمت میشمرد
و کرامیه فعلی ابن جرعان و مزدوری کردن حسب حکم وی مصروف و مشتغل میماند و
بمقتضای اخبار معتمده نزد اهل الاذعان بدرجه ثبوت است که اسما دختر ابو بکر از خانه زوج
خود زبیر بالمقطعه زمینی که بفاصله معتد به از خانه زبیر مذکور واقع بوده و جناب رسالت مآب آن
زمین را بوی عطا فرموده بود پیاده میرفت و بار از آن زمین با دستهای خود بر سر خود
بر داشته بهمان پیاده تا بخانه شوهرش می آمد چنانچه در صحیح بخاری مذکور است عن اسما
بنت ابی بکر قالت کنت انقل النوی من ارض الزبیر التی اقطعه رسول الله صلعم علی راسی
و هو منی علی ثلثی فرسخ انتهی حالیا انصاف باید فرمود که هر گاه حال خود شیخین و حال پدر و
دختر شیخین بوده قدر و منزلتش بین الاعزة و الاشراف چه خواهد بود بالجمله بمقتضای
اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول لا اقرارهم لانفسهم اقرار عقلا بانچه مضر و غیر نافع برای

نسبت بان نبوده باشد معقول و مسموع نیست زیرا که اقرار به منقصت ایشان در آن واصل بوده باشد
نیست باینکه موجود بوده و روایات و اقوال مذکوره که دلالت صریح بر پستی نسب ابوبکر و به سنگی
و انکه زشتی و حقارت او دارد و در کتب معتمده شیعیان امثال که عمدتا ابن فاروقی بذکرش
پرداخته لایق تلقی بالقبول نبوده باشد چه مدح و ستایش هواخواهان و عیب و نکوهش دشمنان
در امثال این مقامات نزد منصفان یکسر از معرض اعتبار ساقط میباشد و للتدبر مجال
اگر صد عیب دارد مرد درویش * رفیقانش یکی از صد ندانند * علاوه بر این کلام
صاحب رساله سهم الفار حرسه الله عن شرور الاشرار در زوال نسبت ابوبکر بکفار منافقین
و کفار بوده و از قول لیث بن سعد و جماعت بعدایشان علو نسب او اصلا ظاهر نمیشود
چه اینها از حسن و جمال او خبر داده اند نه از علو نسبش و عبارتیکه مستدرک است در [illegible]
الجاهلیه هم از آن نیز حال علو نسبش بالکلیه غیر مستفاد پس ذکر این چنین عبارت محض لاطائل
بلاطائل و تمویه و تلبیع بوده باشد اما آنچه صاحب قرة العینین بادعای علو نسب او پرداخته پس
آنهم موجب خنکی و روشنی چشم خفاش صفتان نمیتواند شد چه حرف بها در این باب
معتمد و معتبر نه گواهی امثال قرد سبحان الله سخنش با آنکه سجده آن نکان نبوده چگونه معارض

معارض کلام او و غفاریست ساب و غیره که به پستی نسب ابوبکر گواهی صریح داده اند میتواند شد
و اما گواهی مصعب زبیری پس چون وی از دشمنان اهل بیت بوده که اهو ند کور فی محله
شهادت وی هم قابل سماعت نیست و اما سخن طائفه دیگر که همراه ذکر شهادت زبیر بن بکار حال
گواهان مزبور پس حرف این طائفه گمنام هم از معرض اعتماد ساقط چه تفصیل اسمای ایشانرا
اصلا ذکر نکرده تا حال اشخاص و عدم اعتماد اینها ظاهر و آشکار میشد فعلیه ان یثبت عدالتهم
و وثوقهم اولا ثم یتفوه بعلو نسبه و دونه خرط القتاد و ورای این همه سخن صاحب قرة العینین از زبیری
و طائفه مجهول الاسم در وجه تحقیق معارض نمیشود بقول لیث بن سعد و جماعت ارباب
گور که همین معارض است ببعض عبارتیکه من بعد در کلام ابن فاروقی منقول و مذکور بود
پس بمقتضای اذا تعارضا تساقطا ساقط از حیز اعتبار و اعتنا بوده باشد و کلام صاحب
سهم الفار بدستور باقی و برقرار و ایضا در کتب اصول فقه طرفین مثبت و مبین و مسطور است
که الجرح مقدم علی التعدیل پس روایات و عباراتیکه ما مذکور نموده ایم و همچنین عبارات
صاحب رساله سهم الفار ذکر فرموده مقدم بر این اقوال بیهوده که ابن فاروقی بذکرش
پرداخته نیز تمیع ناخته است بوده باشد فلا تغفل قوله و در ازالة الخفا کلام صاحب ازالة

بان کلام صاحب تحفه مدخول است چه در امثال این مقامات حرف شیعه قابل سماعت
نه اقوال ایشان ارباب عصبیت و الجرح مقدم علی التعدیل و اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول
لا اقرارهم لانفسهم و حال شهادت مردوده زبیر بن بکار مفصلا معروض بیان شد فاحفظه
قوله و آنکه از اشراف قریش بود اهـ اقول گواهی زبیر بن بکار از جهت آنکه وی از معاندان
اهل بیت اطهار بوده سراسر بیکار و ساقط از پایه اعتبار است کلام صاحب تحفه هم انفاد در اثبات
نسبی ابوبکر بوده و سخن زاده بکار در اثبات شرافت نسبی او بکار نمی آید فانه عن شرح بهما
سیما نظرا الی تضمنه علی لفظ شرافة الاسلام فان الشرافة النسبیة غیر مراده ههنا قطعا
فان الاسلام لا مدخل له فی ازدیاد الشرافة النسبیة اصلا پس ذکر چنین عبارت تلبیس محض
و تمویه صرف بوده باشد ثالثاً چنین اقوالیکه محتمل جر نفع و جذبه دار الیست معارض ارزان
مانند کرش پرداخته ایم بشنوا باشند لما عرفت غیر مرة قوله و فی الاستیعاب ایضا اهـ اقول این عبارت
هم اصلا دلالتی بر شرافت نسبی ابوبکر ندارد پس ملاحظه باید فرمود که سوای گول دادن
عوام و کروجه ذکر این عبارات مورد ملام کدام است و ایضا سابق بتفصیل مسطور و مبین شد
که اقرار عقلا بر انفس آنها معتبر میباشد نه اقرار بکه احتمال جر نفع در آن گنجایش داشته باشد

باشد قوله محمد بن اسحق اهـ اقول قول محمد بن اسحق و کلبی حجت آنگاه موید است
که پیش ازین در حال ثبت بزاری ابوبکر مذکور گردید که پس ادعای وجاهت او بین
القریش یعنی چه تا بنیاد داشتی که درینمقامات سخن نسابه معتمده کلام امثال محمد بن اسحق و کلبی
دلالة کلامه علی شرافة نسب ابی بکر پس کلام او چگونه معارض گواهی دغفل نسابه و غیره من النسابین
میتواند شد سبحان الله هذه دنائت نسبی ابوبکر از روایت دغفلیه که متضمن تقریر و تصدیق جناب رسالتمآب
و حضرت ولایتمآب هم باقرار و اعتراف ابوقحافه پدر ابوبکر و خود ابوبکر ثابت میشود پس گواهی
محمد بن اسحق و امثال او در چنین مقام بکدام شمار و قطار تا اینکه بکرات و مرات مذکور شد
که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول لا اقرارهم لانفسهم فعلی ذلک التقدیر شهادت صدها بلکه هزار
ده امثال محمد بن اسحق که از هواخواهان آل ابوبکر بوده اند قابل سماعت نبوده
باشد قوله و از آنجمله انست اهـ اقول این کلام مدخول است بدو وجه اول آنکه این روایت مردوده
اصلا دلالت بر علو نسب ابوبکر ندارد زیرا که معروفان و نامداران اهل شهر که آنها را اصطلاح
شان ثبت نشود و انساب آنها بانساب قوم مشتبه شده حال آنکه خود شان اکثر نسبت نیل از
میشوند دوم آنکه حال جناب خالق اول نسبت بعلوم وصفیه و امور خیریه بر این بیچ بود

که مستحق خلافت را از غیر مستحق تمیز نمی کرد تا بدیگر امور چه رسد چنانچه در شرح مقاصد مذکور
است و قول عمر رض لابی عبیده امدد یدک ابایعک و قول ابی بکر رض بایعوا عمر او ابا عبیده
و قوله وددت انی سألت النبی صلعم عن هذا الامر فیمن هو وکنا لا ننازعه انتهی و همچنین از
میراث عمه و بنت الاخ جاهل بود در کنز العمال و مروج الذهب مسعودی مرقوم است که
ابو بکر در زمان قرب مرگ خود میگفت وددت انی سألته ای رسول الله صلعم عن میراث
العمة و بنت الاخ فان بنفسی منهما حاجة نقضی موضع الحاجة الی غیر ذلک من الجهالات پس
هرگاه حال جهالتش در علوم دینیه برین نهج بوده است اگر بالفرض او را علم نسب حاصل
هم بوده باشد کدام منفعت بحالش می بخشد **قوله** و ابن الدغنة هم صاحب تجربه بود
کلمات امثال ابن دغنه برابر بر کسی هم قابل اعتنا و اعتبار نمیشمرد علاوه هر وقت جرح
هم و راوی صحیحین چهار صحیح دیگر وقعی و منزلتی بر عمت ستیش نمیداشت در میان صحیحین بخاری
عن اللزوم اعتراضات الفرقة المحقة کاسی صحیح مسلم را افضل قرار داده و کار با صحت
صحیح بخاری لب گشاده پس تعجب است که چگونه اینقدر فی دین در ورق سیاه بنگام کلام این غیر مشهور و مجهول
پناه برده حرفش را لائق اعتماد شمرده علاوه برین کلام ابن دغنه مذکور هم اصلا دلالت بر علو نسب ابو بکر ندارد الا

احیانا این قدر توهم میدهد که امر مذکور است از انجا بمقتضای فقرات مرقومه اش با ثبات رسانده اولی
و ذلک **قوله** در روضة الاحباب نیز سبحان الله حال سفیان همانست که اولی است اگر ما
در روضة الاحباب لیس ... اینهمه بمجلات و تواریخ اند و از ... اعتماد و ساقط کرده
خود ملجا و مضطر میشوند انهمار الا انکه اعتماد قرار داده بعبارات استدلال کردن که در ع
میکنند و حیا و تعالی هولاء المتعصبین المتعسفین بجای دلالت ابو بکر بر و جناب رسالتمآب
حضرت ولایت مآب صلوات الله علیهما ثابت بوده و ابو بکر و پدرش هم اقرار به پستی نسب
خود نموده و همچنین دغفل نسابه و غیره بر دلالت خلافه مذکور لب گشوده پس سخن ابن
نایارگه و بر اطهر النسب قرار داده در امثال این مقامات چه رتبه و عرضه دارد که ابن فاروقی
مذکر این پرداخته و اتصال نسب او در فره بن کعب دلالت بر علو نسبش نمیکنند و الا چرا ابو بکر
بمقابل دغفل نسابه با ابن احتجاج نفرمود و برای چه ذلت فرار را اختیار نمود و بالنفعل
ما قال السید نور الله نور الله مرقده و هذا نصه ما ذکره من اتصال نسب ابی بکر برسول الله صلعم
فی الاب الثامن لا یوجب شرفه و خروج بنی تیم عن ما اشتهر من کونهم ارذل طوائف قریش
لما علم ان آدم قد جرت ولده الرقیة و العبودیة علی بعض اولاد الانبیاء و جعل اولاد بعضهم انبیاء

وملوکا انتهی و در جامع الاصول حدیثی مذکور است که بعض فقرات آن این است و ان الله اصطفی من قریش
بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم پس با مرتبه بنی هاشم رتبه هیچ قومی از قریش وغیرهم
برابر نمیتواند شد چنانچه متمسکین از صدیقیان و فاروقیان و غیرهم برابر سادات بارگاه
نمیتوانند شد قوله در کتاب مذکور در وجه ملقب بودن وی الخ اقول جواب این عبارت تمامها
بر سبیل اجمال این است که این همه وجوه بر سبیل احتمال مذکور شده و از احتمال تا اثبات
فرق ظاهر است و بینهما بون بعید و مفصلا آنکه آنچه گفته بلی آنکه الخ مدخول است باینکه در موطا
چنین مذکور است که جناب رسالتمآب در حق شهدای احد بشارت بجنت داده ارشاد فرموده
که هؤلاء اشهد علیهم ابوبکر عرض نمود است آیا نیستیم ما برادران ایشان اسلام آوردیم
چنانچه ایشان اسلام آوردند وجهاد کردیم چنانچه ایشان جهاد کردند حضرت فرمود بلی و
لکن لا ادری ما تحدثون بعدی پس گریست ابوبکر وبسیار گریست انتهی محصلا و از این
روایت معتمده کالشمس فی رابعة النهار روشن و آشکار که ابوبکر عتیق از نار نبوده پس
روایت عتیقیت بسبب معارضه آن بروایت مذکوره ساقط از پایه اعتبار بوده باشد علاوه برین روایتی
که بذکرش پرداخته ترمذی آنرا اخراج ساخته وسندش را ضعیف شمرده و راوی آن چون شیعه متعصب بر خلافت

خلافت منصوصه بجور و ظلم مسلط شدند و مال و دولت در ربودند مردمان دنیا طلب بمحبت و رغبت
حطام دنیویه روهای خود را از جانب حق وانصاف بر تافتند و برای خوش آمد ایشان روایات
بسیار در مدح ایشان بر بافتند و اکثر روایات در عهد معاویه ملعون بامرش موضوع و مجعول شد
کما بین فی محله مفصلا پس چنین روایات واهیه قابل اعتماد و اعتداد نبوده باشد قوله

لایق

دویم آنکه بواسطه حسن روی الخ حال قبیح منظر و بد شکلی آن اکفر مشتهر بالتفضیل بمعرض
بیان آمده تنصیص هم از محط اعتبار ساقط و از افق اعتماد هابط است علاوه برین
شیخ عبدالحق دهلوی آن الصبغه تعریض ذکر فرموده حیث قال قیل لصباحة وجهه ای حسنه
وجهه کذا فی الوالا انتهی واما اشعار بلکه در باره این نوشته و مطلع او ستش این است صورت
دستش هم جان بود الی آخرها پس در حقیقت مطابق حالش نیست اشعار بلکه در نفس الامر
بحالش مطابقت دارد این است صورت و سیرتش همه بد بود دشمن اهل بیت و مرتد بود
چشم اجمال عیوب او بیند کور آنکو را آنچه بیند قوله سیوم آنکه هم از انجاکه زوال نسب ابوبکر
بنا بر مقتضای اکثر روایات و عبارات علمای معتمدین گروه سنت سمات بمعرض ثبوت
و اثبات رسیده این وجه نیز از حلیه اعتداد عاطل و دانستکه در این باب کلام نسابان معتبر

به نحوی احتمال این هم اولاً آن ظالمان ستمگر علاوه بر این شیخ عبد الحق این قول را
هم تضعیف کرده حیث قال قیل لانه لم یکن فی نسبه شیء یعاب به قوله و که گویند مادر وی ع
ابوبکر در سن جاهلی سالی اسلام ظاهری را قبول نمود و به بود و پیشتر از آن بالاتفاق
بت پرست بوده و مادرش نیز بالقطع کافره و بت پرست بوده است و اسلام او و نفس
هیچ مذکور هم غیر ثابت و معمول کفار و زمان شان همین بوده که اطفال خود را پیش
بتها برای نذر و پرستش آنها میبردند پس وی هم او را برای پرستش و نذر بتان
برده باشد و در صورت اگر او را عتیق الصنم مانند سر اسر بجا باشد بهمین جهت و ملاش
شیعیان آل اطهار این عتیق اصنام کفار را مرفوض و متروک نموده اند و چه خوش گفته است
هر که گفته رفضنا عتیقا وارتضینا به ذخرا و هو ابو تراب خلاصه اگر این دلیل رجحه
داران ابوبکر و عمر این گروه حق پژوه را رافضه نامند بجا خواهد بود و اما استدلال که نقل کرده
پس شنیدن کافره امثال این اشعار را از زبان هاتف غیبی در باره کافر لاریب هر که نعقل
عاقل راست نمی آید شاید مادر ابوبکر خطا نموده باشد و هاتف غیبی چنین فرموده باشد یا امة
الشیطان بالتحقیق فرحت بوصال الولد الطلیق یعرف فی قومه بالزندیق نه بجهت آنکه

حضرت با وی فرموده صحت روایات صدیقیت و تصدیق آنزندیق بتصور تسلیم نمیکنیم
تا به تصدیقش چه رسد زیرا که بمقتضای روایت جامع الاصول ثابت و متیقن که جناب امیر ع
و حضرت عباس عم حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله الی یوم القیام ابوبکر را کس منافق ظالم
را کاذب و آثم و غادر و خائن می پنداشتند و هو صلوات الله علیه کان مع الحق و الحق کان
مع نص النبی ص پس احادیث صدیقیت آنزندیق همگی بالقطع ساقط از درجه اعتبار و تصدیق
بوده باشد و در کتاب مشکوة از صحیح مسلم منقول است که عمر مخاطبه آن هر دو جناب عالی چنین گفته قال
ابوبکر قال رسول الله لا نورث ما ترکناه صدقة فرایتماه کاذبا اثما غادرا خائنا الی ان
قال ثم توفی ابوبکر فقلت انا ولی رسول الله و ولی ابی بکر فرایتمانی کاذبا اثما غادرا خائنا انتهی موضع
الحاجة علاوه بر این تصدیق کردن ابوبکر نبوت آنجناب غیر ثابت و فرارش از حرب
که بارها اتفاق افتاده و همچنین معاندتش با جناب ولایت مآب و حضرت فاطمه علیهما السلام که
از غصب فدک و غصب خلافت ظاهره ظاهر و روشن و هم بمقتضای روایات کثیره سنیه ثابت
و متیقن و حضرت هم بجهه بر بغض و نفاقش دارد لقول النبی ص یا علی لا یحبک الا مومن
ولا یبغضک الا منافق پس روایات مذکوره همگی موضوع و مجهول بوده باشد قوله از زبان

صادق و زجان صدیق الی آخر الاشعار بمقتضای مثل جواب ترکی بترکی جواب اشعار نموده اند
بضمن استشعار ابوار مذکور میشود فاسمع لما اقول و تلقه بالقبول لمولفه ان منافق چگونه
شد صدیق که نبی را نموده بتصدیق از حرب این لعین گریزان بود مصطفی برحم خواست کی ان بود
بکواهی و عباس کاذب و غادر نیست پس بغض اله بیت عتیق لعنت ان زندیق
قوله در تحفة المحبین الخ اکر چنین روایات موضوعه در کتاب بور مذکور تحفة المعاندین با مبدا نیز
البته موافق سر رشته و دستور و اما تسمیه اش بتحفة المحبین پس یکسیه مصداق مصراع بر عکس
نهند نام زنگی کافور باالجمله احادیث شیعیان را باتهام موضوعیت متروک ساختن و بذکر
چنین روایات موضوعه در مقام احتجاج پرداختن بلا ریب نموده و تلمیع باختن است که با
این شعر معلم صبیان را فراموش فرموده که بامثال این روایات مجهوله لیسود مرا به
کفتن وصف خود از من خواستن کشتی نمی آید مکر از دشمن دیوانه می آید خلاصه
در روایات مذکوره احتمال جنبه داری و هواخواهی موجود و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال
اما آنچه در روایت نزال از حال پشیمانی ابوبکر مزبور است کاه مطعون تزویر
عایشه صورت وقوع یافته بود و لهذا آنجناب بمخاطبه وی اشتغال ورزیده نموده که

۳۹

که آنکس لصویحبات یوسف و ابوبکر را از امامت صلوة معزول فرموده کما بین فی محله
مفصلا پس احتجاج بانهم نشاید علاوه برین نزد طائفه کسی که بجائز کردن پشت سر فاسق
درست و مجوز است و خود روایت کرده که صلوا خلف کل بر و فاجر فلا یکون دالا
علی عدالته فضلا عن خلافته و اما و بو بکر مضامین دیگر در ان و در امثال این مذکور
فجواب کلها نظیر ما مر سابقا بالتفصیل فلیرجع الیه من یشاء التحصیل و اما نحن فلا نعیده
مخافة الاطناب و التطویل **قوله** دویم آنکه الی قوله مصدق ارشاد جناب امیر بحسب
که در روایت ابو سفیان فرموده اند **اقول** آنچه از تاریخ طبری و روضة الاحباب و تاریخ خلفا
نقل کرده همه موید مقصود صاحب سمر الفارس است چه آنچه متضمن است که ابو سفیان
علانیه در ذالک ابوبکر را بسبب جناب و لا انتساب بیان نموده و آنجناب بر این شخص اصلا
انکار نفرموده و مطلق عدم انکار بمقتضای قواعد غیر مخصله سیان ضلالت شعار و دلیل رضا
و اقرار است پس از آن باعتراف آنجناب هم ثابت بوده باشد در صورت نقل انچه عنقا را
طرفه مضمون منکر است و اما فقر اتیکه در آن باین مضمون مندرج که آنجناب العیاذ بالله
راضی بخلافت ابوبکر بوده پس ساقط از معرض اعتبار است لان اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول

نا اقر اوسهم لانفسهم علاوه برین کافیست در اثبات موضوعیت ان فقرات انچه
بشهادت روایات کتب معتمده سنیان ثابت است که با استشهاد جناب ولایت نجاد بیعت ابوبکر
نموده و نه احدی از بنی هاشم و من بعد بضرورت بدون طوع و رغبت بمقتضای الضرورات
تبیح المحظورات صفقه ظاهری بعمل آمده در جامع الاصول از صحیح مسلم منقول است فاطمه فلم تکلم
حتی ماتت فدفنها علی لیلا ولم یوذن بها ابابکر وکان لعلی وجه من الناس حیوة
فاطمة فلما توفیت انصرفت وجوه الناس عن علی ومکثت فاطمة بعد رسول الله ستة اشهر
ثم توفیت فقال رجل للزهری فلم یبایعه علی ستة اشهر فقال لا والله ولا احد
من بنی هاشم حتی بایعه علی فلما رای علی انصراف وجوه الناس ضرع الی مصالحة ابی بکر
فارسل الی ابی بکر ان ائتنا ولا یاتنا معک احد وکره ان یاتیه عمر لما علم من شدة
عمر فقال عمر لا تاتهم وحدک فقال ابوبکر والله لاتینهم وحدی ما عسی ان یصنعوا بی انتهی
وهکذا کما تری بعض علمای حقیقت مذهب الفرقة المحقه بین فقرات تواریخ مذکوره بمقابله این روایات
صحاح معتمده اصلا لائق اعتماد نبوده باشد واما الاستشهاد والاعتضاد بروایت تحفه المعاندین فمن
قبیل الاستشهاد والتصلب بنسج کما هو مشهور و حاشا قوله لیس در ینمقام تماشا کردنی است الخ

هیچ حاشا که اینمقام مقام تماشا نموده باشد زیرا که روایات ابوبکر هم با اعتراف جناب رسالت
و حضرت ولایت انتساب هم بگواهی و غفلت ناثابت و عمر هم ثابت کما بین مفصلا بلکه
ذو وابهی که این نمی بکر بعد ذکرش پرداخته بمعارضه و نزد استدلال به لکن بر اسراف
بدرخود در باب عدم دلالت صریحه بر زوال آیت و نسبتش دارد زیرا که روایات معلومه مشتمل است
بر تصریح ابوسفیان به زوال آیت آنحضرت لحق الی ایمان و بر تقریر و عدم نکیر جناب ولایت
بر آن چه آن معدن ولایت و مخزن هدایت تکذیبش که فرموده اند در دعوی اسلام گریستی
و سپاهیتی از حرم در باره تحریض و تحریص بر جنگ و جدال و حرب اسلام و اندر اس
شعائر دین سید الانام بوده فرموده اند نه در باب زوال نسب و لیستی حسب آن خلیفه بد نسب
چنانچه کلامیکه خطابا با بی سفیان ارشاد فرموده نص صریح است در اینکه او را همیشه
غرض فساد و تفرقه در دین کار بوده و معلوم است که او همیشه ذکر از ذلیت ابوبکر نمی کرد
فاین هذا من ذاک لیس کلام امام مشعر است به تصدیق او در دعوی ارذلیت و تکذیب
او در ادعای حسب و نسب جناب و اظهار مسافات ایمانی و این مقام تماشا کردنی است
این صاحب [illegible] نسب خود مضمون عبارت نه فهمیده و بلکه مراد ابی سفیان نرسیده در صدد استدلال بر

ابوبکر

قتال کرد بسبب قرب عهد وفات نبی با نطق [illegible]

مطلوب به روایتیکه ظاهر است در خلاف مرغوب آن مخذول مقلوب گردیده با خارجی

خود مخالفت با جناب ولایت مآب ورزیده و بهتان و بر کجبت و قرینه بلام به اسناد و مخالفت بطرف

مؤلف رساله نموده جاده تعصب و اعتساف پیموده بمقام عزت و اعتبار جای سرزنش و تماشا

قرار داده حالانکه خودش به ایراد آن روایت که مؤید مطلب است قدم در مضمار اثبات مرام آن

ذو الاجرام نهاده و زبان به تائید سخن جناب آن بانی گشوده مقام سلام مقام تماشا و کلام سراسر

اضحوکه اطفال و نساء فضلا عن ارباب الفضل و الذکا ساخته و خود به زینت و عبارت متاع مزخرفات

خالفه با ضلالت و ر تاخته و بنغم ما قیل عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد خمیر مایه دکان شیشه گر از سنگ است

مخفی صاحب سم الفقار حفظه الله عن شرور الاشرار هر چه ذکر فرموده به تبعیت آنحضرات فی ذکر مواد

و اصلا مخالفت آنحضرات با برکات در هیچ حرفی و سخنی ننموده و اما اسناد تلک الرساله الی جناب

صاحب ذی الفقار ادام الله ظله العالی ما دام اللیل و النهار فساقط عن محط الاعتبار کما لا یخفی

علی اولی الابصار قوله شیعیان الخ اقول مجلسی از شیعیان قول ابی سفیان را بر قول جناب

شاه مردان ترجیح نداده و نمیدهد این همه حسن ظن سنیان است که بر صدور امثال

این سخنان حیا از روی فرط تمیع علی العوام میشود و با او ان البعض الظن اثم میدید قوله سوم انکه الخ این حکایت از خلیفه

صدق م

بوقتی وصحت معراج مقصود وده و نسبتی بغیر ایشان و از ایشان نسبت که ابن عمار و هم سند آنرا ذکر

ننموده و از ابیات تنش متقلم بنعیتی فرموده حال آنکه صحیح نقل برا و بلا ذم بوده که نفخه انه

ثبت العرش ثم انتقش و آنکه باوجود ذلک فقد روشن لشیخ محبت از ناصب که حیا ی عثمانی

را مس پشت انداخته مصیبت وصایت محمد ابن ابی بکر را فراموش ساخته خلف خلیفه الخلفا

برشیوه زنانه بنشت مروان بیخ پوشیده کرده بودیش حال صاحب جناب شان را از ثبات

بالجبر و وجیا فتن بقرار او ومقابله شیعیان بحر تقریبی قد و کار روا اما صحابه فاروقیه پس از

قبیل مصیبت کفاف انبیه بوده که بسبب آن حامی شان توجه فرخامی خود اسناد کرده تحقیق

العناد بابد از آنکه بطرف بی ترتیب بجانب سید ببخشوده قوله و عباس حالش بحجیح حقیقت حال

بر نهج اقوال که سنیان ضلالت مآل بهر نهج تعقیر و اهانت جناب رسالتمآب و خاندان عالی

آن عالی لقب ملحوظ دارند چنانچه داده بکار فرا او آن و امثال اسلاف خود عیبستان بلا اخراج

و ابراز روایات انفاذ و عقد ام کلثوم با خلیفه میشوم و درج فقرات متهافته بیهوده اهانت

جناب ولایتمآب منظور داشته همچنین این فاروقی نیز بجر این فقره مزخرفه نجم تحقیر و اهانت

حضرت عباس کاشته در ثبت چنین روایات و حکایات بورطه حوت نرسیده و از جمله اخبار زهاد و مجمع النفس

حال آنکه ان صاحب حیا انداخته

الا سنادست فکدا ما فرع علیها ولنعم ما اجاب به ابن شهر اشوب رضی الله عنه فی مناقبه فلله در ذلک العالم العلم العلام فی منتخب المناقب و هو کذا و ام کلثوم الکبری تزوجها عمر علی روایة الزبیر بن بکار و هو ضعیف و کانه اشتبه علیه لان اسم ام کلثوم لان عمر کان قد خطب ام کلثوم بنت جرب البطحا انتهی علاوه برین برگاه بزرگان تصریح نموده اند که عمر شادی در مقدمه نکاح دختران خود با عائشه و حفصه کجا بی میلیجی بوده اند پس گوش ایشان اینچنین فقرات طعن امیر در حق حضرت عباس که بتقدیر تسلیم بر حمل اورده باشند موافق ضرورت و مصلحت در بعض حکم شرع بعمل آورده باشند اگر عصبیت و عناد و تعسف و لداد نیست دیگر چیست قطع نظر از پنها برگاه بشهادت حسن هو علی هشی انتهیه الذی علا الاسم الاسمی من الاسما حضرت لوط علی نبینا و علیه السلام التحیة و الثنا بنی خطاب امت نابکار خود چنین فرموده هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین پس انحضرت بالاولی تزویج عمر کاسد ابن خارو قتی بسیار میلجی کلان نبوده باشند اعوذ بالله هادی البریات من امثال تلک الکفریات اکنون منصفی میباید که بدیده انصاف مشاهده نماید که این چنین مطاعن را اعیاذا بالله از کجا تا بکجا رسید و چسان خاک اساس اسلام ۲۱۰ باحق شناس

شناسی بیاوفا سپید قوله و عذر تقیه هم انچه مولوی رشید الدین دهلوی در بعض رسائل خود در باب عذر بیعت زاده بانی با تأمل ثانی و ثانی جهل و نادانی اعمی بزرجمهر علیه اللعن امیر المومنین عذر تقیه را بیجان و دل پسندیده پس این نحو آن طعن امیر السیوح گوش گوشزد انشب و طلب جوابش از اتباع او بصواب اقرب قوله چون طرف ثانی هم این چون و چرا سراسر بی موقع و ناسزاست زیرا که قطع نظر از انکه روایات مذکوره سنیه اکثرش غیر معتمد و ضعیف اند باحتمال جرح و قدح و جنبه داری غیر مقبول و ترک انها بیس چگونه نه بار روایاتیکه صاحب سم الفار از کتب معتمده سنیان انها را نقل فرموده و موید و معاضد بروایات معتمده فرقه حقه و روایاتیکه ما از کتب معتبره سنیه بتفتیش پرداخته ایم معارض میتوانند شد فیکون ذکرها بلفظ تطویلا بلا طائل کما لا یخفی علی المتدین العاقل قوله اگر روایات کتب اثنا عشریه سبحان الله تو کار زمین را نکو ساختی که بر آسمان نیز پرداختی و انجناب از روایات خود کدام تحکم کاشتید که جایی بجانب استدلال از کتب معتمده فرقه حقه متوجه شده این امر دشوار را سهل و آسان انکاشتید بجمله این غیر جلی خارج عن الامکان رسالت تمام هم مهجوع و سخت تر کرنبا بوده اندیشی نظر

بمثل هنوز ولی دور بود اشتیاق شما را بر اعراض ازان بر ضرورت خود از نفس و نگار
الی آخر الشعر قوله این تشبیه بالکلام تشبیه تام جه قدحهای بیت مثل الصلاة علیه از جمله که بوده الله
و حصر آیته بسبب طول باع هر دو قسم کفر جهاری و باطنی را احاطه فرموده اند بمقتضای
الکفر ملة واحدة تشبیه مذکور خیلی برجسته و بجا الحق که از ماثرات بزرگ این طایفه بمقتضای
الجنس یمیل الی الجنس و العقل یرجع الی اصله و مرکزه باید شمرد و نعم ما قیل کند همجنس با
همجنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز قوله هنوز هم اهل تشیعیان آل اطهار بجان و دل
محب صحابه متدینین حضرت رسول مختار اند و ازین صحابه منافقین را مثل تقیه و اجرایهم الله
قابل لعن و طعن می انگارند بسی در کتب شان مدح صحابه و ثبات ایشان بیش از بیش وارد بودن
اثری از آثار آن نیست چه اما منقبت منافقین پس حاشا که اثری ازان در کتب الشیعه
بوده باشد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم قوله در کشف الغمه الخ
این کلام در دو جهت بجند وجه اول آنکه صاحب کشف الغمه زاد الله شفاعة شفیع الامة در دیباچه
کتاب مذکور فرموده اینکه دران کتاب ذکر نموده از کتب سنیان نقل فرموده و بس اگر بالفرض
در مقام نقل روایتیکه این فارق بان احتجاج کرده تصریح بنام قائل نفرموده هم

در کتب شان [illegible]

[illegible]

حاکی اینکه

ما اسم سند الی یابن قطب ستار محل اعتبار مسعود فانه او جای الاحتمال بطل الاستدلال حکی
خود صاحب کشف الغمه دراین مقام هم تصریح کرده باینکه حامل کلام مذکور حافظ عبد العزیز ابن
اخضر جنابذی است که از علمای اعلام مخالفین [illegible] معتبرین طایفه منصور [illegible] است که خود این
فاروق که برای ترغیب مردم در نقل عبارات صاحب کشف الغمه مقصود و منظور دو دشمن و خیانت تا سیا
با مار الیها و رین الخائنین نموده و حال تمام مقال صواب اثر [illegible] السجنجل اظهار [illegible]
نموده و بار باین طرائق ادعای اصل [illegible] بمقتضی الروایات المعصومیه
الخائنیه کفر نموده سبحان الله چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد بجه هر کاه قائل
قول مسطور تا صبحی مذکور است پس استدلال کردن بان بمقابل شیعیان بغیر چه حال است و دو عبارت
مشار الیها را با تشیید مخفی نماید صاحب کشف الغمه در دیباچه این چنین ذکر فرموده و اعتمدت
فی الغالب النقل من کتب الجمهور لیکون ادعی الی تلقیه بالقبول و اوفق لرای الجمیع متی رجعوا
الی الاصول و لان الحجة متی قام الخصم بتشییدها و الفضیلة متی نص المخالف بها و تقییدها
کانت اقوی ید استناد علیها و اصفی موردا و اثبت قواعد و ارکانها و احکم اساسا و بنیانا
و قد [illegible] علی [illegible] والتزم بتصدیقها وان ادعی صحته و حکم بتحقیقها وان اسند [illegible]

اعطی القیاد و ان کلفن حرونا و جمحی فی سبیل الوفاق و اتکن حرونا و وافق دیده بود و آبر

علی الخلاف و اعطی النصف من نفسه بیو بعز ال عن الانصاف و لان نشر اللفظیه حسن

لا سیما او انبه علیه الحسد و قیام الحجه بالشهاد و ثبت الخصم ادرکه و ان اوردت استشهد و شروح و علیحه

شنهد بت لسلم اهاء و الفضل ما شهدت به الاعداء مضی ما اوردنا نقله و در بطلان سخن حال

برکت بخت قال جناب امام جعفر صادق علیه سلام الله الملک الخالق چنین تحریر نموده قال الحافظ

عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی ابو عبد الله جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب

الصادق و امه ام فروه و اسمها قریبه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق و امها

اسما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق و لذلک قال جعفر و لقد ولدنی ابو بکر مرتین

انتهی و ثانیا ان العبارة کما تری تکذب بان الناصب الهالک و الحمد لله علی ذلک **دوم**

آنکه اشراف نسبیکه در شرع انور معتبر و مطرح نظر ارباب نظر و اصحاب بصیرت و بصر شرافت

بوده چیست نه او در نسب زوال ابو بکر و اولاد ذکور و اناث در شرافت

امام جعفر صادق علیه الصلاة و مطلقا خللی و فتوری العیاذ بالله تعالی نمی انداز **سیوم**

آنکه بودن ام فروه از هر دو اطرف آنجناب فضیلتی را ثابت حاصل بود و که در جد ابو بکر

همیشه و دیگر اولاد و اخلاقش حاصل نبوده و آن آنست که ایشان نبیره حضرت محمد بن

ابی بکر قاتل عثمان بن عفان ربیب جناب امیر المؤمنین علیه سلام الله الملک الدیان بوده اند

پس این فضیلتی ابو بکر و انسابش منجمله الاسلاف و الاخلاف افضل بوده تعالی شانه **چهارم**

آنکه علی سبیل التنزل میگوییم که بر فرض صحت روایت مذکوره مفاد فقره لقد ولدنی ابو بکر

مرتین بجناب آنحضرت افتخار و مباهات و هم مصحح نسبت که اگر ابو بکر عاری عن فضایل

باشد امر افتخار نماید که در سلسله نسب من جانب الام و هم داخل اللبنه من وجه موجب

افتخار و می تواند شد چنانچه وجود دیگر جناب رسالتمآب مایه فخر و مباهات جمیع آبا و اجداد

و نیز بجناب ایشان و لا یخفی ان الفقره المذکوره علی ذلک التقدیر لا تدل علی شرافة من حیث

النسب لعدم استلزام تلک الفضیلة الشرافة النسبیة کما لا یخفی علی اولی الفهم و الرویه بل یمکن

ان یقال انها مشعوة علی ذلک الشق الی و نازلته النسب و الحسبیه الکنون لطیفه و دیگر نسبو

آنست که فضیلتیکه برای آبا و اجداد جناب رسالتمآب از حیثیت قرابت آن عالیجناب

حاصل بوده هرگز ایشان متمر ثمره ثبوت اسلام و ایمان ایشان نمیتواند شد

چنانچه از دور کرام و امهات فخام آنحضرت مقام را العیاذ بالله مجبر کفار و کوافر میتواند

و تحکم حسن حال و مشوبات لا زوالی بایں نحو برای خود در فرایع نامهای را اعمال می نگار
ببین بجنسین قرابت مسطوره ... حال برحسن حال غلامان نقد مذکور المحل شود که باید شده انکه ...
~~جو ... الکسده ... که~~ برلقد برسلیم ... مراد آنحضرت بیان
امر واقع است نه افتخار بان چه شرف آفتاب اشراف ... و اصطفای بنی هاشم برکافه ...
بلکه جمیع بنی آدم روشن و هویدا چنانچه کلام نبوی و اصطفی من قریش بنی هاشم ادل
دلیل است بران و قد صرح به بعض اهل السنة ششم آنکه حال تمویه و تلمیع فاروقی را
ملاحظه باید فرمود که صاحب کشف الغمه از جناب عبارت روایت را چنین نقل فرموده
ولذلک قال جعفر ع ولقد ولدنی ابوبکر مرتین و انتقال فاروقی عوض لفظ صدیق را از ظرف
خود نزا شنیده بجایش گنجانیده تا باشد که باین حیله و خدع ابی بر روی کار آورده ...
نجابت صداقت از زندیق را برعم خود بکار دلکن بمقتضای نهان کی ماند آن رازی
کزو سازند محفلها و بمودای المومن ینظر بنور الله حال تحیل و تزویر او ش برا اولی الابصار
کالشمس فی نصف النهار و کالبرق فی السحاب المطر روشن و آشکار گردید و
این حرکت باشاشت نفعی بحال زندیق مذکور نبخشیده و ظرفه تر آنکه بدل از کشف الغمه

ابوبکر لفظ م

٤٥

الغمه بجمیع و ... لیس حسین نقل نموده قال صادق ع ولقد ولدنی الصدیق مرتین
بعد از آن حسن ... نموده حسن ... ملاحظه کرد ... که امام صادق بحق ناطق تکلم
ولدنی ابو ... مرتین زبان چرا ... سبحان الله اول لفظ صدیق از
... نموده شنیده در داد ... و ... فراموش ... یا ... کلمه ولدنی ابوبکر
الصدیق بطرف آن امام ضد و ... نموده در راه کذب و ... بیهوده پس ناظر منصف را
باید که این تلف خاطر ... و غلو و ... رعونت ... و ... الجنس الصادقه
ملاحظه فرماید و ... قدرت الهی حامد و حد خوش ... که ... را حافظ باشد
هفتم آنکه انبیاء کرام و ائمه عظام علیهم الاف التحیة والسلام پاس هدایت و
اصلاح خواه برعایت دیگر حکمت و صلاح در باب نکاح و انکاح رعایت کفائت
و مساوات نموده اند پس اگر دختر ابوبکر را بهم جناب امام محمد باقر ع
بنکاح خود در آورند چرا بی عجب ... که جناب ... حکایت عین
قول لوط علی نبینا و علیه السلام در کلام مجید حسین فرموده هؤلاء بناتی هن
اطهر لکم حالانکه معلوم و مشخص است که ... الحجاب بر کنار از الکافی

بنات انعالیقیاب بوده اند و انجناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه

اجمعین فی زمانه مراعات حال ایشان نموده و در جواب خط خشونت مشحون معاویه علیه ما علیه

از قیام و معاونت چنین ارشاد نموده فانا صنایع ربنا والناس بعد صنایع لنا

لم یمنعنا قدیم عزنا و عادی طولنا علی قومک ان خلطناکم بانفسنا

وانکحنا فعل الاکفاء ولستم هناک انتهی محل الحاجه و هذه العبارة کما تری صریح

فی المقصود و چه این عبارت وافی هدایت متضمن بر سه فایده است

فایده اول آنکه فقره اولای آن مصرح است باینکه مساوی حضرات

اهلبیت و عترتهم علیهم السلام متمکنین از بنی آدم نمی باشند که خلقت همه

مردم بتصدق و بتبعیت آنحضرات شده است پس لاجرم در نکاح

و انکاح پاس جانب کفاءت و مساوات غیر مرعی بوده باشد و هذا

هو المطلوب فایده دومی آنکه فقره اخری آن نص صریح است در اینکه آن حضرات

بابرکات بنابر حکم و مصالح در مقدمه مناکحت رعایت تسویه و کفاءت

نفرموده اند پس نکاح کردن حضرت امام محمد باقر علیه السلام با نبیره ابوبکر

دلیل بر مساوات و برابری ایشان بوده باشد اگرچه وی بنابر بعض وجوه

از ابوبکر افضل بوده کما عرفت آنفا فایده سومی آنکه هرگاه حال افضلیت جناب و

اولاد امجاد [illegible] رغم ارشاد انعالیقیاب نسبت بنی امیه چنین بوده که ایشان

[illegible] حضرات بوده اند پس ابوبکر و اولاد ایشان بطریق اولی از اکفاء آن

آنحضرات نبوده باشند زیرا که آنفا دریافت کردی که خود ابوقحافه اعرابی

پیغمبر ابوبکر و روا ایشان نسبت بابی سفیان نموده قوله افتخر و فرماید

اقول اولا ظاهر این کلام بر صحت روایت مذکوره است و آن لزوما اصلا بیدار

فیکون [illegible] عن حلیة الاعتبار [illegible] افتخار جناب بقرابت ابوبکر

تحکم بحت و بهتان صریح است بلکه میتوان گفت که امر افتخار منعکس است چه

[illegible] اگر مجرد این امر که دختر نبیره ایشان در حباله نکاح جناب

امام محمد باقر علیه السلام درآمده افتخار نماید موجب فخر و مباهات ایشان میتواند شد

[illegible] و الصدیقی اصلا کما لایخفی علی اولی النهی قوله و اینجا

[illegible] اقسام الخ اقول هرگاه ضعیفه آن متهم و مطعون و بدون [illegible]

اشارات وکنایات مختفی قاموس وقانون و مصداق مشتمل و نواقص و کذبات
معایب و مناقص بوده باشد او را صرف عمر خود در امثال این اصطلاحات
ناقصه نسزد قوله ایقدح کاذب ایم نسبت کذب بجناب [illegible] فی الحقیقت
قدح است در صدق جناب رسالتمآب و حضرت ولایت مآب [illegible]
زیرا که انرا به تفصیل دانستی که این حضرات ابوبکر را از ذیل النسب میدانستند
وکلمات تبکه مشهور است بر زبان مبارک ایشان جاری شده و حاشا که امر
مذکور قادح در شرافت جناب امام جعفر صادق هم بوده باشد کما در رسالت مفصلا
بلکه ادعای حصول قدح در شرافت آنحضرت بسبب قائل شدن بامر مذکور
اعتراض صریح است بر جناب رسالتمآب و حضرت ولایت پناه کما لا یخفی
اولی الانتباه قوله و مکذب ارشاد شاه مردان هم خواهد گشت الا که ضمن
بوده باشد بعینه قول صاحب بسم الغفار رحمه الله الملک الدیان عین التصدیق
وتائید قول شاه مردانست کما عرفت و هرگاه کلام هیچ امامی از ائمه
اثنا عشر علیهم صلوات الله الی یوم المحشر باهمدیگر هیچگونه تفاوتی و تناقض

رسالت پناه

٤٧

تخالفی ندارد و کمال بعد هو مزعوم اهل الحق و هو الصواب والحق بالقبول و التلقی
الیق واحق پس چه امکان که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام السید
الخلائق بر خلاف کلام امام بحق ناطق صهر و صنو جناب مخبر صادق
[illegible] کرده باشند فمن صدق علی مصدق للصادق بلا فرق صلوات
الله علیهم ما دام الترب والبرق و اما لفظ امام صادق آن که در کلام این
فارسی مذکور پس چون علی الظاهر از آن جناب امام جعفر صادق مراد گرفته
والا لازم خلو کلامه عن المفاد المعتد به و در این صورت الکلام اولا عن قصد متضمن بر مدح سبحان
آل اطهار بوده باشد چه ایشان البته با مامت انجناب بجمیع الوجوه قائل میباشند
واما سنیان پس بامامت و خلافت آنحضرت اصلا مقر و معترف نیستند بلکه امام
فخر رازی از غایت وقاحت بصراحت ارشاد فرموده که تقی و نقی و حسن عسکری کل
وغیرهم علم و کمال نداشتند تا با مامت چه رسد فیکون هذا الکلام لکمال ذکر ما دال علی
الشنیعة المخفه و مجد و ضیهم والحمد لله علی ذلک قوله و حدیث جابر سیف آه هرگز اثبات
صدیقیت از هیچ حدیث معتمد علیه ممکن نیست آن تصحیح فاروقی سراسر بیجا و روایت جابر

در کلامش هر جا که خواهد آمد روشن هم همانجا مفصل خواهد آمد فالبصر واستطر قوله اتی

سنخرجه فیهم حرب

جز نهایت این مجانست که افاده فرموده بلکه این تمویه و تلمیع موجب جز نهایت صحه اولا
از فقره فهل رضیت بذلک بنو عبد مناف و بنو مغیره [illegible] که ابوقحافه بعد
استفسار کفته که ابوبکر نسبت به بنی عبد مناف و بنی مغیره پست مرتبه بود و دلیل
پس ابا ابتدا باهانت و خلافتش راضی نشدند پس بنا بر این تقدیر نزد جمیع منصفین روشن
استدلال صاحب سهم الغدر بان عین صواب و اعتراض و طعن بر آن سراسر دلیل
عجز و ادعاست ثانیا هرگز فقره مذکوره منافات بعدم انعقاد اجماع نمیکند بلکه در حقیقت
هیچ صدا از آن بر نمی خیزد زیرا که در این فقره کجا مذکور که جمیع مردم مدینه و شهرها بر دو دست
به بیعت ابوبکر شده بودند و خود سنیان هم مقر و معترف میباشند که حضرت [illegible] مدتی
نبوده با جمیع قوم و قبیله خود از ابوبکر بیعت نکرده اند و همچنین حضرت سعد بن عباده انصاری
رئیس الخزرج ما دام العمر بیعت شیخین ننموده الی غیر ذلک پس ادعای انعقاد اجماع
بغرض [illegible] ثالثا قائلین قالوا نفسهم مجهول الاسم و الحال میباشند [illegible] که یکی از دو
متعهدین [illegible] آنها را باتمامات رسانیده [illegible] قطعا از درجه اعتبار ساقط کما لا یخفی علی اولی

الابصار رابعا حدیث جامع الاصول متضمن بیعت نمودن حضور رسول و
جمیع اولاد هاشم مقبول که بیشتر مزبور و مقبول کردید مقدم قائلین
مذکور بر آن می باید خامسا اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول لا اقرارهم لا انفسهم پس
بر فقره که متضمن اقرار مقبول بوده صاحب سهم الغدر از آن استدلال
نموده و اما فقره که متضمن بر اقرار غیر مقبول و مضمون نامعقول است
پس تسلیم آن چه ضرور و هیچکس از علمای مناظره تسلیم جمیع فقرات روایت
مستدل [illegible] و استدلال کردن با آن مطلقا و لو کان ببعضها شرط
ندانسته کما لا یخفی علی من له ادنی مسکه قوله و قول ابوقحافه این حال
که ظهور دولتش بر عزت و شرف ابوبکر چون ظهور روز بروز افتاب نمود
بوده نه [illegible] سقوط و دلالت آن کلام علی ذلک المرام از افق تسلیم عام اسلام
البته اظهر سقوط آفتاب [illegible] فقره مذکوره صراحة بر این امر دال است
که ابوقحافه چونکه برخوردار خود ابوبکر را رذیل النسب و پست نسبت بعض
العرب می پنداشت با این فقره تکلم کرده که لا واضع لما رفعت و هذا فی الظهور

کالنور علی شاهق الطور فعلی ذلک التقدیر شعر که نوشته است اثر استعبر بی مخاطبا

الی من یفهم بقصور نظره العیب صفة لجمالیه وللدیغ سلیما والاعمی بصیرا حسنین

باید خواند ع چشم غلط بین تو برکنده باد عیب نماید هنرش در نظر زیرا که برین

تقدیر البته شعر مذکور مطابق حال افراد هواخواهان شیخین ابوبکر خواهد بود

الا قد کره عار عن الصحة قوله الحق که هجوای الحق یعلو الی آخر کلامه اقول

حقا که بمقتضای الحق یعلو ولا یعلی حق وصواب عالی و غالب گردید و بسبب تحریرات

این نادانی در ذیل اجوبه اش حالات رذالت وحقارت وقبح صورت

بسیرت زندیق اکبر ال کذاب اکفر از سابق زیاده تر بمنصه بروز و ظهور

رسید و بمودای جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا حق

و صدق بمرکز خود جا گرفت و امر باطل و عاطل بالکل بباد زوال و فنا

رفت و این احقاق حق و ابطال باطل مطلق بلاشبه از خیر حسنات و مثوبات

اجر جزیل برای محرر این رساله حاصل گردیده پس حال خودش که علت اخیره اش

گشته مصداق این شعر است ع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد خمیر مایه دکان شیشه گر

گر سنگ است والعیاذ بالله که جناب ولایتمآب بشرافت ابوبکر قائل شده باشند

و تکذیب ابوسفیان درین باب نموده باشند وحاشا که عظمت و جبروت زندیق

مذکور بمقتضای عبارتی از عبارات مزبور بوجه من الوجوه بمعرض بروز و ظهور

آمده باشد بلکه رذالت و خست و قبح باطن ابی بکر ذی الخدع والمکر و سوء معاش

و حقیقت مذهب شیعیان آل اطهار و محبان خاندان رسول مختار کالشمس

فی رابعة النهار بمقتضای ادله قویه و براهین واضحه جلیه اوضح و اظهر پس اگر خفاش

حصلتی از آن نبیند کدام ضرر متصور ع گر نبیند بروز شپره چشم چشمه آفتاب را

چه گناه فائده ثانیه در بیان علو نسب و سمو حسب سرور عجم و عرب صنو رسول

و زوج بتول اعلم عالمین و اعبد عابدین اورع زاهدین و اعمل عاملین افضل فاضلین

و فاضلین اکمل کاملین و اوصل واصلین باب شهر علم رسالتمآب الافقه الذی فتح له

الف باب من العلم فانفتح له من کل باب الف باب اعنی الاعدل الامین والانزع

البطین والاشجع المتین علی بن ابیطالب امیر المومنین الذی هو امام المتقین

و سید الوصیین بالنصوص و قائد الغر المحجلین و خیر الاولین و الاخرین و قاتل الکافرین و

جنابه

الفاجرین و مقتدی المجاهدین والمجاهدین و مفرق کتائب المعاندین
والجاحدین صلوات الله علیه واله اجمعین الی یوم الدین و لعنة الله علی
کافه اعدائه الملاعین ما دامت السموات والارضین مخفی مباد که جلالت
حسب و نبالت نسب ان سید سرور امجاد امریست اظهر من الشمس و ابین من
الامس که اعادی و حاسدان ان جناب مجال اخفا و کتمانش در خود ندیده
اقرار و اعتراف بان نموده اند و راه حق و انصاف درین خصوص پیموده
لهذا بمقتضای و ملیحه شهدت لها ضرائها الفضل ما شهدت به الاعداء
تطویل کلام را درین مقام پسندیده و ضرورت تکثیر و تبیین نخواهد و براتب
ندیده بر مجرد نقل کلام فاضل سدید عبد الحمید بن ابی الحدید که در شرح نهج البلاغة
بان متفوه گشته رهبر و راه انصاف گردیده اکتفا میرود واری ازانجا که
صدیقی و زندیقی در بعض تحریرات سابقه خود طعن و تشنیعی در باب انفتاح
الف باب که از اوصاف مشهوره جناب ولایت مآب است نموده و فاروقی
در کتاب معرکه به تشنیعات بجد درباره روایتی که متضمن بیان انزع البطین

البطین و منقبت آنست لب گشوده حالانکه در نفس الامر آن هر دو امر
هرگز لیاقت طعن و تشنیع ندارد و بلکه مخبر از عصبیت و اعتساف و اعوجاج طبع و انحراف
مشنع میباشد لهذا ابطالا للباطل و احقاقا للحق الکامل پس از نقل
مقال حدیدی عبارت کتاب مسطور مع عبارتیکه العبارت متعلق بانست
مذکور میشود و من بعد سنای صباح حق و صواب از مشرق سمای رفعت
انجلای رد و جواب میدمد قال ابن ابی الحدید فی الشرح المذکور بعد اقوال
فی رجل ابوه ابو طالب سید البطحا و شیخ قریش و رئیس مکة قالوا اقل ان یسود
فقیر و ساد ابو طالب و هو فقیر لا مال له و کانت قریش تسمیه الشیخ و فی حدیث
عفیف الکندی لما رای النبی یصلی فی مبدء الدعوة و معه غلام و امراة
قال فقلت للعباس ای شیء هذا قال هذا ابن اخی یزعم انه رسول الله الی
الناس و لم یتبعه علی قوله الا هذا الغلام و هو ابن اخی ایضا و هذه الامراة
هی زوجته قال فقلت فما الذی تقولون انتم قال ننتظر ما یفعل الشیخ
یعنی ابا طالب و هو الذی کفل رسول الله صغیرا و حماه و حاطه کبیرا و منعه من مشرکی

قریش ولقی لاجله عنتا عظیما وقاسی بلاء شدیدا وصبر علی نصرته والقیام
بامره وجاء فی الخبر انه لما توفی ابوطالب اوحی الیه ص وقیل اخرج منها فقد مات
ناصرک ولم یسع شرف هذه الابوة ابن عمه محمد سید الاولین والاخرین
واخاه جعفر ذو الجناحین الذی قال له رسول الله اشبهت خلقی وخُلقی
فمر یحجل فرحا وزوجته سیدة نساء العالمین وابناه سیدا شباب اهل الجنة
وآباءه آباء رسول الله ص وامهاته امهات رسول الله ص وهو ممسوط بلحمه ودمه
لم یفارقه منذ خلق الله آدم ثم الی ان [illegible] عبد المطلب بین الاخوین عبد الله
وابیطالب [illegible] واحدة فکان منهما سید الناس هذا الاول وهذا الثانی
فهذا المنذر وهذا الهادی مضی ما اوردنا نقلهما [illegible] ولله دره لقد انصف فی
المقام وسلک فی سرد الکلام مسلک منصفی الاعلام وکفی ناموسه بجمیع
نقل العبائر الاخر المثبتة للمرام فلان ان [illegible] ان [illegible] فی ذکر الزمخشری
فی [illegible] التحاریر السابقة مع ما یتعلق به تشحیذ الطباع اولی العقول الفائقة
بدانکه کشف [illegible] سم الفار کاسر [illegible] ظهور [illegible] جعفری

بچنین افاده می نماید غالب آنهمه جوشش و خروش از وفور علمی ست که
از جلباب هزار ارباب گسسته و دو انامل فغاناد رتراید فروده و دیگر آثار معلومه که از مکمن
بطون بمنصه ظهور جلوه گر شود همانا حدت طبع حدید از بروز منع نموده بهر حال
جهالت علم از طول عبارت پیداست و ضخامت فهم از عرض کلام هویدا
تم ما شئنا تسطیره صاحب سم الفار اعانه الله الملک المختار در بابیه جواب شیعی
چنین مینگارد و نمایان این هم حمله [illegible] گرده عروج بر معارج خروج فرموده
در قول خود از جلباب ارباب گسسته و در نقض نسبت بجانب سه علم رسول و زوج بتول کرده و تعالی
[illegible] خود را بمنطوق صریح یا علی لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا منافق [illegible]
تیغ اکتفا نموده [illegible] افوال [illegible] سوار [illegible] شهسوار عرب نموده [illegible]
و [illegible] از حد گذرانیده [illegible] روح مقدس جناب رسالتمآب [illegible]
عزیز فانما ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم
عذابا مهینا فی الکشاف نزلت فی ناس یؤذون علیا کرم الله وجهه [illegible] جزای
[illegible] خداوند [illegible] ختم [illegible] بر گشته [illegible]

در نظرش عیب نماید سبحان الله فضیلتی را که بروایت فریقین ثابت
منقبت قرار داده تعریض باین مینماید سید شهاب الدین احمد در کتاب
توضیح الدلائل نوشته عن علی کرم الله وجهه علمنی رسول الله الف باب
کل باب یفتح لی الف باب رواه الصالحانی باسناده مرفوعا انتهی ما اردنا نقله
من کلامه الشریف و مقال المنیف صاحب سوکند در اهتمام کتابت که تعصبیت آرا
بجوابش چنین ارقام مینماید قوله و ثانیا از جمله هم ترقی کرده عروج بر معارج خروج
فرموده اچ افترا ایست بالای افترا که از مرحله کذب و دروغ اساءت ادب بنسبت
خودش ترقی کرده عروج بر معارج اتهام و افترا نموده از جواب تعریضی که بجد
شیخ صدوق شیعیان است با طره غض بصر و اغماض عین فرموده دیده نادیده
و شنیده را ناشنیده انگاشت و حجاب تجاهل عارفانه بر روی محجوب خویش
گذاشت سبحان الله از یکباب هزار باب گشودن را بنظر اجتهاد منظر دیدن و از کبر
بطن و انتفاخ شکم که در رساله مسئله سابقه تصریحش موجود و قرینه دیگر
آثار معلومه که از کمین بطون بمنصه ظهور جلوه نمود همانا صدق طبع صدید

صدید از بروز منع نموده اشارت بدان است نظر از دیدن دیده و دانسته باز بود
کور سوادی بر بصر بصیرت خود مینهد این سبب الکنون معرض اصح و اجمل را مفصل
باید شنید ابن بابویه قمی که در عرف طائفه امامیه ملقب بشیخ صدوق است بعلت قمی
در علل الشرایع بذیل باب علة تسمیه جناب امیرالمومنین به انزع بطین نوشته
که قال امیرالمومنین ع و اما البطین فان رسول الله صلعم علمنی بابا یفتح ذلک الباب بطنی
الف باب و ازدحم فی بطنی فنفخت عن ضلوعی انتهی موضع الحاجة من کلامه علیه
حدیث اینست که سائلی از جناب امیرالمومنین ع پرسید که سبب ارتفاع و انتفاخ
شکم شریف چیست در جواب ارشاد کردند که آن سرور عالم بابی از علم مرا
تعلیم فرمود پس از آن یکباب هزار باب گشود و در شکم من جای ازدحام و
اجتماع نمود که اینقدر شکم در بزرگی و کلانی افزود تم ملخصه بیوست ناظران
با انصاف و منصفان بی اعتساف را که از مضمون این حدیث با معانی نظر ملاحظه
کنند و بچشم تجربه ببینند که انتفاخ و ارتفاع شکم از کثرت علم امریست که با داد
زعفران زار کشمیر صید بود و ناشی از کثرت خنده حسب مذاق هندیان کار انتفاخ

شکم میرساند آیا بخیال هیچ عاقلی میگذرد که از کثرت علم نفخ ضلوع از قوه
بفعل آید و ارتفاع و انتفاخ شکم صورت بندد و معاذ الله اینچنین کذب فضیح و افترا
قبیح دلیلی است صریح بر آنکه اکابر امامیه که کاسه لیس ابن سبا بوده اند
در پرده دوستی داد دشمنی داده کار خود ساخته اند بدیهی است که ازدیاد
علم کجا و کبر بطن و نفخ ضلوع کجا آری دشمن هرزه درا است که در پرده جنبی
سخنی ساخته بلی ادبیها هر دو آن جنت از اینجا حال محدثین امامیه قیاس کردنی است
که با اینهمه ادعای تشیع و مزید ولا بحضرت امام الایمه که او را باب مدینة العلم
از شتر گربگی ها چقدر مصروف میشوند و از کجا با کجا چو شتر بی مهار لی راه میروند
کثرت علم را باعث ارتفاع و انتفاخ شکم قرار دادند و کار از کیفیت بکمیت
رسانیدند و صور علم بشر را همچو تغذیه بمقولات نفاخه مثل خیار و باقلا فهمیدند
و بکثرت علم از افزونی دماغ که محل حواس است در گذشته بانتفاخ شکم که
محل بول و براز است قائل شدند فاعتبروا یا اولی الالباب آن بزرگانند که
عجائب و پوشیده نماند که چون تاویل و توجیه و تعلیق نمود هیچ محلی نمی‌نشیند

تشبیه جناب مجتهد جابلسی حوالی در رفع تعریض مذکور از کارگاه خود بدر بیاورده و در
سد این باب از تار و پود کنده و باریک هیچ بافته سررشته سخن و کلاوه کلام را
بالکلیه گم کرده در جاده پاسخ پا خن گذاشته بار اتهام و افترا و اساءت ادب بحضرت
شهسوار عرصه مروت از گردن خود برداشته و اگر تامل بکار رود و بدیده انصاف
دیده شود مجتهد بیچاره چه جواب بمقتضای لن یصلح العطار ما افسده الدهر
از رنگ طاووس جلای گنبد و از هوای تاویل این تعلیل بر آسمان رفته
بر پرواز شکسته طائر او نام این بعده که شان تجر معلق زدن بجائی
نمیرسانند و چون بید مجنون عمر از ترقی معکوس نگون زن روی مقصود
نمیتواند دید از معنی چنانکه کلام درین مقام مبنی بر مجاز و استعاره نبودی
و در بعض احادیث تعبیر از ذات آنحضرت علیه الصلوة والسلام بمدینة علم و از خلیفه
اول بمساس و از ثانی بحیطان و از ثالث بسقف و از رابع بباب واقع شده
و نیز تعبیر از شیر بظلم کرده شده همچنین علو کعب و طول باع که معنی حقیقی اصلا مراد
نیست و در منطق علمای استعارتیه و علی هذا القیاس اطلاق و چه ان علم بر شکم بمجاز در بعض

وارد آمده و نظائر و امثال این جنس مجازات و استعارات که در کلام بلغا زیاده از حد احصا است
البته محملی صحیح برای حدیث کثرت بطن پیدا نشد لیکن هرگاه صدوق بیان شبه برای کلام بر حقیقت
گذاشته کثرت علم و ازدحام آن را علت ارتفاع و انتفاخ بطن و ضلوع با تمام تمام
بر واهیات حاجت کلمه و ازدحم فی بطنی فنفخت عن ضلوعی بران گواه است ابقای کلام
مجاز استعاره نمیتواند شد و هو بدیهی جدا الحاصل چون سلسله سخن تا اینجا کشید
جناب مجتهد لکهنوی انصاف از جای بجاریت خواسته ارشاد کنند که در حدیث انتفاخ
بزرگ باب یکباره ازدحام علم در شکم و انتفاخ ضلوع ولا التفات بتعریض نسبت جناب
مدینه علم رسول و زوج بتول از مفتریات کیست و افترای چنین مفتری بلی آذیت
الحق که شیخ صدوق سبب نفاق باطنی خود را منطوق صحیح یا علی لا یحبک الا مومن
ولا یبغضک الا منافق ظاهر ساخته که از گشودن بزرگ باب یکباره کثرت بطن و انتفاخ شکم
صراحه سوء ادب بغضب بنیاد نموده تا [illegible] گوی و [illegible] خایی را از حد گذرانیده با بذای
روح مقدس جناب رسالتماب علیه الصلوة والسلام پرداخته قال عز من قائل ان الذین یوذون
الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا فی الکشاف نزلت فی ناس

ناس یوذون علیا کرم الله وجهه انتهی پس مصداق کریمه مسطوره ابن بابویه قمی است که
بروایت حدیث کثرت بطن قبای افترا بقامت خود دوخته سرمایه ایذای خدا و روح مقدس
رسول و انبیا برای خود اندوخته چه جای رتبه عیبی کذوب ابن کاذوب جزاه الکلاب العاویات
و قد قیل و اهمها فائده اخری اعجب من الاولی که شیخ صدوق در تشییعین در علل
الشرایع صدر باب تسمیه جناب امیر المومنین بانزع بطین در علت صلع فی راس
امیر المومنین بسند پدر بزرگوار خود محمد بن حسن روایت کرده که ان امیر المومنین
صلوات الله وسلامه علیه قال اذا اراد الله بعبد خیرا رماه بالصلع فتحات الشعر عنه
و ها انا ذا انتهی صلع بفتحتین موی سر رفتن و حت بالفتح از درخت ریختن کذا
فی المنتخب یعنی جناب امیر المومنین در علت صلع ارشاد فرمودند که چون خدای تعالی اراده
خیر بابنده کند او را منسوب بصلع میسازد پس موی از پیش سرش چو برگ از درخت
میریزد و آگاه باشید که من همان بنده ام ملخصه ارباب عقل و انصاف حسبة لله و رسوله
در خصوص این حدیث غریب ملاحظه فرموده اولا در وجه لزوم و علاقه انفصال تا بحقه
و در [illegible] مستقله تامل نمایند و ثانیا ببینند که چه [illegible] الدر [illegible] ایضا [illegible] میکارد [illegible] بالصلع

موکی که باشد از حرمان بوصول این مراد و تخلف از اراده معاذ الله در حق حضرت ختم البشر
و باقی ایمه اثنا عشر که ربی بالصلع و حت شعر الراس این بزرگان مأثور و منقول نیست
چه گفته شود و نالی غور فرمایند که اگر به بخت و اتفاق کافری از کفره فجره معلول بعلت
مذکوره باشد بعجوا این شعر از چه او کلانی کلان اینجی بهان مکرر شنیده تو خود در تحریر آن
کافر هم نعوذ بالله باشتراک علت شریک و سهیم انجناب سرایا تعظیم و تکریم میکردد و باز خدایا
مگر این قضیه اتفاقیه باشد لیکن مشکل اینست که بر این التقدیر علت صلع نمیتواند شد چه علیت و معلولیت
بی علاقه لزوم متصور نیست پس معلوم و متیقن شد که این بیها مسوره بکلمه او اگر چه علیت
مفید ایجاب جزئی بودنش از مهملات متاخرین متشیعین است لکن چون در اصل از موضوعات
قدمای ایشان است این قضیه نام ضبط را مهمله قدمائیه میتوان گفت المختصر المحتصر دراز
نفسیهای علمای امامیه در خصوص آنحضرت مظهر العجایب بمقام عبرت است که عوارض جسم و اعراض طبیعی را
که بجز از مقتضیات ماده و اعتبار اموری دیگر نیست معلول این چنین علتهای خفیه نسبت آن
بعلتیات [illegible] بوضع و اقتران الطرف نمایند معبر که عقول [illegible] فله و متوسطه فلاسفه و متکلمین قدله ربا
ماند [illegible] کاینده او [illegible] عالیه اینهمه علو و تعلی مستفید از ادوات [illegible]

موشخید اند که امثال شگوفه شهوات و حرکات بانجناب رفیع که دست بیع عیبی و نقصی
نماند این باشد بسند نمی تواند چه جای عقلا حمقا و سفها هم مستبعد میشمارند قوله
چشم بد اندیش که برکنده باد عیب نماید هنرش در نظر هزار آفرین صد آفرین بر مجتهد
سلیقه شعار که به نحوی شعر مشهور که بتغیر بیت و قلم را رنجه ساخته بار بیت بدون
راقم کتاب است چه در اصل این دو بیت گلستان بدین سان است چشم بد اندیش که برکنده باد
عیب نماید هنرش در نظر ور هنری داری و هفتاد عیب دوست نبیند بجز آن یک هنر
نظر قافیه نیست و در صورت محرفه ماثوره از دو بیت میرود و بجازم انصاف مجتهد
عالی [illegible] تصحیف و تحریف و تصحیف تعریضی لطیف و ایمای ظریف در کار این بانو کرده
در پرده کلمه حق بربان [illegible] چشم بداندیش که بصد افسوس صدور شنیعات
بر کنده باد که در نظرش عیب فاحش جز بمود که بافاقه از بطن و انتفاخ شکم از کثرت
علم ربانی کشوده فی الواقع چشم این بانو بر کنده بود که در عیب و هنر فرق نادیده
عیب تقطاع و انتفاخ شکم [illegible] از کثرت علم نفهمیده و بال کذب و دروغ بر دوش خود کشیده
طالب [illegible] ایشان [illegible] محمد [illegible] خویش را [illegible] و مخالف [illegible]

ونیز در خبران آخرت برای خود اند وصف قوله سبحانه الله فضیلتی که روایت و تحقیق ثابت است
منقصت قرار داده اند این کلام پر شگفت چه از عصاره این سخن بسی بسیار است صواب
میچکید که هنوز اینقدر هم حالی خاطر اجتهاد و منظار نیست که خط تعریض و محل تشنیع هم
حدیث ابن بابویه کبر بطن و انتفاخ شکم از کثرت علم است نه گشودن هزار باب از یک باب
و حاشا ثم حاشا که احدی از علمای اهل سنت زبان باین جنس منقصت گشوده لکن تا ثبت
علم بلاد در خصوص غلامان با سینه علم علت کبر بطن و انتفاخ شکم قرار داده
اینقدر هم تمیز [illegible] داشتن و منقصت انتسبت دیدن از خصایص شیعیان است
که حریفان خاص و مدعیان با اخلاص اند و در حق مولای خود آن برچه
نخواهید بصیرت بستجاد گر شیعیان بیچاره که قفل از باب زنخه برابواب [illegible]
در احتمال این قال و مقال [illegible] که از زبان و [illegible] افتاده اند [illegible]
نمیتوانستند که منقصت این [illegible] پوشیده [illegible] نسبت خاص [illegible]
شیعیان را عجب [illegible] روایت [illegible] توضیح الدلایل [illegible]
تجسم نقش [illegible] مصدق [illegible] اهل سنت و مکذب [illegible] ارباب تشیع اند

٥٦

است چه از روایت مذکوره چون آفتاب نیمروز درخشان است که شیعیان
از مناقب و مدایح شاه مردان زیاده تر از شیعیان روایت کرده اند هم چنین
که ابن بابویه هم از تعلیم یک باب گشودن هزار باب روایت کرده و صالحانی
تعلیم هزار باب و گشودن هزار باب از هر باب نوشته ام ببین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا [illegible] همه این قلت و کثرت و فرق یک هزار و هزار و صد هزار تفاوتی که
[illegible] روایتین است همین است که ابن بابویه شیعی باضافه کبر بطن و انتفاخ شکم
از غلاف بر آمده زبان بهرزه درایی و بیهوده سرایی گشود و صالحانی از
در ربوده و زده بر تعلیم هزار باب و انفتاح هزار باب از هر باب اکتفا نموده آری
فکر هر کس بقدر همت اوست پوشیده مباد که غرض حدیث کبر بطن و امثالش
نه از راه آنست که اینچنین احادیث در واقع از ارشادات جناب مرتضوی یا دیگر ائمه
است که ما معتقدیم [illegible] رفعت آنحضرات طیبات از تلطخ این منقصت پاک است و
امثال چنین امور [illegible] عقول عالیه ارباب خرد هم کور اگشته بطرف کسانیکه
الرواح [illegible] ایشان است [illegible] نمیدانم و تمنا شده

متعرض باشند ترتیب نشستم که پیش جمیله اهل سنت اعتقاد و مناقب و مدایح اهل‌بیت عظام
و در شیوع محبت با عترت رسول مقبول علیه الصلوة والسلام فرض عین و جزو ایمان است
و استخفاف و اسائه ادب نسبت باین عتبات عالیات کفر صریح است و کمال خسران بلکه
داعی بر تحریر این نوع کلمات و باعث بر تقریر این قسم هفوات تنبیهی است بر این که علمای
شیعه چه قدرها براه بیدیانتی و عدم تدبر رفته اند که امثال چنین مفتریات شنیعه
عوام کالانعام را از تفوه آن حاشا و کلا بر زبان دارند بحضرات ائمه علیهم السلام
و بر روات اند و اینهم برای آنست که هرگاه متعصبان بر وفور عرفان زده ایشان بمطاعن
صحابه کبار و ازواج مطهرات سید ابرار میکشند و در جواب بر روایات مستنبطه از
کتب اهل سنت گوش فرا نمیکنند ناچار و ناچار بسبیل اضطرار برای الزام مخالفان
از صد یکی و از بسیار اندکی از اسفار معتمده ایشان بمعرض نقل میگذارد و
کلماتی چند بطریق حکایت نه باعتقاد در سلوک حلقه تحریر میکشد و چون در جواب الزامات
از دست علمای جمیله این طائفه هیچ نمی‌گشاید دست پاچه شده اهل سنت را از نواصب شمرده
متهم باسائه ادب میکنند پس ما سنیان را سخت مشکل است که اگر بروایات خود باشیم مطاعن

[illegible] بجان باور نداشته بدعوی [illegible] مخصوص [illegible]
[illegible] متهم باسائه ادب [illegible] و چگونه [illegible]
[illegible] **واقول** مستقر [illegible] الاولی
والآخر **قوله** [illegible] **اقول** [illegible] فاروقی و [illegible]
[illegible] اتباع [illegible] و صاحبان اتباع [illegible] میباشند
[illegible] علمای اعلام [illegible] هم اتفاق [illegible] او و
[illegible] ابوبکر و عمر [illegible] بروایت صحیح مسلم [illegible]
و کاذب و غادر و خائن [illegible] کسانی که [illegible] خود فضیحت
[illegible] و کذب [illegible] اتباع حیدر کرار مصداق علی مع الحق والحق
مع علی بود [illegible] اتباع [illegible] نسبت بجناب [illegible]
[illegible] اطهر و این که علمای [illegible] و [illegible]
قال ابن الاثیر فی جامع الاصول [illegible] الامامیة علی بن موسی الرضا [illegible] مجدد
[illegible] جناب علی بن موسی الرضا بوده اند و باز نوشته که در مائه ثالثه مجدد [illegible]

امامیه محمد ابن یعقوب کلینی بوده و علماء بار نوشته‌اند در رساله استیفاء محمد نصر حسن العصر و بودا کمالتری صریح فی المقصود والحمد لله الودود و ملا سعد محسن در حاشیه شرح مختصر الاصول عضدی نوشته که قول جواز بیع امهات اولاد را شیعیان از حضرت امیر نقل کرده اند و مذهب ایشان است و ایشان مذهب آنحضرت را بهتر میدانند الی غیر ذلک من الشواهد الداله بالصراحه والاشاره التی لا تحصر کثرة و غزارة با لجمله ادعا اینکه صاحب نسم القدار در کلام سابق الذکر انکار نموده سخنی صحیح و بجا است و هر گز کذب و دروغ نسبت داشتن و افترا بجانب فاضل مذکور صاحب نسم نمی‌شاید بر خلاف انصاف و محض افترا و اعتساف است

اما دعوی اول اعنی اسائت بسلاله السیاده نسبت بخلف واجب التعظیم و لایت پناه مد ظله العالی الظلیل وابید عدوه الذلیل پس حقیقت آن بر مشاهدین منصفین و مطالعین مسترشدین که مطالعه تحریرات آنجناب لامع النور و تسطیرات کشف مذکور فایز شده اند کما ینبغی ظاهر و هویدا و روشن و آشکار است که بادی اسائت ظن و ارتکاب درشتی و خشونت بطرز آورکان لوطیان و استهزاء و تعبیر ناشایان که بعلما و نقبا نیز نمیرسید و اعراض از تحریر جواب مستفتی بر خلاف و اما السائل فلا تنهر و استعار بلا استفتاء

استفتاء مذکور و مستفتی را لایق جواب ندانسته و ابو بکر و غیره را اجهل گفتن صریح است و در تحریرات درشتی و خشونت بطرز ناملایم و القاب تحریرات مستفتی علما و اعاظم نقبا هر گز مثل کلماتش متضمن بجز تشنیع و تحقیر و توهین و تعییر نمیباشد علیه الجناب در هر میقه از نمایق مرسله از ذرسیتهای کشیده بر بوده تعرض آن اغماض عین نموده بجانب تحریر مطالب مفیده و مآرب سدیده توجه فرموده لکن اظهار الصدق مولف نسم القدار و کذب مخالفه المتابع للقاریخ المولیین للادبار الی الفجار والکفار قدری اذا اسائت ادب الی ادب هم در این مقام بود انقل کم کم نیفر بیان تعرض ارقام

می آید در رقعه از رقعه‌ای حسب چنین مسطور باید مولوی صاحب حسب مطلع عجایب مصدر غرایب جناب اجتهاد مآب دامت الطافهم مکتوب غرایب اسلوب ورود عنایت فرمود ابواب مسرت و ابتهاج بر روی دل و دیده مشتاق گشودم

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

طرفه تماشای عجب حاجی است که طبع چالاک علازمان از کجا تا بکجا رسیده و هیچ مقامی و کوته نگذاشته که آنجا نرسیده

یار ما هر سا عتی آید بکار از نو دگر

کسوت دیگر بپوشد بهر اظهار دگر فقیر هم

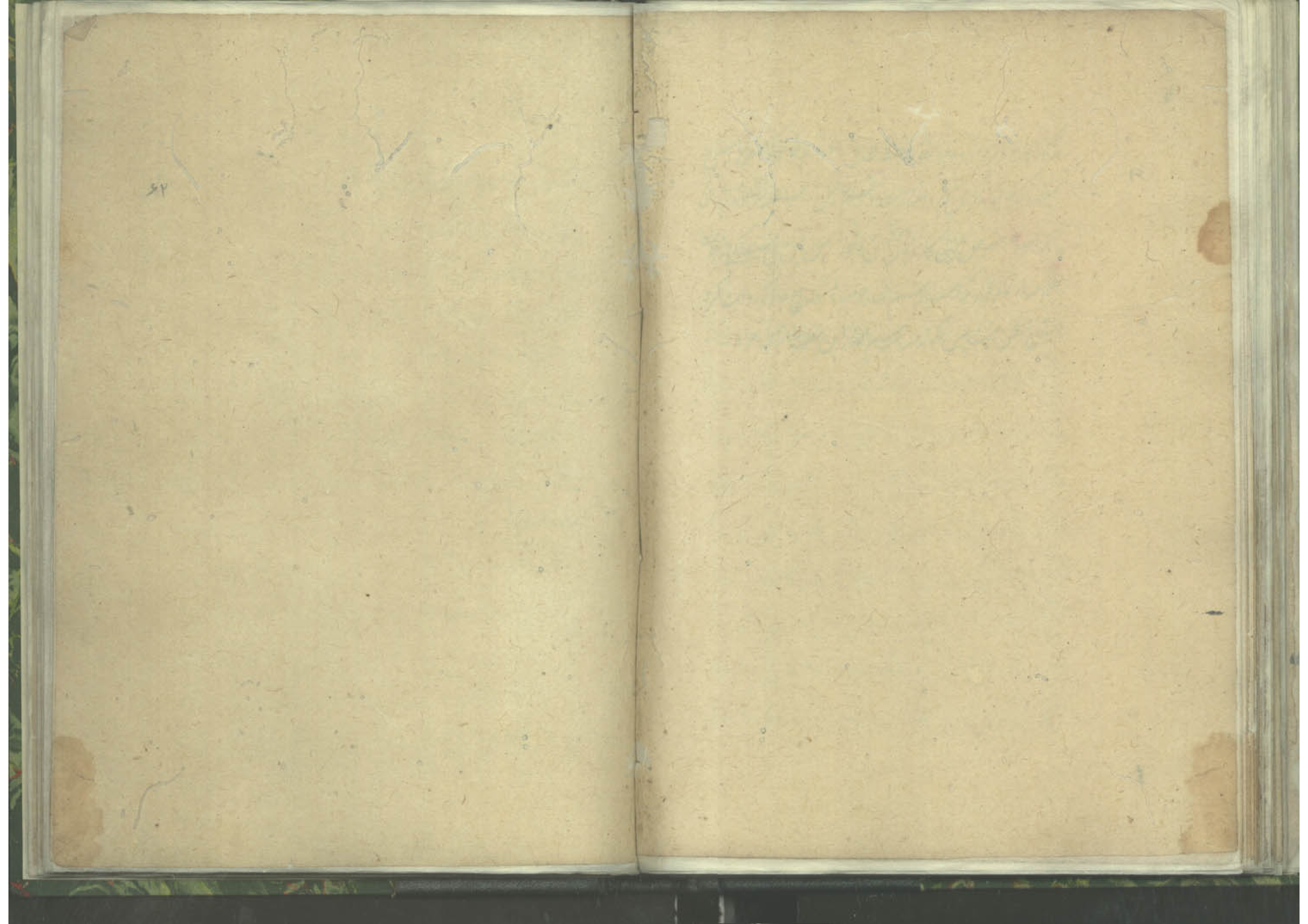
سر کن دیگر کن بهر جا که رسیده‌اند دویده‌ام و هر جا که خزیده‌اند رسیده‌ام چه قدر
بد شنفته و شست به بیست دویده‌ام من چه قدر رسیده‌ای تو چه قدر رسیده‌ام من
از هر تار و پود دیگر سر کلاوهٔ سخن وا فرمودند تعاقبش چنان کردم و گیرا رسیدیم
که بعد سوختن کالای بافنده اعراض و اغماض از او می‌نمودند و بیشتر به هر کتابی که
متلبس شدند شناختم و بکشف حالش پرداختم به هر زنگی که خواهی جامه‌ام منسوخ
کز من اندازه قدر اندیشه‌شناسم و به هر نوائیکه مترنم گشتند و هر مقامیکه حرف زدند
من هم بآن زمزمه‌ساز شدم و بهمان صدا هم آواز گشتم گل شدی بلبلم و سرو
شدی فاخته‌ام من به هر رنگی و انداز بتو ساخته‌ام آخر کار همه سوغندان کشیده
و از قال و مقال خس در دیده بعد از اختیار فرار جای ملجا ندیده تا آنکه
خریده خریده بحصن حصین مطاعن بعضی از صحابه متحصن شدند و منجمله آنها البته
قرابت فاروقی را بجناب خیر صدا مرج ترا انگاشته بتخصیص ذکرش زیاده تر
پرداختند و خاطر مبارک را مسرور و مبتهج ساختند و این قدر ندانستند که جناب
والا از این طرف از کلمات طیبات علاوه والا از طرف ثانی بیدل نمی‌شوند بلکه

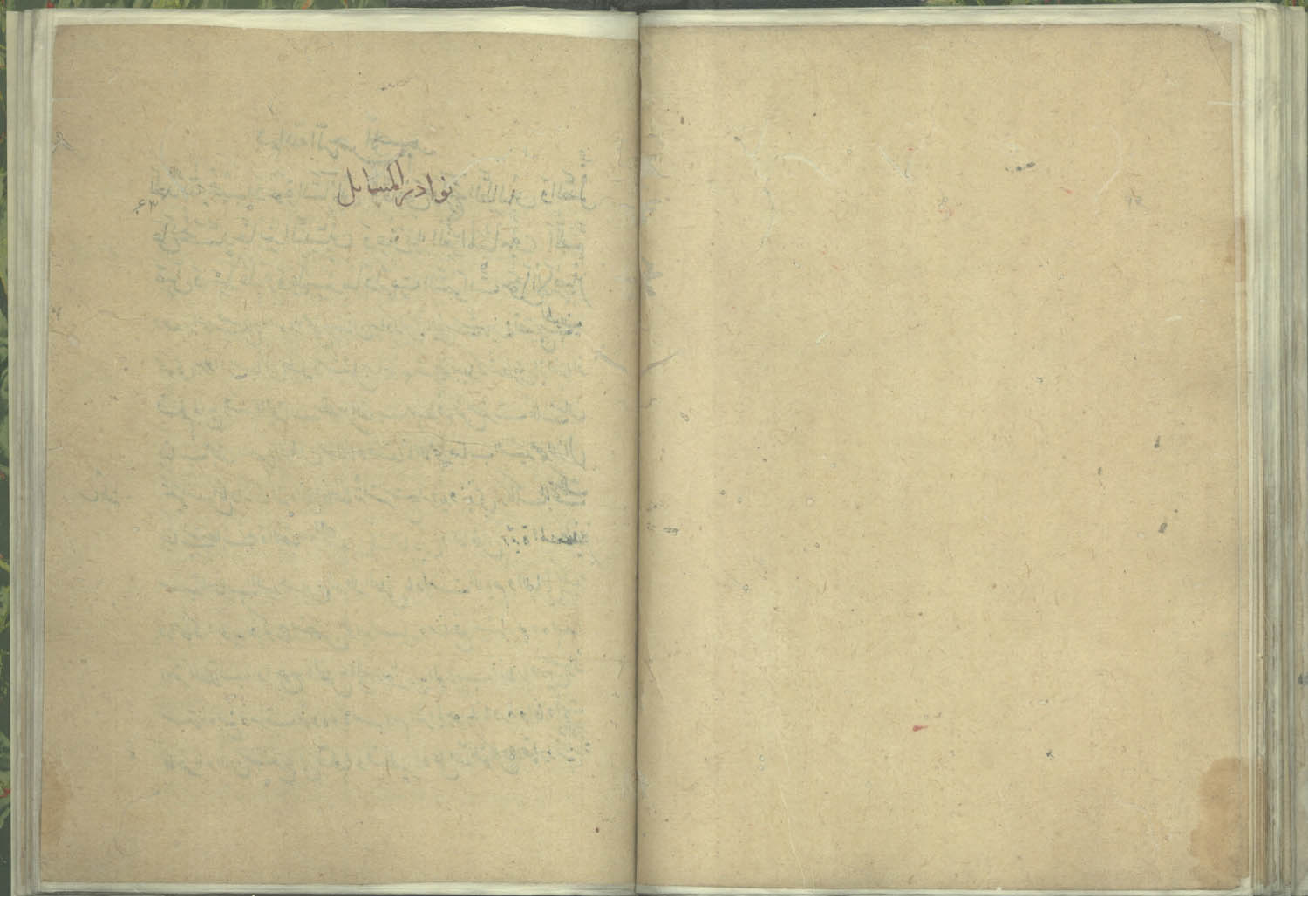
بلکه اغراق بودند از این عنایتهای بی غرض و کرمهای مفت رهین او ها و منتها
گشته‌اند فحوای مقام کرام ما هنا ما بجالبت که برای دفع شنیده سلام
در اینجا متعارف نیست و واقف محاوره هر مقام بآن عارف و معلوم است که از این
اختصار موهومی که طلسم داستانی بیش نیست نیز بجائی ذکر خواهد شد و فقه
و تقریر هم ان شاء الله عقب جناب نخواهیم گذاشت الحال ناظرین منصفین در این
کلمات خبیثه تصور فرمایند که جهابذ از سخنان ارذال و لوطیان نابالغ
میدهد و چه قدر مستلزم تحقیر انجناب از جناب و لا انتساب هم میباشد و امثال
این سخنان مزخرف و زرقعهایش بسیار است من تا کی دست و قلم را رنجه
نقل آن سازم خود مصنفین رقعه‌هایش را که بتائید الله خودش بنقل آن
در کتاب مرکب پرداخته کذب خود را در باب انکار اساءت ادب ظاهر ساخته
ملاحظه فرمایند باطله با این همه شنعتهای اسناد کذب و افترا و ادعای سابق
الذکر بجانب صاحب اسم الفارس شبهه باطل از دفع اعتبار انچه در اظهار
سنوح ابتدائی درشتی از جانب سید سند اسناد و استناد به کلمهٔ حکم المنافق

نموده و نیز حجم را بمعنی شیطان فهمیده پس اسم اسم سوران و فهم
وساوس شیطانی است چون خود مولوی رشید الدین در دیباچهٔ رساله شکوک
تحریر میفرماید مکاتیب معلوم جناب جم المناقب مولوی محمد حسن صاحب بهاری
و دیگر احبای اینجا متضمن درخواست تحریر جواب آن رساله رسانید بنابرین
پس اگر احبا از فقره مذکور ایهامی داشت او چرا در حق بعض احباب خود می نگاشت
معنی لفظ شیطان المناقب لفظ بمعنی نسبت اسناد تحریر ان بجانب عقلای
تحریر بعید از دانایان خبیر علاوه برانیم قاعده مشهور است که انچه اول ان منصوص
الضم او الکسر بوده باشد اولش مفتوح خوانده میشود پس این همه مضعف ایهام
و رافع ایهام او در حال خودش را بر کسی خوب میشناسد اگر از رهگذر صفتی باطنی
خود را مصداق آن فهمیده باشد قصور ما کدام است مجملا بیان متعلقات
دعوی اول و الاجمال اجمل فان خیر الکلام ما قل و دل و اما دعوی دوم
فاضل مذکور اعنی تعریض کشفی نسبت بباب مدینه علم رسول و زوج بتول
بسبب تحریر این فقره غالبا اینهمه جوش و خروش از وفور علمی است که از یکباب

یکباب هزار باب گشوده و انا فانا در تزاید افزود پس آنهم صحیح و بجا است و
تاویل علیلیکه مالیات تا کرد کشفی درباره آن ذکر کرده محض گول دادن عوام
کالانعام است و سرتا پا بیجا و از قسم فرار که از مغالطات و شیم کشفی و اسلاف خود مستفید شده
چه نوشتن اینجا اینهمه جوش و خروش مجتهد العصر از وفور علمی است که از یکباب هزار
باب گشوده صریح و دال است بر انکه سبب جوش و خروش جناب شان علمی که فقده که
از یکباب هزار باب مفتوح نموده پس هرگاه علم انجناب را عیاذا بالله ناقص و قابل طعن
می پندارد و علم جناب قبله ایشان هم بزعم ناقصش مثل آن مورد طعن گردید و همچنین
در لفظ افزود بفقره و انا فانا در تزاید افزود دستتر هم بجانب لفظ علم مذکور راجع
پس آن نیز متضمن طعن بوده باشد بر گشوده شدن هزار باب از یکباب بالجمله
هر منصف متصف بفهم و ادراک که فقرات مذکوره را دیده و می بیند بیگمان معنی میفهمد که
سم الفار فهمید و اما طعن و تشنیع را بر روایت انفتاح [illegible] ازان مراد کرده
از قسم المعنی فی بطن الشاعر است و گویا بزبان خود عیب و قصور خود در باب تحریر
و تسطیر گویا و متغوه شدن سبحان الله الرحمن مرادش بود چسان فقرات

مذکوره را تحریر فرمود وجز القدما بخط کمال ی را ارقام نمود و که مشعر با مصرح
بمقصد که جالیا بذکرش پرداخته میبود و تنفسم ما قبل سلیقه تر طیبود از برای
جمله امور خصوص این کار زبون و فسق و فجور پس این بی سلیقگی از چه راه
خلاصه در تمام تحریر که رساله سم الفار جواب آنست هیچ جا ذکر روایت کرد
انتفاخ بطن ننوشت پس چگونه صاحب سم الفار این مطلب را از آن مراد




نوادر المسائل

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله مجیب دعوة السائلین وقاضی حوائج الطالبین والصلوة علی محمد خاتم النبیین وعترته الغر المیامین اللهم صل وسلم علیه وعلیهم ما دارت السموات حول الارضین

و بعد بر اصحاب صلاح و سداد مخفی و پنهان مباد که این تالیفیست شریف و تصنیفیست لطیف محتوی بر نوادر مسائل جلیله و مشتمل بر اجوبه شریفه نبیله که شطری از انها از قلم بدایع رقم عالیجناب مقدس القاب مهبط فیوض حضرت ملک منان جناب مجتهد العصر والزمان مولانا و مقتدانا الامجد جناب السید محمد لازال شموس افاداته طالعة و اقمار افاضاته متر شح گردیده و نبذی از کلک علامی سلالة جناب مستطاب زبدة الفقهاء والمجتهدین نخبة العابدین والعاملین زبدة المصطفین سیدنا جناب السید حسین مد ظله العالی ما دامت الایام والایالی چکیده از انجا که اجوبه مذکوره متضمن فواید بسیار و منافع بیشمار بوده لهذا احقر الطلاب و احوج الخلق الی رحمة ربه الوهاب آنها را درین رساله ستوده جمع و مرتب نموده و نامیدم انرا باجوبهٔ نادره و افادات فاخره والان اشرع فی نقلها و تسطیرها و علی الله التوکل والاعتماد و منه الهدایة والارشاد

ساطعة

کتاب النوادر سوال

چه ارشاد میشود اندرین صورت که مثلا میان زید و عمر مکالمه در باب عقاید شود با آنکه زید بگوید که حق تعالی در مکانی و طرفی نیست پس صحیح گفتن این سخن که حق تعالی بر آسمان است یا بر زمین یا در طرف مغرب یا مشرق یا جنوب یا شمال یا اراده معنوی کنی از مکان نفی بر ارادت تعالی هیچ یک از اینها مکانی و جائی نیست که او تعالی هیچ یک موجود باشد بلکه ذات او تعالی قدیم است و اینها حادث پس چنانچه ذات او تعالی قبل اینها موجود بوده نه در جائی و مکانی همچنین بعد خلق اینها موجود است نه در مکانی و نه در جائی و حرکت و انتقال بر او سبحانه تعالی محال است [illegible] بعد خلق اینها یا اینها مستقل شده و اگر مراد از مکان معنی اصطلاحی متکلمین جلوه گیرد یعنی بعد موهوم مجرد غیر المادة منقسم فی الجهات مساوی بحجم نه همچنانکه هر که او را جسم بر سبیل توهم بریزد قدیم هم وجود او تعالی بر همچنانکه از آسمان و زمین و اطراف اربعه ثابت نشود زیرا که اگر فرض کرده شود که او تعالی بر فلک زیرین است پس از بالای فلک زیرین تا فلکی که فوق است بعد مذکور موجود لیس لازم آید وجود او تعالی و آن بعد همچنین وجود او تعالی بر زمین مستلزم همین محذور است زیرا که از زمین تا فلک زیرین بعد مذکور موجود و همچنین در اطراف اربعه که میان آسمان و زمین است بعد مذکور موجود و عمر بگوید که او تعالی را مکان مخصوص نیست که آسمان یا زمین یا اطراف اربعه بلکه او تعالی در همه جا و همه مکان موجود است یا وجود [illegible] از آنجا چنانچه میگویند که او تعالی در همه جا و همه مکان است و در قرآن مجید است ان الله معنا و آیه دیگر لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا که دلالت بر وجود او تعالی در آسمان و زمین و آیه دیگر اینما تولوا فثم وجه الله زید گوید که در آیات تاویل بسیار است مراد حفظ الله [illegible] و هم چنین در دیگر آیات هم تاویل بعید باشد و آنچه در محاوره میگویند که او تعالی در همه جا موجود است پس مراد آنست که تاثیرات افعال و احکام او تعالی در همه جا شامل از ارزاق عباد و حفظ شان موجود و نافذ است نه اینکه ذات او تعالی در همه جا موجود است پس اندرین صورت زید یا عمر با عقاید مذکوره و اقوال مذکوره از آنچه کفر لازم صحیح است

بیز سخن که حق بر آسمان است یا بر زمین یا در طرفی از اطراف او اینه مسلم است یا کافر شده و بجز رحمت نامیه او را توبه از
اعتقاد و سوال مذکوره اقرار بوجود او تعالی بر آسمان و بهمه جا لازم است و توبه او مقبول است یا نه یا عمرو فاسد الاعتقاد و
کافر شده بر او توبه واجب است و از مکان و طرف در این باب کدام معنی مراد است مفصلاً با جواب این مطلب ارشاد نماید
و مع الله اجر من احسن الجواب **جواب** اصل دعوی حق است که عمرو اگر قایل باشد که ذات حق تعالی در همه مکان موجود است
بدون تاویل بقدرت و مانند آن و میداند که مکان ذات او را احاطه کند این قول او فاسد است خواه مراد از مکان
بعد مجرد گرفته باشد و خواه سطح باطن حاوی که مماس سطح ظاهر محوی باشد و در این عقیده فاسد که مستلزم جسمیت یا
جسمانیت حق تعالی است توبه لازم است و در صورت صدق نیت میان خود و خدا توبه او مقبول خواهد بود ان شاء الله تعالی **سوال**
چه ارشاد میشود در این باب که سید شیرازی [illegible] از اولاد و نسل ائمه و بنی فاطمه میتوان دانست یا نه **جواب** اگر فی الحقیقت از اولاد
ائمه چنین کسی باشد حالش مثل حال سایر شرفا خواهد بود والله اعلم **سوال** جناب سیدنا و مولانا مجتهد العصر مقتدا از زمان قبله و
کعبه معتقدان زاد اجلاله بعد لوازم ادب عرضه میدهد چنین استفتا این مستفتی در بین عبارت [illegible] بسیط خاک [illegible]
که اگر فی الحقیقت از اولاد ائمه چنین کسی باشد حالش مثل حال سایر شرفا خواهد بود والله اعلم قبله [illegible] و تخطئه [illegible]
دیگر [illegible] سوال [illegible] این است که سید شیرازی [illegible] یا نه و از [illegible] چه مراد است [illegible]
[illegible] از اکثر احادیث ثابت میشود که دشمنان اهلبیت [illegible] از رباعی [illegible] که این است
دوستی و [illegible] جز حسین [illegible] کفتم ارشاد شهید کربلا [illegible] سید شیرازی هم از نسل شمابست [illegible]
والله لا والله لا [illegible] مستفتی [illegible] که بنی فاطمه [illegible] از روی احادیث معتبر بوده [illegible]
جنس جنابت ثابت است و متحقق باشد ارشاد فرمایند و در [illegible] که [illegible] در صورت کفر [illegible]
والله تعالی [illegible] کافر حیث [illegible] و در کدام فعل اطلاق کفر میکرد و کافران مخلد [illegible] خواهند بود و بالله
نعلم

بجاره

سنجات ایهاهم [illegible] عاصیان است و منقاد کفر از این حکم کفار دارند یا نه مفصلاً و مشروحاً ارشاد فرمایند **جواب**
بسم الله و بالله سیادت بحسب نسب میباشد و ایمان و عدم ایمان بحسب اعتقاد پس میتواند شد که سیدی شیخ
و فاسد العقیده باشد لیکن سیادت برای او نفعی ندارد و وجودش کالعدم است چنانچه کریمه انه لیس من اهلک
در حق پسر حضرت نوح دلالت بر نفی ترافت نبوت نبی از او دارد و شاید در کلام شاعر هم همین مراد باشد
نه اینکه سید اصلاً سید نمیباشد معهذا شعر و شاعر را در مسایل دینی چه مصرف و دشمنان اگر چه در باطن همه
دشمنان اهلبیت اند لیکن بعضی بعضی تصریح بعداوت اهلبیت نمی نمایند و بعضی اعلان عداوت و اظهار آن
احادیث که دلالت دارد بر آنکه دشمنان اهلبیت اولاد زنا میباشند این است که اکثر مردمانیکه اظهار و اعلان
عداوت مینمایند از اولاد زنا یا شرک شیطان بهم رسیده اند و این حکم هم بر سبیل کلیت نیست بلکه بنابر اکثریت
و اغلبیت است و مفاد ما من عام الا و قد خص اکثر عمومات مخصص میباشد و شاید این حکم مخصوص بقاتلان
ائمه و دیگر مخالفان [illegible] قتل ایشان بدست خود شده اند یا اعم از قتل و ساعی فی القتل لکن در صورت بنابر
اکثریت خواهد بود و کافر کسی است که منکر یکی از ضروریات دین باشد یا مرتکب امری شود که باعث خروج او از اسلام
سوال مثل زنار پوشیدن و ناقوس زدن و بت پرستیدن و تعظیم بتان کردن و مانند آن والله نعلم
شیخ کلینی رحمة الله علیه روایت تزویج جناب حضرت ام کلثوم با عمر علیه اللعن بکتاب خود آورده و
مفید و سید مرتضی علیه الرحمة آن روایت را از درجه اعتبار ساقط دیده اند میفرمایند که راوی این ضعیف است
از آنکه او عدو جناب امیر علیه السلام بود و آن روایت قابل اعتبار نیست و از جماعه فرقه حقه شیعیان
بعضی انکار این امر کرده و بعض اقرار پس اولا به ثبوت آن چه ارشاد و در حالت ثبوت آن شبهات بخاطر
راه میباید اولا اینکه عمر معلن عداوت اهلبیت بود چنانچه از غصب خلافت جناب امیر و قصه فدک و سقط

خواه بعد موهوم

بعض از نسکه

عه و ندادن دوات و قلم و آزرده کردن جناب سیده عه کمال ظهور دارد تا بنیاد علامات [illegible] اصح و جرح
[illegible] آورده اند که او اصل از پدر خود نبوده و در خلقتش چند کس شریک بوده‌اند و در روایات کثیره از جناب ائمه علیهم السلام
آورده اند که عداوت ما اهل بیت نیست مگر ولد الزنا و عداوت او ثابت است پس بنابر این در این صورت موجب قباحت تا انها
عداوت جناب امیر [illegible] اسلام [illegible] فضلاً عن الایمان بل صاحب حق الیقین و علمای متقدمین امامیه رحمهم الله تعالی تکفیر
رفته اند کما لا یخفی بر رساله اعتقادات شیخ ابن بابویه و کتاب حق الیقین و کتب دیگر از تصانیف دیگران از متقدمین
بر آن شاهد عرض بهر حالت در ناصبی بودن عمر شک و شبهه نیست پس موافق روایت مستفاده در باب تحریم النکاح من
الناصب که منقول از ابا عبد الله الحسین است قال لا یتزوج المؤمن الناصبیة و لا یتزوج المستضعف [illegible] نکاح ناصب
جایز نباشد و در حالیکه تزویج ناصبیه با مومن جایز نیست تجویز مومنه با ناصبی ظاهر که جایز نباشد و علاوه القیاس
نکاح مستضعف [illegible] در این حال و در اثبات نکاح جناب حضرت ام کلثوم چه ادعا اثبات آن ثابت یا عدم اثبات
آن ثابت است بر تقدیر شق اول اهم من وجوهات [illegible] سابقه راجع جواب و بر تقدیر شق ثانی عین مطلوب ثابت
و علمای متاخرین شیعه که بتکفیر معلن در ارث از انها رفته اند و غیر معلن بکافر [illegible] نمیدانند باعث فرق آن حیثیت
زیرا که متابعین انها حکم متبوعین و تابعین و مطیعین آنها مانند انها اند بنابر بر تقدیر صورت اول کل جماعت
سنیان معلن اند و احتیاج فرق غیر معلن منکر مطلب نیست و در صورت شق ثانیه تابع و متبوع یک حکم
نمیمانند و از یک حکم میروند و تابعین [illegible] جماعت از انکار اصول امامت ظاهر و روشن که جانب اخفا ندارد [illegible] همه
تکفیر جماعه ناصبیه ثابت در این صورت دادن و گرفتن دختر از ایشان و با ایشان چه حکم دارد بیان صحیح میخواهد
جواب چنین روایت تزویج حضرت ام کلثوم از قسم اخبار آحاد است جزم بوقوع این امر حاصل نیست و یقین [illegible]
در تقدیریکه این امر بوقوع آمده باشد چنین افعال و اقوال حضرات معصومین حجت است البته ضرورت تجویز این امر بظهور

[illegible]

66

تخصیصات

پیوسته باشد و چنین تجویز مقارن شرایع سابقه و در زمان جناب رسالت مآب [illegible] یا بنات انجناب بوقوع آمده
معلوم شد که این چنین تزویج قبیح عقلی که قابل تخصیص نمیباشد نداشته اگر در بعض حالات چنین امری تجویز باشد چنانچه روایت
مذکوره بر تقدیر ثبوت آن بر آن دلالت دارد و جای اعتراض نخواهد بود و از اینجا لازم نمی‌آید که در هر حال و هر زمان آن حکم
جاری باشد خلاصه آنکه حرمت تزویج با نواصب در صورتیکه باعث ترتب مفسده در اسلام نشود و چنین
در همه احکام جاریست چنانچه نماز و روزه و حلال و حرام شرعی باختلاف حالات و اوقات و نیات مختلف میشود
همچنین امر تزویج است پس مقام استغراب نیست و آنچه از احادیث و اقوال علما ظاهر میشود که میان ناصبی و مستضعف
در احکام شرعیه [illegible] فهم وجه آن ضروریست ثانیا معلوم است که ناصبی معلن بعداوت اهل بیت [illegible] جاحد و منکر ضروری دین است
مستضعف ضعف عقل و یا عدم شدت در مذهب باین مرتبه نیست پس احکام مختلف اگر بر آنها جاری شود محل
استبعاد نخواهد بود مجملا اینقدر تحریر در آمد و تفصیل مقام مقتضی بسط کلام است این صفحه قرطاس گنجایش آن ندارد
سوال بعض مردم میگویند که ناد علیا رباعی مقطع است و هر دو مصرعه آخر با این صورت نقل میکنند که کل هم و غم سینجلی
بولایتک یا علی یا علی [illegible] از جناب علی بن ابیطالب بنا بر رعایت قافیه عجایب و نوایب مشهور [illegible]
روی حدیث صحت آن از کدام [illegible] جواب در مصباح کفعمی برای باز آمدن گریخته چنین مذکور است ناد علیا
مظهر العجایب تجده عونا لک فی النوایب کل هم و غم سینجلی بولایتک یا علی یا علی یا علی سوال اینکه
نوشته اند که گریه بر جناب امام حسین افضل العبادات است مراد از این افضلیت عبادت عام است یا خاص یا اینکه
از جمله عبادات دیگر مثل تلاوت کلام الله و دعا و غیر آنست یا اینکه سوای عبادات واجبه از جمله عبادات مستحبه مثل نوافل
نماز شبانه روزی است و غیره جواب ظاهر مراد از عبادات مستحبه است و انهم علی الاطلاق مراد نمیتوان سوال
کبوتر باران با خود قرار میکنند که اگر کبوتر تو بخانه من بیاید ذبح نمایم و اگر بخانه تو کبوتر من برود تو بده [illegible]

گرفته بفروشند بیع آن صحیح است یا نه و اگر گرفتن کبوتر بلد دیگر بموجب قرار مدار مقرره که کار بخود میکنند در صورت که دیگر
این کم از جمله حقوق انسان است یا نه جواب این معامله مطابقت بقوانین شرعیه ندارد و جای مواخذه است بحق الناس
نیز تعلق دارد والله العلیم سوال در کتاب الجواب الجنان در آخر مجلس ششم حدیثی واقع شده است و آن این است اذا
رایتم المتواضعین من امتی فتواضعوا لهم و اذا رایتم المتکبرین فتکبروا علیهم الیس تکبر با متکبر جایز است یا نه چنانکه
مومن با مومن دیگر حیثیت پس اگر کسی از مومنین از اخوان عادت دارد که اگر او را اسلام کند او جواب بدهد و الا از خود
سلام نمیکنند انهم داخل تکبر است یا نه جواب معنی تکبر خود دار است و معامله با هر کس مطابق حال اوست او اورا
اگر او تقدیم بسلام نمیکند اینکس را اهم اهتمام در تقدیم سلام لازم نیست لیکن اگر تقدیم بکند عیبی ندارد بلکه اولی است والله العلیم سوال
سینه زنی که در عشره محرم الحرام بلکه در جمیع مجالس تعزیه جناب سید الشهدا علیه الاف التحیة و الثنا مینمایند آیا واجب است
یا سنت و یا مباح و یا مکروه یا حرام و در صورت ثبوت یکی از ثلثه اول هر یک تفریط بحویکه مس آن صادق آید و افراط که
بحدیکه منجر بانشقاق جلد و یا بغش از اهل مجلس انجامد کدام حکم از احکام خمسه خواهد داشت میخواهم توجه جواب هر گاه که
بران مترتب شود حرام است و الا اگر از جهت اعلانیت بالفعل آرند خالی از رجحان نخواهد بود و الا رسم است که بالفعل می‌آرند
ثوابی نخواهد داشت والله العلیم سوال چنانچه رتبه و تعظیم و تکریم با ارحام خود است چنین با اقارب زوجه هم ضرور است و واجب یا
هیچ نیست مثل دیگر اعزه و اقارب است جواب واجب و لازم نیست سوال جناب امام حسن با آنکه اکراه معاویه بیعت معاویه
قبول فرموده بودند و جناب امام حسین با وجود تحمل مصائب بیحد بیعت یزید ملعون قبول نفرمودند تا بمرتبه شهادت
نوشیدند و علما تکفیر یزید و معاویه کردند و قایل اند بر جواز بیعت یکی و عدم جواز بیعت دیگری از وجه معلوم نیست آیا ائمه
علیهم السلام بتکلیف واحد مکلف اند یا بتکالیف جدا جدا جواب چنانچه تکالیف انبیا بتفاوت مصالح هر حکم
است جمعی از ایشان مامور بجدال و قتال و برخی از ایشان مامور بمداراة و از سلاسل فقط و بعضی مبعوث بر دارات خود

بدر الغار

بر ذات خود و بعضی بخصوصی یکی مبعوث و بعض و بعضی بر کل مامور بتبلیغ و اولو العزم اند و بعضی نه بلکه نسبت بیکی واحد
هم در اوقات مختلفه تکالیف مختلف شده مثل استتار فی الشعب و فی الغار و الهجرة و جهاد در غزوه
بدر با قلت انصار و صلح در حدیبیه با کثرت یاران و کار الی غیر ذلک همچنین تکالیف ائمه هدی علیهم برابر یکی از
ائمه و بین بسیاری صحیفه بوده که تکالیف شان معین بود قوم صلح اضطرار امام حسن در وقت اکراه معاویه که در حقیقت سگ
اکراه یزید لعنه بود هم بامر الهی بود و جهاد امام حسین هم بامر الهی سوال چرا ارشاد میشود باب عایشه بنت ابا بکر
لعنة الله آیا تکفیرش قایل میتوان گردید یا باید اش زیرا که در این معنی شک رو داده است اول بلحاظ آیه برائت که
در شان عایشه در کلام مجید وارد است و نیز بلحاظ اینکه جناب امیر المومنین علیه السلام در جنگ جمل بعایشه فرموده بودند
که اگر تو ازین داعیه که داری باز نخواهی گردید باختیاری که حسب تفویض جناب رسالت مآب صلعم دارم تو را طلاق خواهم داد
چنانچه مرویست که بخوف فرمان آنحضرت عایشه از داعیه حرب باز نماند و ازین روایت ثابت میشود که جناب امیر
این معنی را اجازت تحذیر او تهدید او فرموده بودند و طلاق عایشه را دادند و نزد علمای ما متحقق است که طلاق
حسب تفویض جناب رسالتمآب صلعم بقبض اختیار امیر المومنین بود و سلب شرف زوجیت حضرت رسالت پناه
است واجب است الا بعد فوت شوهر نسبت بدیگر زنان اختیار طلاق باقی نمیماند و پس چون متحقق شد که
امر طلاق عایشه بعد که سلب شرف زوجیت حضرت رسالت صلعم بوقوع آمده تا و سلک
مذکور نگردد و مورد لعن و طعن نمیتواند شد و هر چند معلوم است که محارب با ائمه علیهم ملعون است لیکن از روایت
مذکور القصد بوجه وقوع محاربه جمل تعارض مفهوم و متحقق میشود جواب جنگ عایشه مثل حال بد او است آیات
افک پس بر تقدیر تسلیم نزول آن در شانش دلالت ندارد مگر بر برائت او از افک و لیس و روایت تفویض
طلاق از اخبار احاد و غیر مرضی الاسناد است و بر تقدیر صحت مراد از سلب شرف زوجیت که تعبیر از آن بلفظ طلاق

واقع شده سلب مراعات اکرام ظاهری و منویت اما شرف باطنی و آخرت که عبارت از ایمان و نجات است
و کلا و تفاوت شرف نبوی مستلزم سلب استحقاق لعن و طعن نیست چنانچه سید الساجدین بالبعض
کفار و منافقین اکرام ظاهری را مرعی میداشتند و محض شرف زوجیت انبیا مستلزم ایمان ازواج نیست قال الله
ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح وامرأة لوط الآیه و معهذا [illegible] بتول و نفس رسول [illegible] و روایت دختر
مذکور روایت معارض درایت نمیتواند شد والله الهادی سوال قبل از حیات جناب سیده یا در حیات
جناب سیده نکاح جناب امیر کرده بودند یا نه جواب در حیات جناب سیده صلوات الله علیها و قبل جناب
ایشان حضرت امیر المومنین باتفاق تزویج دیگر نفرموده بود سوال جناب عباس از جناب سید الشهدا
در سن کلان بودند یا خرد و در حین حیات جناب سیده پیدا شده بودند یا بعد وفات معصومه جواب
سن مبارک جناب امام حسین در وقت شهادت بنابر روایتی پنجاه و هفت [illegible] حضرت عباس سی و چهار
پس بقدر بیست و سه سال سن مبارک حضرت امام حسین زیاده بود سوال کدام عورت از قوم [illegible] در نکاح
جناب امیر بود یا نه گویند که محمد بن الحنفیه از بطن همان عورت اند جواب [illegible] حضرت محمد بن الحنفیه
خوله دختر جعفر قیس است از قوم بنی حنیفه سوال عون و جعفر از بطن جناب زینب اند یا نه جواب در بعض کتب منقول است
که عون و جعفر از بطن جناب زینب متولد شده اند و در اکثر کتب نکاح جعفر [illegible] سوال هنده زوجه یزید ملعون
محب جناب امام بود یا نه جواب تعرض به تفصیل احوال هنده مذکوره در کتب معتبره نموده اند مگر بعض روایات
دلالت بر محبت او نسبت باهل بیت اطهار علیهم السلام دارد و بهر حال اگر اعتقاد حقه داشته باشد
باعث نجات او خواهد گردید والله العالم بسرائر العباد سوال حضرت قاسم در معرکه کربلا همراه جناب
حسین شهید شدند یا نه و نکاح ایشان از کبری دختر [illegible] در کربلا شده است یا نه جواب در شهادت حضرت قاسم

در معرکه

۶۸

در معرکه کربلا شکی نیست [illegible] اما [illegible] آنحضرت در اکثر کتب احادیث بنظر نرسیده لیکن در کتب [illegible] و دیگر کتب معتبره
موجود است جناب آخوند علیه الرحمه نوشته اند که روایت دامادی حضرت قاسم در کتب معتبره بنظر نرسیده والله اعلم
سوال نکاح جناب سیده در کدام سال و کدام ماه و کدام روز و کدام وقت و بچه مهر شده است جواب در روز
اول ذی الحجه و بر روایتی در تاریخ سیوم آن [illegible] در روز سه شنبه ششم ذی الحجه بود در سال دوم یا سیوم
هجرت و حقیقتا بهشت و دوزخ را مهر آنحضرت گردانیده که دوستان خود را داخل بهشت گردانند و دشمنان
خود را داخل جهنم و خمس دنیا و چهار نهر در مهر آنحضرت قرار داده که نهر فرات و نیل مصر و نهروان و نهر بلخ باشد و جناب
رسول خدا پانصد درهم مهر آنحضرت مقرر فرمودند و آن سنتی برای امت خود قرار دادند تا امت آنحضرت [illegible]
بیرون [illegible] و امر ایشان مشکل [illegible] و پانصد درهم شرعی بحساب هندوستان قریب یکصد و هفتاد روپیه سکه [illegible] سوال
حضرت شهربانو را ذوالجناح در کدام جا برده بود و بعد از چند عرصه تشریف آوردند جواب روایات در حال حضرت
شهربانو مختلف وارد گشته بعض از آن دلالت میکند بر اینکه جناب ایشان سواره ذوالجناح راه [illegible] گرفتند
ایکه بدریای فرات رسیدند و خود را در آن انداختند و از بعضی چنان دریافت میشود که در جزیره از جزائر رسیدند [illegible]
روایت [illegible] داخل ایران حرم محترم [illegible] سوال جناب مولوی [illegible]
مناقب [illegible] جواب [illegible]
و هر چه تحقیق [illegible] جناب غفران مآب [illegible] والسلام باکرام ان فی علماء لو
لحقتم [illegible] الارشیه [illegible]
السنیة لو علم ابو ذر ما کان فی قلب سلمان لقتله ولقد اخا رسول الله بینهما فما ظنک بسائر الخلق ان علم
العلماء صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مومن امتحن الله قلبه جواب آن مولوی صاحب [illegible]

عالی مناصب والا مراتب زاد مجده و شیمه کریمه متضمن بعض فقرات و روایات و استفسار معانی آن ده فقره و تصحیح مبانی

آن ورود نمود مسرت بر مسرت افزود و اما فقره اولی اغرقت فی علماء لو افشیته لحکمتم ندیده نهند و اشاره الی

و عقیده بین تجاوز فاتر خفیست که این فقره را بعینها در کتابی از کتب معتبره ندیده باشم اسقم عبارت ان مستغنی

عن البیان است و اما فقره ثانیه اعنی اندمجت علی مکنون علم الخ پس این فقره از جمله فقرات کلام معجز نظام حضرت امام المسلمین

امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام است که در مقام اعتذار از تقاعد خود در باره اخذ منصب خلافت بعد از آن

انصار و اعوان ارشاد فرموده اند و بعضی از فقرات سابقه آن چنین است فان اقل یقولوا حرص علی الملک و ان اسکت

جزع من الموت یعنی اگر بگویم که رغبت دارم در امر خلافت میگویند حریص است بر امارت و پادشاهی و اگر خاموش بنشینم

میگویند که ترسیده از حرب و مقاتله و محاربه هیهات هیهات بعد اللتیا و التی دور است دور است جزع از موت

بعد از آنکه واقع شده اند بسیار و ملاقات نموده ام سختیهای بسیار از کوچک و بزرگ آن والله لابن ابی طالب آنس بالموت

من الطفل بثدی امه بخدا سوگند هر آینه پسر ابو طالب انس گیرنده تر است به مرگ از انس طفل بشیر خوردن از پستان

مادر خود بل اندمجت علی مکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشیة فی الطوی البعیدة یعنی بلکه توقف

من در مطالبه امر خلافت آن است که منطوی شده ام بر علمی مخفی که اگر ظاهر سازم آنرا هر آینه مضطرب میشوید مانند

لرزیدن ریسمانها در چاههای دور و دراز ملا فتح الله شیرازی بعد ذکر ترجمه این فقرات چنین فرموده که مراد از

اخبار نبوی بوده که آنحضرت صلعم گفته که زود باشد که کار خلافت بنی امیه رسد و بسا احکام شنیعه و اعمال قبیحه از آن

ناقابلان و جاهلان و منکران سنگدل بظهور انجامد و بواسطه آن اکثر مسلمانان در فتنه و آشوب مبتلا شوند تو

بر آن تحمل نمای و از صبر و شکیبائی انحطاط منمای تا وقتیکه منقضی شود دولت ایشان و بعضی گفته اند که مراد حضرت

بر آن علم آخرت است و آنچه بعد از موت است از شداید و اهوال و معنی این است که اگر کشف نمایم امور آخرت را و اهوال آن

ومخاوف

و مخاوف آن امر خلافت و طلب امارت و سلطنت را فراموش نمایند و ترک کردند انتهی کلامه و اما فقره ثالثه اعنی لو علم ابو ذر ما فی قلب

سلمان لقتله پس علمای اعلام در بیان معنی آن وجوه کثیره ذکر کرده اند و در مجمع البحرین مختصر مفید که خالی از اطناب و تطویل

اختصار نموده و آن اینست که حضرت سلمان بمفاد خبر مشهور سلمان منا اهل البیت اختصاص خاص بحضرات علیهم التحیات و التسلیمات

داشتند و صاحب اسرار ائمه علیهم السلام بودند و اسرار فضایل حضرات از انجمله است که تحمل آن نمیتواند کرد مگر ملک مقرب

یا نبی مرسل یا کسیکه بالای مرتبه درج ایشان در عرفان و قوت و کمال ایمان بوده باشند زیرا که مراتب کمالات و مناقب و فضایل

اهل بیت رسول حضرت متعال و قرب و منزلت شان بدرگاه ذو الجلال ما فوق طاقت بشری واقع شده و بس عجب نباشد که

حضرت سلمان متحمل بعض اسرار فضایل و معجزات اهلبیت معصومین بوده باشد و حضرت ابو ذر را تحمل آن ممکن نباشد و موید

این مقال حدیثیکه نقل کرده است آنرا علامه طبرسی در کتاب احتجاج از سلمان فارسی رضی الله عنه فلو حدثتکم بکل ما اعلم من فضایل

امیر المؤمنین لقال طائفة منکم هو مجنون و قال طائفة اخری اللهم اغفر لقاتل سلمان یعنی اگر نقل کنم برای شما جمیع

آنچه شنیده ام از اسرار فضایل جناب امیر هر آینه خواهند گفت جماعتی از شما که او یعنی سلمان مجنون است و خواهند گفت جمعی دیگر

که بار خدایا قاتل سلمان را ببخش والله سبحانه هو العالم باسرار العلوم

سوال در ... شبیه ... سلسله ...

چه میفرمایند علمای اهل تشیع و اهل سنت و جماعت در محرم

شبیه تابوت از بعض امکنه فرنگی محل زده بود در عشره محرم

... و بنا بر ... تعزیت از ... تعزیه خانه ... اجابه

که عشره محرم که بر آن ... شبیه تابوت حضرت امام حسین میسازند و بنا بر ... و باکید

دیگر ... بموجب حکم پادشاه اسلام این امر ترویج رعایا پادشاه ... شده باشند و ... از اهل سنت و

جانب ... اسلام مخالفت ... احدی در رعایا ... مقصد فساد و قضایا ... شود اگر ... پادشاه اسلام ... ایشان

جماعت خلاف ... حکم حاکم ... تابوت که جماعتی از فرقه شیعه ... رعایای پادشاه اسلام ... مردم

حفاظت ... فساد ... باشند از ... منبر ... انداز ... نمایند و ... اند از ... در انجملت

همراهیان تابوت نظر بر ... غیرت و آبروی خود ... و نظر اهانت ... تابوت امام ... مستوجب ... چه

که با این حرکت الشنیعه بنا نمند و تشهیر بسازند شرعاً جایز است یا نه اگر پادشاه اسلام نظر بر اینکه از این شخص نهایت
غیرت و اسائت ادب نسبت به تابوت متبرکه سبط رسول خدا بعمل آمده و نیز حرکت خلاف حکم والی ملک بظهور رسیده و اینکه از این
حرکت ناشایسته باعث مفسده عظیم شد که نوبت قریب بقتل و خون فیما بین رسیده نظر بر این وجوه پادشاه
اسلام امر رسید که آن شخص را تشهیر یا حبس دائم کنند یا استحقاق بر سزا که در رای پادشاه اسلام مناسب متصور شود
میدارد یا نه بینوا توجروا **جواب** باید دانست که حق تعالی تبارک و تعالی در تعظیم شعائر الله فانها من تقوی القلوب فرموده تعظیم
نمایند چیزهایی را که علامت و شعائر عبادات الهی است پس آن تقوی و پرهیزکاری دلهاست بنا بر این کریمه چنانچه تعظیم
کعبه معظمه و روضه منوره طیبه و تعلیق مبارک و مانند آن بر اهل اسلام لازم و متحتم است همچنین تعظیم نقل اماکن
مقدسه اهل بیت طاهرین علیهم السلام و نقل تابوت و غیره شعائر تعزیه داری که کافه اهل اسلام واجب و لازم است و اهانت
آن منجر باستخفاف آنحضرت است و اهانت ایشان مستلزم اهانت بجناب رسالتمآب است صلعم العیاذ بالله
منها قال رسول الله صلعم من اکرم اولادی فقد اکرمنی و من اهانهم فقد اهاننی و نیز که مستلزم تعظیم اولاد مراتب
بتحقیق که امر تعظیم کرده است و هر که اهانت بامور مذکوره نمود تعزیر او باید و نفی بلد و اهانت او واجب و لازم
است تا باعث عبرت دیگران و موجب انسداد ابواب فتنه و فساد شود والله العالم و حرره ... سبع
دار العین لعبد الالف و ماتین من الهجرة **سوال** اکثر شیعیان که تبرا با علان تمام در عشره محرم مینمایند جایز
است یا نه و بعضی در ملک شیعیان اینمعنی مینمایند که بسبب عدم اعلان تبرا که خارج از تشیع میشود و اکثر باعث فتنه و فساد
بیان بیشتر چگونه صورت جواز دانسته باشد آنچه حکم شرع باشد بیان فرمایند بینوا توجروا **جواب** ترک
تبرا اصل جزء اعلان کاوکت وادانی سب است اینقدر فرق است که اعلان تبرا از شعار ایمانی است و کاو

واذان

واذان در غیره نماز از شعائر اسلام است چنانچه در بلاد اسلام با وجود قدرت و تمکن اعلان شعائر اسلام لازم است همچنین در
بلاد ایمان اعلان امر اسلام شعار ایمان متحتم و در صورت عدم قدرت ترک هر دو امر لازم است و تقیه در دار التقیه
میباید نه در غیر آن و سد باب فتنه و فساد موقوف بر توجه حاکم است ترک امر اسلام ایمان نیست در اکثر بلاد
اکثر اوقات تبرا میشود و فساد نمیشود و ظاهر است که الناس علی دین ملوکهم الا من عصمه الله چون توجه حاکم عصر
متعلق شود احدی را تاب نمیتواند کرد و لیکن تا ترتب فساد وجه ... بلکه گاهی منع از اعلان تبرا باعث ترتب
مذهب حق و اهانت مومنین میشود و زبان مخالفین بطعن علمای اعلام دراز میشود و باعث فتنه و فساد میگردد
سابات بنی امیه و بعض بنی عباس واقع شده از سب و ناسزا گفتن بر ائمه طاهرین و دراز بالای منابر
بان واقع شده اظهر من الشمس و لیکن تابع آن شده اهل تسنن با وجود اینکه حضرت امیرالمومنین علیه السلام را خلیفه چهارم میدانند
اجماع و اتفاقی بر مخالفت آنحضرت علیه السلام میکردند و کسی باعث فتنه و فساد نشد پس با وجود اهتمام حاکم عصر در امور خیر
ترتب فساد بر اعلان تبرا بر منافقین و غاصبین خلافت چگونه خواهد شد والله الهادی الی سبیل الرشاد حرره ...
سوال در شب عاشوره اکثار در روشنی مثل چراغان در تالارها کردن و قندیل بسیار و بزرگ برده و ... جایز است
یا نه بینوا توجروا **جواب** درست است اما وامیکه بحد اسراف نرسد والله العالم **سوال** در ایام تعزیت امام علیه السلام
برداشته از جایی نقل نمودن و اسباب جلوس همراه برداشتن و در بعض نواختن طنبور و غیره و طاشه و دهل جایز
است یا نه بینوا توجروا **جواب** علم برداشتن و اسباب جلوس همراه گرفتن هر گاه معین بر گریه و بکا باشد
مانعی ندارد و لیکن نواختن طنبور و طاشه و غیره جایز نیست والله العالم **سوال** در ماتم امام عالیمقام حقیقی نواختن جایز
یا نه بینوا توجروا **جواب** ظاهر اجازه باشد والله العالم **سوال** شبیه تابوت مبارک ساختن و در امر ... خانه ... دفن

و انستن بازی و تفنگ و اسپ دوانیدن درست است یا نه جواب شبیه تابوت مبارک ساختن هرگاه اهانت بهم نرساند
بهتر است سوال در اینجا اکثر محافل جناب سید الشهدا درست میشود و نشستن آنجا مانع نماز گشت میشود سبب دیر شدن وقت
اختیار کدام افضل است جواب هر نوع کار خیر موجب اجر و ثواب است حتی الامکان جمع بین الامرین نماید
اگر در تمام مجلس شریک نشود بسبب خوف تهجد اولی خواهد بود سوال اینکه در استخاره تسبیح معمول اکثر مردم است که
اول را امری امر شود باز آخر را عالم میکنند با هم نیست که این را انکنیم اگر باز هم طاق آمد آخر را مساوی میدانند
یعنی کردن و نکردن مکروه است آن دو یکسان است و اگر جفت آمد گویا نکردن را منع آمده است این را بمنزله واجب میدانند و همچنین جزئیات
آیا اینصورت شرع نیز بجناب هدایت مآب ثابت است یا نه جواب استخاره تسبیح بر طریقه متعارف
و خصوصیات آن در حدیث صراحة ماثور نیست و لیکن بعضی از علما نوشته اند که از مشایخ و اساتذه کرام روایت شد
آن زبانی شنیده اند و عمل اصحاب برآن بوده است والله تعلیم سوال بعضی چنین مقررات دارند میشوند که اگر
دران اطاعت والدین کند نقصان دینوی معلوم میشود و اگر نکنند آنها آزرده میشوند درینصورت چه کند جواب عمل را
تحقیق مغفرت معذور است والله تعلیم سوال اینکه در اکثر اسناد الاعمال مر احادیث وارد شده است که اگر فلان عمل را
بجا آورد جمیع گناهان یا بعض کبیره آمرزیده میشود یا بهشت بروی واجب میشود و مثل نماز جعفر طیار و اطعام
گرسنه و نوشیدن و گریه بر جناب امام حسین و نحو ذلک پس این احادیث که در همچو اعمال وارد شده در جنب گناه کبیره
بدون توبه مغفرت یا نه جواب بعضی از گناهان اگر بسبب بعضی اعمال خیر بدون توبه معفو شود جای
استبعاد نیست قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات لکن موقوف بر مقبولیت اعمال است با ایمان و خلوص
نیت در خوبی طینت والله تعلیم حکم نامه در مقدمه زوجه میر یعقوب علی خواهر میر امیر علی از اقربای میر سبط ...

حکم

حکم شرعی آنکه زوجه را اطاعت شوهر و شوهر را احتراز از ایذا رسانی زوجه لازم است و زوجه استطاعت جهیز که شوهر
بر آن قابض گشته میرسد و همچنین طلب مهر خود بحسب استطاعت شوهر اگرچه بتدریج باشد میتواند کرد خواه در حج طلاق
دهد خواه نه و تربیت بعد شش سال بعد رضاعت و قبل از بلوغ تعلق به پدر دارد و دختر بالغه عاقله در نکاح
خود مختار است و شوهر در خصوص طلاق اختیار دارد و دادن مهر بر حسب امکان واجب و انفاق اولاد و زن حامله تا
وضع حمل بر ذمه صاحب اولاد لازم هرگاه معسر باشند و پدر موسر والله تعلیم سوال کسانیکه در علم موسیقی مهارت تمام
دارند بلکه مطربان و غیر آن آنها را استادان این فن میدانند آنها کلام الله و منقبت و غیره بآواز را میخوانند و حال شناسان
این فن مثل مطربان و غیر آن میگویند آیا اینها در موسیقی که آنرا در زبان عرب غنا و در فارسی سرود و در هندی راگ
میگویند میخوانند و نیز آنها خود معترف اند که ما علم موسیقی میخوانیم پس درینصورت از استماع آن اجتناب واجب است یا نه
و در بعضی فتوای جناب آن نوشته دیده ام که اگر مراثی و غیره آن بدون تحریر مطرب بخوانند و در عرف آنرا غنا و سرود گویند
اجتناب کنند آیا مراد از عرف همین است که صاحب شناسان آن فن مثل مطربان آنرا غنا گویند جواب هرگاه
سوال آیا ترجیع و تکریر در شدت با حرام است و اگر رعایت عرف عام در ما عدای آن نیز بکنند احوط است والله تعلیم
و کسانیکه دخل موسیقی نمیدارند لیکن لهجه را پیش صاحبان آن فن درست نموده مراثی و غیر آن را دران لهجه میخوانند
یا اینکه بطریق لهجه ادا از اهل موسیقی میخوانند درین هر دو صورت اجتناب از استماع واجب است جواب ما دام که
... مضایقه ندارد بلکه حسن صوت مامور به والله تعلیم سوال غیبت فساق که علانیه مرتکب کبایر و صغایر میشوند درست است
یا نه و اطلاق فسق بمرتکب گناهان میشود یا اینکه اگر یکدفعه گناه کبیره کند و توبه نکند اطلاق فسق بران ثابت میشود

جواب غیبت فاسق معلن جایز است و فسق چنانچه بکثرت گناهان و به تکرار و اصرار آن متحقق میشود هم چنین

بعدم توبه والله اعلم سوال و اینکه نوشته اند که اگر غیبت برادر مومن کند باید در توبه کند و استغفار برای آن شخص کند

از قبیل وجوب است یا ندب و چیز دیگر است و مقدار برای استغفار معین است که تا آن قدر نکند بری نمیشود

یا نه و صیغه استغفار استغفر الله و اتوب الیه بگوید یا اللهم اغفر لفلان بگوید و اگر بنا بر والدین استغفار خواند برای

چنین بگوید یا نه جواب توبه کردن واجب است و وجوب استغفار للمغتاب ثابت نیست بلکه احوط است و مدتی برای استغفار مذکور

ماثور نیست بسیار کافیست و درین مقام که استغفار برای غیر است اللهم اغفر لفلان یا استغفر الله لی وله و آنچه بدان باید خواند

همچنین برای والدین اللهم اغفر لهما و مانند آن بگوید والله اعلم سوال اگر کسی دریابد که منکری [illegible] و بوقت صدور تقصیر

کدام امر انها را از نهی چونست جواب خالی از تأملی نیست اینکه فی باب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر باشد و شرایط آن متحقق

شده باشد والله اعلم سوال شنیده میشود که با بعضی خدا توفیق داده اند [illegible] از توفیق چه مراد است و توفیق را [illegible]

جواب یعنی موقوف [illegible] بیان [illegible] است [illegible] که در شرع اطلاق آن بر خدا شده باشد اطلاق آن بر او باید کرد

سوال شخصی اشیای زید دزدی نموده برد شخصی دیگر همین اشیا را زید شناخته و دزدیده [illegible]

آن شخص را ثواب کرده [illegible] که کار [illegible] جواب شخص ثانی گنهکار نیست بلکه ماجور است والله اعلم سوال

شخصی که سیر بخورد [illegible] است مراد از سیر خوردن چیست آیا این مراد است که [illegible] و باز بخورد و یا آنقدر بخورد

که اشتها باقی نماند و یا [illegible] اشتها بخورد لهذا التماس است که مفصل مراد سیر خوردن [illegible] ارقام فرمایند جواب

ظاهر مراد از سیر خوردن آن قدر خوردن باشد که باعث کسل در عبادت و طاعت الهی شود یا آنقدر خورد که ضرر کند و

لعن

لعن و چنین [illegible] از راه مبالغه در مقام کراهت یا حرمت وارد شده سوال زنان که در اقربای ایشان

کسی میرد [illegible] بعضی زنان چهل روز و بعضی شش ماه و ده ماه و بعضی تمام سال [illegible] نشیند در خانه

بجانب دیگر نمیروند و در خانه بدون [illegible] رسم ایشان تمام نشود آیا این [illegible]

که کار [illegible] یا این هم قبیل کفر است [illegible] جواب ظاهر کراهت است [illegible]

تا سه روز [illegible] ازان منهی عنه [illegible] که شوهرش فوت [illegible] تا مدت عده او باقی است

والله اعلم سوال حدیث آنست که الراشی والمرتشی کلاهما فی النار لفظ این حدیث چه معنی دارد مسئله

که حرام است معلوم نیست که کدام رشوت است و مراد آن حدیث و فرق میان رشوت و [illegible]

این حدیث شنیده میشود [illegible] جواب رشوت آنست که [illegible] حاکم شرع برای [illegible]

بدهند خواه او موافق [illegible] رشوت دهنده بعمل آرد و خواه مخالف آن و رشوت دهنده و رشوت گیرنده هر دو

[illegible] کاراند والله اعلم سوال شنیده میشود که این حدیث است خیر الناس من ینفع الناس اگر این حدیث است کدام

مراد است آیا نفع دینی است یا نفع دنیا جواب هر دو مراد است سوال زید و عمرو هر دو شیعه مذهب [illegible]

زید است و زید دیگر [illegible] عمرو با زید عداوت دارد و به هر صورت خواهان ذلت و نقصان او

در این صورت اگر زید هم با عمرو عداوت نماید و برای او [illegible] ضرر و نقصان بخواند و اگر قادر [illegible]

ظاهر هم رساند جایز است یا نه در عوض [illegible] مکافات [illegible] جواب دفع ضرر او بکند سوال [illegible]

حرام است یا نه بعضی کسان میگویند که [illegible] چرا که [illegible] باقی نمانده آنچه نزد جناب متحقق باشد [illegible]

جواب غرغره بر سنت خوانده اند سوال حلق ریش و آنکه از مقراض بود در سنت یکی نشود و سائر حلق میباشد یک جسم داده

کو در حلق صورت ثانی تفاوتی هست جواب تراشیدن موی ریش حرام است و از گرفتن آن نکو و تکلیم مسمای [illegible]

باشد مضایقه ندارد و فاکر شیعه تراشیدن با شخصی خیالی از دو [illegible] حرمت نیست و اصل آن [illegible] سوال

بروز پنجشنبه موی سر تراشیدن یا ناخن گرفتن مردان را در حدیث هم منع است یا صرف میان عوام

و زنان را شانه کردن یا ناخن گرفتن بروز پنجشنبه و سه شنبه در حدیث منع است یا کلام عوام فقط جواب

روز پنجشنبه ممنوع نیست مگر در روز سه شنبه از ناخن گرفتن منع وارد شده والله اعلم سوال در میان عورات

مشهور است که آتش در میان دو کس برند که موجب نزاع و دشمنی شود این از روی حدیث است

فقط جواب اصلش معلوم نیست والله اعلم سوال شخصی اعانت دیگر حجاج و زوار چنان میکند که از زاد

برای حج و زیارت میسر شوند و کوشش در کارسازی و انجاح حاجات سادات و مومنین مینماید اجر و ثواب

از حاج و زوار یابد جواب هر گاه حج بر ذمه آنکس واجب نباشد یا واجب باشد لکن او در رفتن عذری شرعی داشته

اعانت حجاج و زوار درین صورت بلا عذر رفتن او باعث اجر و ثواب عظیم است والله اعلم سوال در مرثیه

سید الشهدا سوای تحریر [illegible] هم درست است یا نه جواب رفع و خفض در صورت مستلزم غنا نیست والله اعلم سوال

لعن عبد القادر جیلانی ضروری در مذهب شیعه است یا نه و بعضی از اولاد این بزرگ که تازه شیعه شده اند میگویند

بنا بر تقیه بدنامی در اقوام یا در غیر محل تقیه بملاحظه سیادت او بر والد خود او را لعن نمیکنیم پس قول آنها معقول و معذور

مقبول هست یا نه جواب بعد از آنکه انکار مستحق لعن بر او انکار ضروری [illegible] حاصل شود هر گاه جاهل بحث نباشد

مقراض

لعن کردن

وتفصیل

وتفصیل احوال و اقوال او را دریافته باشد و از ترک اجتهاد بلعن [illegible] میتوان گفت هر کار افراد [illegible]

لعن داشته باشد و عذر سیادت تا موجب است چه اولاد سیادت او ثابت نمیشود بلکه در کتاب عمدة الطالب که

مصنفش مخالف مذهب است نفی او کرده و بر تقدیر ثبوت سیادت هر گاه [illegible] او معلوم شد دیگر سیادت

بچه کار آید سوال اگر مرد یا زن مشهور بسیادت گیلانی از اولاد عبد القادر جیلانی که در ابتدا مشهور بتسنن باشند بعد

چندی از آن مذهب عدول کرده خود را شیعه ظاهر نمایند و اکثر اعمال و عبادات بطریق امامیه بجا آورند گاهی تقیه

عبادات بطور سنیان هم مینمایند لکن در لعن عبد القادر مذکور چه را اخفاء و ظاهرا و باطنا مسامحت میکنند

و متمایل میباشند بعد چندی صاحب اولاد میشوند هر گاه اولاد قریب بلوغ و تمیز رسیده با آنها را اصلا

بمذهب تسنن نمایند خصوص دختران خود را با این حال اگر فی الحقیقه شیعه مذهب خواهند در حق عقد با شیعه

حلال واقع خواهند بود در اتحاد مذهب طرفین عقد و [illegible] خواهد داد که او و تعلیم مذهب اهل سنت مینمایند آیا این

شیعه توان گفت یا سنی و چنین اشخاص [illegible] و لعن خواهند [illegible] و اعمال و عبادات ایشان که بطریق فرقه

بجا می آرند مقبول است و خاتمه آنها بخیر است یا نه بینوا توجروا جواب اعتماد بر تشیع و حسن اعتقاد چنین کس حاصل

نمیشود بلکه ظاهر قراین دلالت بر فساد عقیده شان میکند لکن اگر حسن اعتقاد و انقیاد شان بمذهب حق بثبوت رسید

معلوم گردد که این مساهلات در دین محض اغراض فاسده دنیویست که [illegible] بودن شان که خوف [illegible] نیست لیکن

احتمال صحت ایمان دارد لکن گناه ایشان عظیم است که بسبب اضلال و تضلیل [illegible] ایشان [illegible] اگر اراده

براه راست نیارند مقبول نخواهد شد و بر تقدیر اول آغاز و انجام ایشان هر دو خراب است و بر تقدیر ثانی احتمال [illegible]

نجات خواهد داد ... که انکار ضروری دین یا مذهب از ایشان بوقوع نیاید والله تعلیم سوال ارشاد شود که حدیث لعن الله
علی داخل النسب ولعنة الله علی خارج النسب حدیث صحیح است یا ضعیف و در صورت صحت کسیکه پدرش یا خودش شریف
از جانب مادر سیادت [illegible] شده باشد و خود را سید گوید آیا داخل مصداق حدیث مذکور خواهد بود یا نه و چنین کس مستحق خمس است
یا نه و بنی فاطمه و علویه و بنی هاشم هم مستحق خمس اند یا بنی فاطمه فقط جواب بخاطر نیست که باین عبارت حدیثی وارد شده باشد
لیکن چون لعنت بر کذب وارد است و چنین کسی کاذب است مورد لعن خواهد بود و از طرف مادر بقول بعضی نسبت
سیادت باین کس میتوان بخشید لیکن خالی از اشکال نیست بلکه ظاهر آنست که چنین کس محکوم بسیادت نیست و مستحق زکوة
و خمس و استحقاق خمس اختصاص بفاطمیین ندارد بلکه سایر بنی هاشم در این استحقاق شریک اند والله تعلیم سوال اگر کسی گناه کبیره
بعد اخری توبه از فحش نموده باشد و بعد از آن اصرار بران نماید تدارک آن ... دیگر کبایر توبه نماید یا کفاره هم دارد
عذاب فحش و دشنام چه قدر است مثل غیبت کننده یا از آیات شارب خمر و غیره جواب در گنهکار بودن چنین کس اشتباه
نیست و تعیین کمیت عذاب خالی از اشکال نیست و توبه برای چنین گناه کافی است کفاره ندارد و لکن توبه شکستن عذابش
بیشتر است باید توبه صادقه بجا آورد که باز عود نماید والله تعلیم سوال یوم عاشورا تا اخیر در زیارت
جناب سید الشهدا از زوال آفتاب نمودن درست است یا نه جواب خواندن زیارت آنحضرت ع که در روایت علقمه است اول
روز بهتر است سوال از پیش والله تعلیم سوال یوم عاشورا بعد طلوع آفتاب قبل از دفن تعزیه تقدیم زیارت کردن
افضل است یا نه جواب اول روز زیارت کردن افضل است و دفن تعزیه بعد زیارت هم میتوان کرد والله تعلیم
سوال در ایام تعزیت امام خصوصا در شب عاشورا در باب ترک تهیه اغذیه لطیف مثل گوشت و پلاو و غیره

احکام

اختیار کردن اطعمه غیر معتاد مثل نان جو یا بقل و دال و غیره بی روغن از روی حدیث آنچه پیش جناب ثابت
و متحقق باشد ارشاد فرمایند جواب اگر ترک لذات نماید بهتر است سوال بموجب ... آب و طعام دادن ثواب
دارد یا نه جواب تصریحی در این باب بنظر نرسیده والله تعلیم سوال معروض است که در باب معاش از انصار بکدام وجه
توسل جایز است و در اخذ جوایز ظلمه مادام که علم بمغصوب بودن آن جایزه حاصل نباشد تصریح بجواز واقع شده
لاکن اگر خدمت تحصیل خراج ملک شان بر مشاهره معینه بکیرد هم جایز خواهد بود یا نه و خدمت منشی ایشان را
چه حکم است و آنچه از بعض احادیث کفاره این خدمات ادای حقوق الاخوان معلوم میشود حالش چیست و گرفتن خدمت تجویز
مقدمات در صورتیکه بهمه وجوه بر رای ... گذارند هم صورت جواز دارد یا نه ... در حالیکه قلت ... اکثر عمال
حالش پریشان ساخته باشند و بالفرض اگر تجویز مقدمات منصب فقیه جامع الشرایط بوده باشد در شهر و بلده
بودن فقیه کذائی متعذر و خدشه دیگر اینکه اگر تفضل او تعالی شانه شامل فرقه ناجیه امامیه شود و تصرف مجتهدی
از مجتهدان دام ظلهم العالی بر بعضی بلاد شود و احکام قضا و افتا مقید بقیود مذکوره باشد چه چاره خواهد بود و در عهد
عهد جناب امیر کبیر علیه الصلوة والسلام من الله الکبیر جمیع حکام بلاد و فقهاء جامع الشرایط نبوده اند چنانچه از
مکاتیب اعجاز اسالیب آنحضرت ع که در نهج البلاغه مذکور است ... بخوبی معلوم میتوان شد و معلوم نیست که زیاد
ابن ابیه با وجود شقاوت کذائی بچطور بمنصب عاملی از طرف آنجناب منصوب شده بود توقع که جمیع جهات سوال و جواب
معروض الملحوظ فرموده جواب منقح ارشاد شود جواب وجهیکه مشتمل بر اعانت علی الحرام نباشد جایز است و اخذ
مشاهره بر مجرد تحصیل خراج هرگاه مشتمل بر ظلم و تعدی و خلاف اقرار نباشد ظاهرا جایز خواهد بود و خدمت انشار

اگر مجتهدی را امور مجملہ مثل تحریر احکام میشود کہ کفارہ عمل سلطان قضا حوایج اخوان است پس ظاہر امر اولی آن
است کہ اعمال مباحہ را از طرف حکام جور متحمل شدن کردہ است و احتراز ان حتی الامکان اہم لکن ہر گاہ
التزام اعانت و رعایت اہل ایمان و زینت اینکس مصمم باشد رافع آن کراہت یا موجب خفت آن خواہد
و فصل خصومات اگر بایقاع مصالحہ و یا انفاذ احکام اجماعیہ پس باب الحل للعمل آن ظاہر اجازہ خواہد بود
و در مسایل خلافیہ تقلید مجتہد حی جامع الشرایط لازم است و شخصی کہ صلاح و دیانت و فقہ کا و فطانت او نزد
حاکم شرع ثابت باشد اجازت و نیابت او عند الضرورۃ و الحاجۃ انفاذ احکام میتواند کرد و ہذا او ان کان ظاہر
عبائر کثیر من الاصحاب دالۃ علی التضییق فی ہذا الباب لکنہ اشبہ بالحق علی التحقیق و آنچہ در عہد کرامت مہد حضرت
امیر المومنین صلوات اللہ علیہ و آلہ اجمعین بظہور پیوستہ محمول بر تقیہ است چہ بیعت کنندگان التزام عمل علی
سیرۃ المشایخ را شرط کردہ بودند و آنحضرت از مخالفت صریحہ شان متمکن نبودند کما یا دی ینداروا عمر او
عند المنع من صلوۃ التراویح و یا ضرورت و اضطرار داعی بر آن گردیدہ و لا حجۃ فیما صدر عنہ بالتقیۃ او الاضطرار
و لا یبعد ان یکون الحکم کذلک علی تقدیر الضرورۃ و الاضطرار و لو فی ہذہ الاعصار لاسیما بالائمۃ الا برار
و لکن تشخیص ملاحظہ منوط برای المجتہد الجامع للشرایط علی حسب الحکم و المصالح و اللہ العالم **سوال** اگر در
مجالس بسبب کثرت ناس کفش شخصی گم شود و بجایش کفش دیگر افتادہ یابد و در گرفتن کفش مطروحہ مذکور بہتان انکسیر
متصور شود در صورت چہ کند کہ بنظر دقیق صورت ابتلا است افتوا آثار بوا **جواب** اگر معلوم شود کہ این نعل باقی ماندہ
مال سارق است از روی مقاصہ متصرف بر آن میتوان شد و اگر معلوم نشود پس ظاہر الحکم لقطہ بر آن جاری خواہد شد و احتراز

هتک

از بلدہ امروہہ

۷۵

ہتک و خفت است استعارہ از غیر منصوص است فتدبر **سوال** حلول جن و شیاطین در ابدان انسانی در بدن ما
حقیقتی دارد یا نہ و آنچہ در شرح مواقف مذکور است کہ جن نزد متکلمین اجسام متشکل باشکال مختلفہ و قدرت علی
ان تتولج فی بواطن الحیوانات و تنفذ فی منافذہا الضیقۃ نفوذ الہواء المستنشق ہمہ اختلفوا فی اختلافہا بالنوع
مع الاتفاق علی انحصار اصناف المکلفین کالملائکۃ و الانس و الجن و ایضا فی آخر البحث و قال قوم ہی النفوس الناطقۃ المفارقۃ
فالخیرۃ من المفارقۃ علی الابدان تتعلق بالخیرۃ من المفارقۃ لہا نوع من التعلق و تعاونہا علی الخیر و السداد و ہم جن
و الشریرۃ منہا تتعلق بالشریرۃ و تعاونہا علی الشر و الفساد و ہم الشیاطین لہیس علمای ابرار رضوان اللہ علیہم اجمعین بر
ہمچنین اقوال قایل شدہ اند یا نہ و بر فرض حقیقت داشتن حلول اگر این عارضہ خدا نکردہ بکسی عارض شود علاج آن
باید کرد و آنچہ بعض اعمال از قسم فتایل و عزایم و حاضرات از شیخ عبد القادر جیلانی و دیگر کسی سبقت از دیگران رفتہ بود
و از اینجاست کہ او در میان این فرقہ ملقب بشیخ الجن و الانس است و عوام ناس آن را سریع التاثیر قرار دادہ
اند و در بعض جاہا مشاہدہ ہم شدہ صورتش بحیثیت مفصلا ارشاد فرمایند **جواب** تسلط جن و شیاطین بر غیر
معصومین لاسیما الشعراء من الناس محل شک و التباس نیست اما حلول و نفوذ آنہا در اجسام بشر
پس محل کلام است و محل الکلام فی استعاذہ بعوذہ یا کلمات مأثورہ و آیات قرآنیہ بجا و مستحسن اما استنفاع
باعمال مبدعہ مبدعین پس از قسم علاج بالمثل است و از قبیل دفع فاسد بالفاسد اما دفع جن بقتایل و
عزایم شیخ الجن فلا یجدی نفعا چہ شیخ الجن افحش است از تسلط کو جنات ابدال او عصمنا اللہ و سایر المومنین
من شر و شر شیاطین الانس و الجن اجمعین **سوال** در بارہ ہندہ زن یزید علیہ اللعنۃ و العذاب کہ در کتب معتبرہ وارد است

سلطانی

که روز ورود اهل بیت جناب سید الشهدا امام حسین ع در شهر شام و میانه خرابه فرود آمدن شان و آگاه
یافتن هند مسطوره بر اینجا و بنا بر دیدن اسیران آمدن و بر سر کرسی زرنگار نشستن و تفتیش حالات اسیرا
کردن و پرسش جناب زینب و کلثوم کردن از خبر شهادت جناب امام حسین ع آگاهی یافتن و هم مصیبت ایشان را
مشاهده نمودن و باز بصبر و تحمل برخاستن و بجای خود برگشتن و از اینجا آمرزش هند مذکوره منصوص است یا نه
اگر از ائمه ع در این خصوص حدیثی آمده باشد ثبت نمایند جواب حدیث صحیح صریح در این ماده بنظر نرسیده و نیک باید
دانستن او و داخل در اعتقادیات ضروریه نیست پس توقف در باب او اولی و احسن خلاصه اگر بنابر طمع دنیای
دنی صحبت یزید را اختیار کرده باشد و از راه نخوت و تکبر که شیوه ظلمه است با اهل بیت رسالت ع راضی بوده البته گنهکار
خواهد بود و اگر بسبب خوف و تقیه از خلیفه جور بعض امور ناشایسته از او صادر شده باشد معذور خواهد بود والله اعلم
بحقیقة الحال و در آخر ماه رمضان سنه [illegible] هجری سوال هند زن ابو سفیان و مادر معویه در روز جنگ احد جگر جناب حضرت حمزه
عم جناب رسول الله خورده بود لهذا او را جگر خواره میگویند و حضرت امام جعفر صادق ع بعد هر نماز فریضه در
دعا لعن بر او میفرمودند و آن دعا اینست اللهم العن ابابکر و عمر و عثمان و معویه و عایشه و حفصه و ام الحکم
نام خواهر معویه است و هند که زوجه یزید پلید بود از بعض روایات محبت او از خاندان اهل بیت رسالت ع
ظاهر میشود چنانچه در روایتی وارد شده که هرگاه سر مطهر جناب سید الشهدا را نزد یزید پلید آوردند هند بیتابانه جادر
را ور بوده از خانه خود در مجلس عام یزید بیرون آمد و او را بر ظلم و عدوان او ملامت کرده و ماتم آنحضرت را برپا داشت
و بعید نیست که هند مذکور بدون اختیار در دست آن نابکار گرفتار شده باشد و قدرت رهائی از دست او نیافته باشد

سوال سلطانی دیگر از [illegible] هند مادر معویه و هند [illegible] یزید و ام الحکم

بهر حال اگر محبت را قطع داشته وسیله مغفرت او خواهد بود زیاده از این احوال او در کتب حدیث مفصلا بنظر نرسیده
آمد والله اعلم سوال حنیفه بلا رضا مندی پدر رشته مذهب همراه شوهر شیعه مذهب خود اختیار کرده بود و پدرش
بسیار ناراض است و الحال که شوهرش کور مرده میخواهد که بزیارت عتبات عالیات بمعیت یکی شخص معتمد
برود در صورت از حنیفه پدر که هرگز اجازت نخواهد داد استجازت ضرورت است یا نه و اگر ضرورت است
است را حله بعد چند منزل که نزدیک پدر خود رسیدن نداد [illegible] کند و چگونه اجازت از پدر حاصل
سازد جواب احوط آنست که بدون اجازت پدر بزیارت نرود والله اعلم سوال شما حاکم وقت خواه از اهل اسلام
بر شهری تاخت آورد و افواج او اسباب اهل شهر را خواه مومن باشند خواه سنی و کافر بتاراج غارت نموده برند
و به شهر دیگر رفته بفروشند خلق الله مشهور کنند که این اسباب با این کیفیت غارت فلان شهر است خریدنش
درست است یا نه جواب هرگاه علم بهم رسد با ینکه این شی خاص مغصوب است از مال خریدن آن جایز نیست و الا فلا والله اعلم
سوال مثلا زید بالذات سید و شیعه بود و بمقتضای وقت از مسکن خود برآمده بود باشش در قریه هنود ان قرار گرفته
از راه تقیه جمله طریق آنها اختیار کرد و پس از یک پدر ابنای او و پسرانش را که فاصله چهار پنج پشت خواه زیاده از این
بگذشت و بر آنها ثابت نیست که پدر ما سید از اهل اسلام بود بلکه خود را از هنود میدانند و جمله طریق شان
بلا اشتباه از هنود است و زنار هم در گردن دارند پس درین صورت شرعا آنها را از سادات بنی فاطمه باید شمرد
یا نه جواب در صورت کفر شرف نسبی بکار نمی آید سوال اگر در ایام قحط خبز بجز در بیع آن صحیح است یا نه یا اینکه
عند الضرورت خبز را قیمتی کرده است مثلا چهار آنه یا هشت آنه را میفروشد بیع آن درست است یا نه جواب

هر دو امر مانع ندارد سوال شخصی اردو به بنا بر خرید اشیا ربد هند و ازو گویند که فی روپیه اچار آثار بخرم
از تمیز مخیر پس او خرید نمیمه بیارد و بگوید که فی روپیه اچار آثار خریده ام چون او را وزن کند از خریده آثار یا نیم آثار
از فی روپیه کم شود پس کمی از آورنده آن شئی میباید یا نه جواب شخصی که آدمی را بنا بر خرید فرستاده مطالبه
از آورنده میکند و آورنده رجوع به بایع میکند هرگاه کمی از بایع متحقق باشد والله اعلم مسایل قصه اول استفسار
اول سوال در تفسیر خلاصة المنهج در سوره ممتحنه بمطالعه در آمد که حاطب بن ابی بلتعه مسطور است که در سال ششم از هجرت
که بعد از دو سال بعد از مراجعت حضرت رسالت صلعم الطریق اخفا عزیمت مکه داشت ساره کنیز عمرو بن صیفی بن هشام
در مکه مغنیه و نایحه بود از مکه بمدینه آمد رسول صلعم از او استفسار کرد که بجهة اسلام آوردن باینجانب آمده گفت نه فرمود
که بجهة مهاجرت آمده گفت نه بلکه آمده ام بامر الطعام و لباس و هدیه باز رجوع کنم رسول صلعم فرمود که از اهل
طعام نطلبیدی گفت بعد از واقعه بدر کسی از نوحه من توجه نکرده و صله نداده رسول صلعم فرزندان عبد المطلب را گفت
در باب وی پس ایشان وی را جامه و دینار زاد و راحله دادند پس نزد وی حاطب بن ابی بلتعه آمد و از وی طلبید او
نامه نوشت باهل مکه بمضمون که این نامه ایست از حاطب ابن ابی بلتعه بسوی اهل مکه بدانید که رسول خدا صلعم قصد شما دارد پس سلاح را
بر جمع کنید و آماده قتال باشید نامه را بوی داد و ده دینار بروایتی ده درم باو عطا کرد و بردی در وی پوشانید
و گفت این نامه را باهل مکه رسان ساره نامه را بستد و در میان موی گیسو پنهان کرد و روی بمکه نهاد جبرئیل حضرت
رسول صلعم را ازین قضیه خبر داد آنحضرت امیر المومنین علی را با طلحه و زبیر و عمار و مقداد و عثمان و عمر را امر کرد که از راه
متوجه شوید در روضه خاخ زنی را بیابید نامه داشته باشد تا باهل مکه رساند آن نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد از

قصدما

قصدما بآن جانب است آن را بستانید و بیارید ایشان حسب الامر عمل نمود سوار شده بآن موضع رفتند و آن زن را
آنجا یافتند و از وی طلب نامه کردند و او انکار کرد پس او و متاع او را تجسس کردند نیافتند پس قصد رجوع کردند امیر المومنین علیه السلام
فرمودند که بخدا سوگند که هرگز پیغمبر خدا دروغ نگفته و آنچه فرموده باخبار جبرئیل ع بوده پس شمشیر از غلاف کشید
نزد وی رفت و گفت مرا امیر تا بخدا سوگند که اگر نامه ندهی گردنت بزنم زن ترسید و گفت زنهار یا ابن ابی طالب روی
بگردان تا من نامه را بتو دهم پس روی خود بگردانید نامه را از آنجا بیرون آورده بآنحضرت داد حضرت آن نامه را
برده و در ولیکن روز فتح مکه همه کس را امان داد الا چهار زن که ساره از ایشان بود القصه رسول صلعم بر منبر رفت
خطبه بخواند و گفت یکی از شما نامه باهل مکه نوشته تا ایشان را از قصد ما آگاه کند اگر برخیزد و بآن معترف شود خوب و الا
الا او را رسوا کنیم دو نوبت اعاده فرمود کسی جواب نداد نوبت سیوم حاطب برخاست و گفت یا رسول الله منم صاحب نامه
و خدای دانا است که بعد از اسلام نفاق نورزیده ام و از دین اسلام برنگشته ام و مراد از آنجا قبیله و عشیره نیست تا
حمایت من کنند بلکه اینجا غریب افتاده ام خواستم تا لاخطا آن کرده رعایت من کنند و خاطر جوئی اهل من نمایند که
آنجا رو یتیم دا گرته من از روی یقین میدانم که غضب خدا بر ایشان نازل خواهد شد و این نامه فایده بر ایشان نخواهد داد و
پیغمبر خدا صلعم تصدیق او نمود عذر او را قبول فرمود و عمر خطاب برخاست و گفت یا رسول الله بفرما تا گردن این منافق
بزنم رسول فرمود او از اهل بدر است و خدا تعالی بدریان را وعده مغفرت داده و ایشان را بخطاب مستطاب
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم نوازش فرموده امید هست که باب مغفرت نامه سیاه او را بشوید انتهی کلامه عظم
پس بنا برین روایت حال اصحاب ثلثه و اخراج ایشان چه باشد جواب اصل این روایت در کتب اهل سنت موجود است و صاحب خلاصه

این روایت را مسند بکتب شیعه کرده است از کجا که از اهل سنت نقل کرده باشد و اگر قطع نظر ازاین نموده شود پس
نیست این روایت مگر از جمله اخبار احاد و معارض دلایل قطعیه نمیتواند شد و بر تقدیر تنزل اخبار ظاهر این روایت نظر فرقه
اباحیه دلالت میکند بر اینکه حکیم علی الاطلاق اطلاق عنان باد ریان نموده که هر چه خواسته باشند بکنند در کفر
و زندقه که باشند بعمل آرند پس این چنین روایات که دلالت بر اغرا القبیح دارد فریقین باید ماول دانند
و عموم آنرا مخصص سازند چنانچه مشهور است ما من عام وقد خص عجب است از صاحب تحفه که عموم بعض اخبار
احاد را مناط طعن و مدار تشنیع دانسته بکلمات زخرفه مشغول گشته حیث قال هفوه یازدهم آنکه گویند
حق تعالی کرام کاتبین را در مدت سه روز از قتل عمر قلم را از جمیع خلایق بر دارند و هیچ گناه بر کسی نمینویسند رواه علی
بن مظاهر الواسطی عن احمد بن اسحق القمی عن العسکری عن النبی صلی الله علیه وسلم فیما حکاه عن ربه عزوجل و این روایت صریح افترا
و کذب است زیرا که مخالف اصول شریعت است و مکذب متواترات بالنسبة آنکه اگر فرض کنیم که شخصی در اول ربیع قتل عمر بحد بلوغ
رسیده و در این سه روز بت پرستی و با خواهر و مادر خود زنا کرد و بسبب علی را بطریق وظیفه آغاز نمود و همچنین شرب
خمر و لواطه و قتل و جمیع کبایر را ارتکاب نمود و در آخر روز سیم بمیرد باید که بغیر حساب بهشت رود و آید و بطلانه لایخفی علی احد
من اهل الدین والعقل انتهی اگر یکی از شیعیان در مقابل کلام این سرکرده سنیان بگوید که ظاهر روایت جابر مخالف
اصول شریعت است و مکذب متواترات چه اگر فرض کنیم که یکی از حضرات خلفای ثلثه و نظایر شان از روز بدر تا انتها
عمر بت پرستی و با خواهر و مادر خود زنا میکرد و کلمات سوء ادب نسبت بجناب رسالتمآب العیاذ بالله بطریق وظیفه
آغاز مینمود و همچنین شرب خمر و لواطه و قتل و جمیع کبایر را ارتکاب مینمود و در نماز میمرد بایستی بمفاد اعملوا ما شئتم

۷۸

در حال طاعت میمیرد بغیر حساب با عمال بهشت میشد و بطلانه لایخفی علی احد من اهل الدین والعقل انتهی چه جواب داد
فما هو جوابهم فهو جوابنا باز رجوع میکنیم بطرف اصل مطلب و میگوییم که احادیث بسیار در اخبار بشمار در آمده اند
فریقین واقع است که بعموم ها دلالت بر تحقق مغفرت و حتم دخول جنت با وفی عملی از اعمال خیر میکنند و متتبع کسی که از فریقین
آنرا بر عموم آن نمیگذارد بلکه برای آن مخصصات و شرایط قرار میدهند چه نظر بر هیچ حدیثی بانفراده نمیباید
نظر بمجموع ادله و احادیث میباید چه میان احادیث عام است و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین تا وقتیکه همه
آنرا پیش نظر ندارند چگونه بمطلوب شارع وا می توانند رسید اخرج ابو داود و النسائی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول یعجب ربک من راعی غنم فی راس شظیة للجبل یؤذن بالصلوة ویصلی فیقول الله عزوجل انظروا الی عبدی هذا
یؤذن و یقیم الصلوة یخاف منی فقد غفرت لعبدی و ادخلته الجنة و این حدیث چنانچه می بینی دلالت صریحه دارد
بر اینکه اذان و نماز گذاردن باعث مغفرت و دخول جنت است کائنا ما کان پس لازم می آید که اگر چه ذنوب ثقلین
را بجا آرد بموجب حدیث مذکور مصداق غفرت لعبدی و ادخلته الجنة بوده باشد و صیغه ماضی در چنین مقام دلالت
بر وقوع حتمی مغفرت و دخول جنت دارد کما قالوه فی قوله صلعم فی اهل بدر فقد غفرت لکم و فی جامع الاصول انقلا
عن صحیح مسلم فی حدیث انه قال النبی صلعم یا ابا هریرة و اعطانی نعلیه فقال اذهب بنعلی هاتین فمن لقیک من وراء هذا
الحایط یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه فبشره بالجنة فکان اول من لقیت عمر فقال ما هاتان النعلان
یا ابا هریرة قلت هاتان نعلا رسول الله صلعم بعثنی بهما من لقیت یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشرته
بالجنة فضرب عمر بین ثدیی فخررت لاستی فقال ارجع یا ابا هریرة فرجعت الی رسول الله صلعم فاجهشت بالبکاء و رکبنی عمر

عمر فاذا ابو علی اثره فقال رسول الله ما لک یا ابا هریرة قلت لقیت عمر فاخبرته بالذی بعثتنی به فضرب بین ثدیی
ضربة خررت لاستی الی آخر الحدیث پس بنا بر عموم روایت لازم می آید که کافه خلق که متفوه بکلمه توحید شوند از
اهل جنت باشند خواه بدریین باشند خواه غیر شان پس وجه تخصیص مغفوریت باهل بدر چه باشد خلاصه آنکه مغفرت
محدودین و نجات شان مشروطست بایمان و حسن خاتمه و چون تحقق این هر دو امر در اصحاب ثلثه ممنوع است روایت
مذکوره نفعی بحال شان نخواهد بخشید و صاحب تیسیر الاصول فی الفصل الثانی من کتاب الجهاد عن ابی النظر قال
قال النبی صلعم لشهداء احد فقال هولاء اشهد علیهم فقال ابوبکر الستنا اخوانهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا وجاهدنا
کما جاهدوا فقال صلعم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم بکی ثم قال و انا لکائنون بعدک و این روایت
را صاحب جامع الاصول نیز از موطا آورده و هرگاه جناب رسالت مآب در حق شیخ بکری بدری چنین کلمه
فرموده و چنین خطا متکلم شده باشند دیگر افتخار برای اهل بدر بر روایت مذکوره چه گنجایش دارد و شیخ عبد الحق
در جذب القلوب ترجمه بعض روایات احد چنین نوشته و بعد آن بجای دیگر بر شهدای احد با ستاده فرمود
اصحاب من اند که روز قیامت بر ایشان گواهی دهم ابوبکر صدیق گفت که یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما نه
توایم فرمود بلی شما اصحاب منید و لاکن نمیدانم که شما بعد از من چه کنید ایشان خود بسلامت از دار دنیا رفتند و از اینجا
ظاهر حدیث حاطب بر مذهب هیچ یک از فرق اسلامیه منطبق نمیشود اهل سنت نیز با وصف افتخار شان [illegible]
که آنرا حجت قطعیه مغفرت اهل بدر می پندارند در تفسیر و بیان مضامین آن دست و پا مثل ناقه عشوا زده کلمات مضطربه
نوشته اند که در حقیقت نفعی بحال شان نمی بخشد قال الطیبی فی شرح المشکوة قوله قد غفرت لکم مراد فی الآخرة و اما

فی الدنیا

فی الدنیا فلو توجه علی احد منهم حد او غیره اقیم علیه و اقام رسول الله صلی الله علیه و آله علی مسطح حد القذف و کان
بدریا انتهی از اینجا معلوم شد که اعمال ما شاء تم بر جمیع وجوه باقی است چه اگر مراد آن می بود که جمیع اعمال شان
مستحق مواخذه نخواهد بود و از جانب جناب باری مواخذه و شکایت نخواهد بود چگونه بر اعمال قبیحه حد و
تعزیر از جانب شرع گرفتار میشدند و تحمیل عموم قد غفرت لکم بر تقدیر فرض شمول آن امور مستقبله را بر عموم خود
نماند و اهل سنت را ضرورت تخصیص آخرت بهم رسید پس کاه معنی ظاهر این کلام باجماع اهل اسلام مراد نباشد و بلکه
و نوبت تخصیص و صرف ظاهر رسیده چون باب تقدیر و تاویل وسیع است اگر شیعیان نیز تخصیص آن بصورت
حسن خاتمه نمایند گنجایش خواهد داشت که تخصیص اول از تخصیص اولی نیست ثم قال و فعل حاطب کان کبیرة قطعا الا
[illegible] ابداء النبی صلی الله علیه و آله لقوله ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله انتهی مخفی نماند که کلام
ابن حاطب الآمیل صریح است و اینکه فعل حاطب کبیره بود پس احتمال رفع قلم از اهل بدر از میان بدر رفت و عصیان
ثابت گشت با مغفرت گناهان شان [illegible] لا نسلم که غفرت لکم دلالت بر مغفرت اعمال مستقبله دارد چه آن
صیغه ماضی است و ما حقیقت [illegible] زمان گذشته پس حمل آن بر آینده خلاف حقیقت خواهد بود و لابد للعصر [illegible] الکلام
عن الظاهر من دلیل ظاهر و لو سلم عن ذلک فنقول ظاهر مغفرت [illegible] شامل مغفرت دنیا و آخرت است
انتفای آن در دنیا کبشهادت تسامع متحقق گشت باید مغفرت آخرت هم چنان الذین یوذون الآیة محمول بر
قول او تعالی لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة پس همان دلیل که شارح عصیان شان در دار دنیا اثبات رسانیده
مغفرت اخرویه شان نیز منتفی خواهد شد لان قوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة صریح فی طردهم و لعنهم الله فی الدنیا

والآخرة سوا فلا وجه للحكم بالمغفرة الاخروية ولعله انما ترك عجز الآية لعجزه عن جواب عجز او دستر اعتمادا منه
على ما يريد الحديث ودر این مقام تعجب است که شارح شرح فقره اعملوا ما شئتم بالکلیه اعراض نموده واز بیان حقیقت حال
چشم پوشی کرده حال آنکه فقره مذکوره محل اشکال و محل قیل و قال است قال العسقلانی وقد استشکل قوله اعملوا
ما شئتم فان ظاهره انه للاباحة وهو خلاف عقد الشرع واجیب بانه اخبار عن الماضی ای کل عمل کان لکم
فهو مغفور قال ویؤیده انه لو کان لما یستقبلونه من العمل لم یقع بلفظ الماضی ولقال فساغفره لکم وتعقب بانه
لو کان للماضی لما حسن الاستدلال به فی قصة حاطب الی آخره وقیل ان صیغة الامر فی قوله اعملوا للتشریف والتکریم والمراد
عدم المؤاخذة بما یصدر منهم بعد ذلک وانهم خصوا بذلک لما حصل لهم من الحالة العظیمة التی اقتضت مغفرة
ذنوبهم السابقة وتأهلوا لان یغفر الله لهم الذنوب اللاحقة ان وقعت ای کل ما عملتموه بعد هذه الواقعة من ای عمل کان
فهو مغفور وقیل هی بشارة بعدم وقوع الذنوب منهم وفیه نظر ظاهر لما سیاتی فی قصة قدامة بن مظعون حین شرب الخمر
فی ایام عمر فحده عمر فهاجر بسبب ذلک فرای عمر فی المنام من یأمره بمصالحته وکان قدامة بدریا قال والذی یفهم من سیاق
القصة الاحتمال الثانی قال واتفقوا على ان البشارة المذکورة فیما یتعلق باحکام الآخرة لا باحکام الدنیا من
اقامة الحدود وغیرها انتهی [illegible] باز در حضرات اهل سنت [illegible] باید دید استدلال ایشان بر نجات
بدریین بوصف تطرق چندین احتمالات در لفظ حدیث بنظر انصاف باید سنجید احتمال اول که بقول
ابن حجر [illegible] کما یظهر من [illegible] فی موضع [illegible]
بدریین [illegible] استقبال از آن [illegible] تقدیر مطلقا استفاده نمیشود [illegible] قول ابن حجر [illegible] استدلال [illegible]

الکار

۸۰

بر نجات اهل بدر هرگز نمیتوان نمود و احتمال ثالث راجح است بسوی اینکه حقیقت حال هرگاه که بعلم خود دانست که
اهل بدر گناه نخواهند کرد فرمود اعملوا ما شئتم لانهم لا یعملون الا ما زکی وطاب وبطلان هذا الاحتمال
ظاهر بما ذکره الشارح فی نقض هذا المقال فعاد الاشکال و احتمال دوم که مصدر است بقوله قوله اعملوا التشریف
اگر مراد از آن محض تکریم است که مؤاخذه ذنوب ایشان را نمی باشد باز نفعی بحال ایشان عاید نمیشود و اگر مراد
از آن اینست که تکریم ایشان دال بر ترک مؤاخذه است یعنی ای عمل کان کما یدل علیه صریح کلامه فی بیان
مرامه پس این خود در معنی اباحت است زیرا که هرگاه حق تعالی بر جمیع افعال قبیحه که از ایشان صادر شود
خواه نسیانا باشد و خواه عمدا خواه عمل جوارح باشد خواه اعمال قلبیه مؤاخذه نماید دیگر در اباحت کدام فرق
باقی ماند پس لازم می آید که جمیع محرمات نسبت باهل بدر ماذون فیه باشد حتی کفر و شرک شان محل مؤاخذه نباشد
ویلزم علی ذلک ترک المؤاخذة علی النفاق فان عمر بن الخطاب لما قال للنبی صلعم اضرب عنق هذا المنافق
قال النبی صلعم لعل الله اطلع الخ و لعل را در نجات [illegible] تحقیق و اثبات اند پس بنابر این ظاهر این کلام
دلالت خواهد داشت بر ترک مؤاخذه علی النفاق الذی هو اشد من الکفر ولا یعتقده الا کافر او منافق
و نیز این کلام اگر بر عموم خود باقی باشد مؤاخذه دنیا و آخرت باید از ایشان ساقط شود و هو مخالف
للاجماع الذی صرح به الشارح و اگر بر عموم خود باقی نباشد لایق استدلال در محل نزاع نخواهد بود و هرگاه
احتمال تخصیص متطرق شد پس اینها را میرسد که این را مخصوص بتابعین غیر مرضیین سازند و اکثر
حدیثا غیر مرضیین سازند و تذکره [illegible] روی البخاری باسناده عن ابی هریرة قال سمعت النبی صلعم قال ان

عبد اصاب ذنبا او ربما قال اذنب ذنبا فقال رب اذنبت و ربما قال اصبت ذنبا فاغفره لی فقال ربه اعلم

عبدی ان له ربا یغفر الذنب و یاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم اصاب ذنبا قال رب اذنبت

او اصبت اخر فاغفر فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و یاخذ به غفرت لعبدی ثم اذنب ثالثا

تطیل شارح قدر ما ناسب این حدیث مروی فی شان اهل البدر نیست اگر این حدیث دلالت بر مغفرت مطلقه

اخروی دارد این روایت با وصف چندین توبه شکنیهای بندکان دلالت مطلقه بر مغفرت

خواهد داشت لا یقول به عاقل و کذلک قال العسقلانی فی نفسه او نا قلا عن النووی قوله اعمل ما شئت معناه ما دمت

تذنب فتتوب غفرت لک یسیر کاه در اینجا مغفرت علی الاطلاق مراد نباشد بلکه مشروط بتوبه باشد در حدیث

اهل بدر هم چنین خواهد بود که گفته اند یک بام و دو هوا نداردو هر گاه این را دانستی پس اکثر بر تقدیر تسلیم این روایت

معنی اخر برای ان محتمل است که بر آن احتمال استدلال اهل سنت یکسر ساقط میکردد و آن اینست که اعمال شایسته

شما ای اهل بدر بخشیده شد بسبب محاهداتیکه در غزوه بدر بعمل آوردید و بدین سبب پروردکار رحیم از

کناهان گذشته شما در گذشت فاعملوا ما شئتم من الان من اعمال الخیر یعنی فکر آینده باید نشود که بعد ها

از عذاب الهی بازخود را گرفتار بلا سازید کما روی فی کثیر من الاخبار فی فضل من اتی بعمل من اعمال الخیر

قد غفر الله له فلیستانف العمل و هذا ما افاده علیه القاضی نور الله مرقده هر چند این احتمال را محتاج تغییر

بسبب عدم مساعدت ظاهر قصه حاطب با آن انکار خواهند کرد و لاکن تطبیق بقصه حاطب صحیح میتوان داد که حضرت رب العزت از کناهان گذشته شان در گذشته آنها را ابمراقبه اعمال شان مامور ساخته باشد از انها

ونزد دوی قال رب اصبت او قال اغفر فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و یاخذ به غفرت لعبدی ثم

صدور

صدور نفاق و شقاق مستبعد نمود بلکه حضرت رسالت مآب در دفع توهم عمر درباره نفاق موهوم حاطب

مغفوریت گذشته را بیادش آورده با جهه عجب خواهد بود و لا یلزم من ذلک امتناع صدور النفاق منهم فیجب التثبت فی

مثل ذلک لا الاقدام بالحکم بالنفاق علی سبیل التحکم مخالفا للتصدیق الصادر من النبی صلعم لمقاله حاطب استفاده دوم

در تفسیر مذکور در ذیل آیه و ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک الایه که در سوره مائده قریب

نصف سیپاره و المحصنات واقع است احادیث متضمن و مشعر این معنی که رنج مومن عوض معصیت او و کفارات

و حکمت جناب باری غرض از تکلیف انبیا و اولیا زبانان چیست جواب در مسئله الام و اغراض تحقیق شده است که الم

در جهت مستحق و غیر مستحق اول الام عصاة مکلفین است که بروجه جزای کردار ایشان از جانب پروردکار بوقوع

آید دوم مثل الام که بغیر مکلفین و یا بمکلفین غیر عصاة و یا عصاة لا علی جهة المجازاة واقع شود و این الام

اگر از جهت باریتعالی واقع شود عوض آن بر حق تعالی نظر بعدل و حکمت وی واجب است که آن عوض زاید بر الم باشد

بحیثیتیکه اگر صاحب عقل و تمیز را مردد سازند در میان سلامت و عافیت بدون آنکه ترتب عوض و ثواب در

مقابله آن شود و در میان الم قلیل که در مقابل آن عوض کثیر شد هر آینه آن الم قلیل را مع العوض اختیار نماید و

هذا شرط است که الم لطف باشد لکن مقرب الی الطاعة باشد برای خود آنکس که الم باو رسیده یا برای دیگران

و امثال ذلک بر این تقدیر خلاف عدل هرگز لازم نمی آید و عموم ما دل علی ان الالم لا یکون الا فی مقابلة العصیان

ظاهر است که مخصص است باحادیث و آیات کثیره و الامیکه از مکلف یا غیر مکلف میرسد تفصیل آن در محل خود مبین گشته

مجمل اینست که عدل حق سبحانه و تعالی مقتضی آنست که بمیزان انصاف عمل هر یکی را بسنجد و از ظالم برای مظلوم انصاف

مکلف یا غیر مکلف

نماید هرچه بآنان از آلام مکلفین نسبت بغیر مکلفین برسد مثل ذبح حیوانات و غیر آن پس عوض آن
نیز متعلق بذات او تعالی است والله اعلم استفاده سیوم در تفسیر مذکور زیر آیه واتقوا فتنة لا تصیبن الذین
ظلموا منکم خاصة که در سوره انفال قریب ثلث سیپاره نهم واقع است روایت ابن عباس رض مخبر رسیدن عذاب باطفال
و مجانین و بهایم هنگام ترک امر معروف مسطور است که رسیدن عذاب بنامکلفان از اطفال و مجانین و بهایم
بظاهر خلاف عدل جناب باری جل شانه است چه برای عبرت و ایقاظ مکلفان نامکلفان را معذب فرمودن با عدل
نمیسازد جواب درین آیه مفسرین را دو قول است یکی آنکه مخصوص است بظالم زیرا که مقصود از منع کردن
خلق است از ظلم و تقدیر آیه برین تقدیر چنین خواهد بود واتقوا عذابا یصیب الظلمة خاصة و این معنی آنگاه است
برانکه لا تصیبن نهی باشد بعد امر تقوی گویا فرموده است حق سبحانه تعالی احذروا بلیة او ذنبا او عقابا بالذین
فرموده است لا تتعرضوا للظلم فتصیب البلیة او العقاب او اثر الذنب و وبال من ظلم منکم خاصة معنی آیه اینکه بر
شما بلا که میرسد بظالمان خاصة و مؤید این احتمال است قراءت لتصیبن کما هو المنقول عن [illegible]
و بعضی گفته اند که کلمه لا در لا تصیبن زائد است و جائز است که الف بسبب اشباع فتحه در لام پیدا شده باشد و برین
احتمالات که از کلام مولانا ابا الطیب و غیره مستنبط است که در سوال مذکور است تعلق با آیه هم نمیرساند تا محتاج بجواب باشد قول دوم
اینکه لا تصیبن جواب امر است پس حاصل معنی چنین خواهد بود ان اصابتکم لا تصیب الظالمین منکم خاصة و لکنها تعمکم
و غیر الظالم و عن ابن عباس رضی الله اما الظالمون فمعذبون و اما المؤمنون فممتحنون محصون قال الفخر الرازی
فان قیل حاصل الکلام فی الآیة انه تعالی یخوفهم من عذاب لو نزل لعم المذنب و غیره و کیف یلیق برحمة الرحیم الحکیم ان

ان یوصل الفتنة او العذاب الی من لم یذنب بعد آن میگوید قلنا انه تعالی قد انزل الموت والفقر والعمی والزمانة
بعبیده ابتداء اما لانه تعالی فعل ذلک بحکم المالکیة او لانه تعالی علم اشتمال ذلک علی نوع من انواع المصالح علی
اختلاف المذهبین واذا جاز ذلک لاحد هذین الوجهین فکذا ههنا و بنای شق اول بر مذهب شیخ اشاعره اهل
سنت است که از مالک هیچ نوع ظلم بر مملوک روا نمیدارند و شق ثانی رجوع میکند بقول اهل عدل و الیه اشاره ابن
عباس و هرچند این کلام اجمالی برای دفع شبهه کافی است لکن بنا بر مزید توضیح و تشیید بوجه دیگر گفته میشود
توضیح
در بعض روایات وارد شده ان الله لا یعذب العامة بفعل الخاصة حتی یروا المنکر بین ظهرانیهم وهم
قادرون علی ان ینکروه فلا ینکروه فاذا فعلوا ذلک عذب الله العامة والخاصة تعذیب غیر مذنب بنا برین بمحض ظاهر است
والا هر دو مستحق عذاب اند سواء کان بسبب فعل المعصیة الخاصة او کان بسبب عدم الانکار و تحذیر
هرگاه تجریب چنین اشخاص واجب باشد باقی ماند کلام در اطفال و بهایم و غیر مکلفین پس المسکة باخبار
از جهت عموم بلا در وقت غضب و سخط خدا در ضمن تعذیب عاصیان میرسد غایت الامر آنست که
در ضابطه الم غیر مستحق داخل خواهد بود و چنانچه حق تعالی نظر بمصالح و حکم برای اطفال و مجانین صنوف
رنج و الم از قبیل امراض صعبه و موت و فوت مقدر میسازد و محل استبعاد نزد کافه عباد نمیشود همچنین نیز
اگر در اوقات تعذیب بندگان گنهکار بحسب مصالح که در فعل حکیم منظور است یکی را هم نیز شریک سازد چرا جای
استبعاد باشد و منافات بعدالت نخواهد داشت و دیگر وقتیکه عوض بر ذمه او تعالی ثابت باشد و در صورت
ثبوت عوض که در ذمه حضرت رب العزت است الم نخواهد بود مگر مثل و مگر تکالیف شاقه مثل جهاد و غیره

که الان مذکور شد هلاکت نفوس و اذیت وافر برای مجاهدین بحسب مصالح الٰهیه حاصل میشود و لیکن چون
جزای فراوان و ثواب بی پایان بآنها میرسد بجا میباشد **استفسار چهارم** در بعض روایات دیده شده که
جناب امیر علیه السلام هنگام غصب خلافت فرموده بودند که اگر چهل مرد مومن متفق میشوند جهاد با غاصبان خلافت
میکردم از آنجا که مناقب اصحاب صفه که جماعه کثیر بودند از ثقات ثابت میشود عرضه میدهم که اینها شریک جناب
بودند یا نه اگر شریک بودند جناب امیر علیه السلام جهاد چرا نفرمودند و اگر اینها شریک نبودند شفقت و محبت ایشان با آنحضرت
جواب مدح اهل صفه علی العموم ثابت نیست و بر تقدیر تسلیم چونکه مراد از چهل مومن کامل اند که صاحبان عزیمت
و همت استوار باشند که در معارک حرب آزما قدم ثابت شان از جا نجنبد و در اوقات امتحان و آزمایش پای استقامت
و انقیاد شان بتمویهات اهل باطل بلغزد چنانکه در معرکه کربلا در رواهب عظیم جان نثاران خامس آل عبا علیه الاف التحیة و الثنا
داد ثبات قدم دادند و در عرصه وغا و معرکه فنا پای بمیدان در رنگ در آمدند که ذکر جمیل ایشان یادگار ایشان باقی
مانده پس مطلق ایمان و مدح اگر برای اهل صفه ثابت باشد از ایشان ثبوت این چنین صفات لازم نمی آید و هرگز
شان اگر چه موافقت و انقیاد جناب امیر علیه السلام باشند مستلزم وجوب جهاد بر آنحضرت نخواهد شد لکونه معلقا علی وجود المستجمعین
مخصوصین موصوفین بما ذکر تمام الصفات و الله العالم **استفسار پنجم** بجواب طعن سنیان در باره
تزویج جناب ام کلثوم سه تقریر بنظر حقیر رسیده **یکی** تزویج حضرت زینب را گرچه روایت نیست بر این کار که مخالف و معاند جناب امیر ع انکار
ثابت **دوم** فرستادن جناب امیر علیه السلام جنیه را در العقد عمر **سیوم** تسلیم تزویج بدلیل تزویج جناب رسالت مآب
دختران خود را با کافران و نیز فرمودن جناب لوط کافران را انباتی هن اطهر لکم آمده ام بر اینکه هر دو جواب اعنی اول و ثانی

شیعیان

۸۳

شیعیان پس است اما مفحم سنیان نمیتوانند شد تا که از کتب معتمده ایشان ثبوت نرسد که هو واب المناظره و جواب
سیوم المجادله طعن مورخین فرقه حقه بلکه بعض مورخین فرقه سنیه مثل طبری و غیره نسب عمر موجب خلجان است
چه زاده حرام لیاقت تزویج دختر جناب سیده علیها السلام ندارد و امید که جواب با صواب بنحوی که مسکت سنیان
و مزیل خلجان شیعیان باشد مرحمت و قلم فیض توام گردد و در صورت کذب این تزویج نام زوج جناب ام کلثوم علیها السلام
که بروایت معتبره ثابت شده باشد ارقام فرموده شود **جواب اولا** تزویج جناب ام کلثوم بنت سیده و جناب تا بروایتی از
اخبار احاد این تزویج منقول گشته بمجلس روایتی مشتمل بر فرستادن جنیه نیز نقل شده و جزم بهیچ یک حاصل نیست و از اخبار
احاد اصول ثابته را بر هم نمیتوان زد اما اینکه نوشته اند که هر دو جواب اول و ثانی مسکت شیعیان پس است اما مفحم سنیان
نمیتواند شد تا که از کتب معتمده ایشان ثبوت نرسد که هو واب المناظره پس کلامیست خارج از داب مناظره چه شیعیان
اگر اهل سنت ایرادی میکرده باشند و مدعی امری میشدند اثبات آن بر عهده لازم میشد ان جا امر بالعکس است که سنیان ایراد
بر شیعیان میکنند و میخواهند که بچنین روایات غیر معتمده بر ایشان حجت گیرند تا باشد که باین حیله اختلالی در بنیان
و رصوص طعونیت خلفای خود راه دهند پس اینها مدعی وقوع تزویج اند و بر ظاهر است که مقابل ادعای شان بمنع موافق
قوانین مناظره است مخالف آن **و ثانیا** بر فرض تسلیم روایت که در اسناد اهل سنت بان درست نمیشود
چه شیعیان قایل بعصمت ائمه علیهم السلام هستند و افعال و اقوال ایشان را حجت میدانند و تحقیقا این امر دارند که
برای هر یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین صحیفه بوده حکمی از احکام که در باره شان نازل شده از آن خارج
و در اکثر وقایع حضرت امیر علیه السلام احکام غریبه را شان میکرد که خلیفه دیگران نبود که بچنین احکام اقدام نمایند و فرد نمیست

که جمیع احکام و افعال آنحضرت بر همگنان ظاهر شود پس باید آنکه در برابر این اصل عصمت و حجیت اقوال و افعال آنحضرت تخصیص خبر
پیدا کنند بخلاف روایات و وضع اصول ثابته ایشان نمیتواند شد و نیز جواز تزویج مومنه با کافر از قول لوط و تزویج جناب
رسالتمآب صلعم فی الجمله ظاهر است پس قبیح عقلی اگر قابل تخصیص و استثنا نباشد بگذار زایل گردید باید عمومات وارده در
شریعت مصطفویه صلی الله علیه و آله که دلالت بر نهی از این امر علی الاطلاق دارد پس بعضا ما من عام الا و قد خص تخصیص آن
بما عدا الضرورة و المصالح الشرعیه ممکن است چه هرگاه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله خطاب بعایشه فرمودند لو لا ان قومک
حدیثوا عهد بالجاهلیة لامرت بالبیت ان یهدم و بلغت به اساس ابراهیم و بنا بر مصلحت عدم ارتداد از بنای کعبه شریفه
دست بر داشته باشند اگر بنا بر چنین مصلحتی در آن وقت حضرات علیهم السلام احکام کفر بر نصاب جاری نفرموده باشند
چه جای تعجب باشد و بودن خلیفه ثانی زاده زنا بر کفر معنوی ناصبی بودن او فرقی ندارد چه در شریعت غرا تزویج
با کفار حرام است و یا ولد الحرام غیر حرام بلکه مکروه است و کسانی که زاده زنا را کافر میدانند غایت امر شرعی آن خواهد بود
که بسبب کفر او مانع از تزویج شود پس جواب اینکه از حرمت تزویج با کفار خواهد بود مثل آن بلکه بهتر از آن در نمیباید میتوان گفت

استفتاء ششم مسموع میشود که میت را مردمان احیانا بزمین میسپارند بعده معینه جهت نقل جنازه بجای
دیگر آیا این تفویض اصلی دارد یا نه و اگر اصلی دارد قیاس بر آن تفویض مجروح بماه ماند که بعضی عوام میکنند هم
روایتی یا نه جواب اصل این قسم دفن خواه بزمین بسپارند خواه بماه ماند و مانند آن شرعا اصلی ندارد و اگر
این خبرها از وی النقول مشهور تر بوده اند این افعال روا نخواهد بود

استفتاء هفتم نکاح متعه با طایفه کسبیه چه حکم دارد جواب
نکاح متعه با مشهورات بزنا در صورتیکه علم بعفت بودن آنها نداشته باشد مکروه است و در صورت علم حرام است والله العالم

استفتا

استفتاء هشتم اینکه بول از شکم در بیخ گرفته می فشارد نجس است یا طاهر در نجاسات منصوصه یافته نمیشود جواب
قایلین بنجاست مسوخ البته جمیع رطوبات از انجس میگویند و قایلین بطهارت مسوخ آن را از نجس نمیدانند لیکن چونکه در جای نماز
از فضلات حیوان غیر ماکول اجتناب لازم است از این رطوبات نیز حکم اجتناب خواهد کرد و قول اخیر اقرب بصواب است
والله العالم

استفتاء نهم ذبح کردن بطور شرع مطهر اجزای جانوران غیر ماکول اللحم است یا نه جواب ذبح
حیوانات آنکه تذکیه بر آن شرعا واقع میشود مطهر گوشت و پوست آنهاست اگرچه ماکول اللحم نباشند مثل سباع که شهید علیه الرحمه
نفی خلاف کرده است در وقوع تذکیه بر آن و مثل مسوخ که نجس العین نباشند و مثل حشرات که در باطن زمین ساکن
میباشند و در تذکیه هر دو قسم در میان علما رضوان الله علیهم خلاف واقع است و بر کلب و خنزیر و بر آدمی تذکیه اصلا واقع
نمیشود اجماعا والله العالم

استفتاء دهم در پارچه های آمده چین و لندن بی شوب نماز جایز است یا نه جواب مظنون
بلکه مقطوع است که مشرکین چین و نصارای لندن بدتر از مشرکین آن را با رطوبت مس کرده اند علی الخصوص چینیها که
بی رطوبت مطبوع شدنش ناممکن است و نصارای این زمان که اصلا و مطلقا تابع ملت عیسوی نیستند و از نجاسات
عینیه مثل کلب و خنزیر و خمر و غیره اجتناب ندارند مخلوط اند که کدام فرقه دیگر نبوده باشد شاید که نجس باشند جواب بدون علم
حکم نجاست نمیتوان کرد و شهادت بر غیر مسموع است

استفتاء یازدهم در من لا یحضره الفقیه مسطور است سئل الصادق علیه السلام
عن جلود المیتة یجعل فیها اللبن و الماء و السمن ما تری فیه فقال لا باس بان یجعل فیها ما شئت من ماء او لبن او
سمن و تتوضأ منه و تشرب و لکن لا تصل فیها انتهی شرح این حدیث مع ماله و ما علیه مرقوم قلم ارشاد رقم گردد
جواب اخبار کثیره معارض این روایت وارد شده لهذا بنا بر آیت و علما مطروح است آنچنانکه ملا محمد تقی علیه الرحمه در لوامع شرح من لا یحضر

میفرماید این خبر را ندیده ام و در کتابی بغیر از این کتاب و ظاهرا چون این خبر بنا بر تقیه وارد شده است بقرینه انکه

ذرد از آنحضرت سوال کرده سنیان این نحو گفتگو با حضرات میکردند علما در کتب خود بیاورده اند و احادیث

بسیار وارد شده اند که دلالت بر نجاست حیوان میته صاحب نفس سائله میکنند و بعضی گذشت پس با جارت از جمل

ان بر میته سوسمار چون مدار اعراب بر آن بود آب و روغن و شیر در آن میکنند و بنده دیده ام بسیار بلکه کم است که در غیر آن

کنند و اگر بر تقیه وارد شده نیست پس بر استحباب است والله العلیم استفاده دوازدهم در زمان خلفای ثلثه

آیا جناب امیر المومنین علیه السلام نماز جمعه و عیدین میگذاردند یا نه و در صورت اول خود امامت میکردند یا عقب خلفا

جور میگذاردند اما اینکه خود امامت میکردند پس از دو حال خالی نیست یا برضا خلفای جور امامت میکردند یا بدون آن

و فی کلیهما نظر لان الاول مناف للنقض والتشاجر الذی کان بینهم والثانی مناف للتقیه و در صورت دوم

اینکه عقب خلفای جور میگذاردند و هذا ایضا یحتمل الوجهین لان اقتدائه بالخلفاء اما کان لجواز الاقتداء خلف الفاسق

بل الکافر و هو حرام و فاسد اما کان للتقیه و فیه ایضا تردد لان التقیه یسقط الجمعة و غیرها مع فقدان الشرائط فلما

صلوة خلف هولاء الفسقة اما القول بالترک فمستبعد عقلا لانه علیه السلام کیف یترک الجمعة والعیدین

ثلثة و عشرین سنه بینوا توجروا جواب احتمال گذاردن نماز جمعه و عیدین بسبب ... جور از روی احتمالی

صحیح که ... بر آن مترتب نمیشود و توهم فساد نماز و یا سقوط در آن گنجایش ندارد لعلت انکه فساد نماز خلف الفاسق

مشروط بعدم ضرورت آن در مقام تقیه منتفی جمعه و عید در حالت فقدان شرائط در صورتیکه منظنه ضرر در ترک باشد و هم

المقام موجود علاوه انکه احتمال اعاده هم و عدم نیت اقتدا و قصد فرادی منظور است پس اداء جمعه و عید با اهل خلاف

۲ وارد شده باشد نیز ظاهرا قصد حضرت همین باشد و بنی که از نماز ۳

احتمالی

و سقوط

مقام

مقام تقیه اشکال مرتفع است استفاده سیزدهم آنچه نواصب میگویند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در مرض موت

خود ابوبکر علیه ما علیه را بامامت نماز نصب فرمود خود هم مع علی عقب او نماز گذاردند آیا صحیح است یا بهتان و

دعلی الاول پس ابوبکر قابلیت امامت و شرایط آن که ایمان و عدالت است داشته باشد یا اینکه نماز جماعت عقب فاسق که

کما هو مذهب عموم النواصب جایز باشد و کلاهما عندنا ممنوعان و نیز طعن تخلف ابوبکر از جیش اسامه مرتفع گردید بحکم ناسخ

حکم سابق باشد و علی الثانی کذب این روایت ثابت فرمایند جواب اولا مامور ساختن رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر

را در روایات اهل سنت وارد است لیکن روایات ایشان بر اهل حق حجت نیست اثبات مطلب از کتب شیعه بعهده

اهل سنت لازم است نه اینکه اثبات کذب بر ذمه اهل تشیع لازم باشد فانه خروج عن اداب المناظره علاوه بر این مضمون

اقتدا کردن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله به ابی بکر نزد محققان اهل سنت نیز محقق نگشته قال شارح المشکوه

ملا علی القاری و زعم ان ابابکر کان هو الامام والنبی صلی الله علیه و آله هو مقتدی به غلط فی الطیبی ان الصواب ان النبی

هو الامام و در دیگر کتب اهل سنت نیز تضعیف این مضمون مسطور است و ثانیا روایات مطاعن و مثالب و اخبار بیایمان

ایشان را سالب است معارض آن است پس با آن اخبار و روایات که در کتب فریقین موجود است کذب روایت عامه

با ثبات میتوان رسانید و ثالثا از روایات عامه و خاصه معلوم میشود که امر ابوبکر بنماز از طرف عایشه صادر گشته

و رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه بهوش آمد در آن حال ضعف و ناتوانی برای رفع بهر اجر ثقیل خود را به تجبر رسانیده

ابی بکر را از محراب اخراج خود نماز گذارده اند پس چگونه روایت سابقه مقبول خواهد شد جناب سید مرتضی علم الهدی

رضی الله عنه میفرمایند آن خبر الصلوة اولا خبر واحد ثم ان الامر بها و الاذن فیها وارد من جهة عایشه و ...

بنماز اکرده ۲

يكون الاذن صدر من بيتها لا من جهة الرسول صلى الله عليه وآله وقد دل اصحابنا بذلك بشيئين احدهما قول النبي صلى الله
عليه وآله على ما اتت الرواية لما عرف تقدم ابي بكر في الصلوة وسمع قرائته في المحراب انكن لصويحبات يوسف عليه السلام
وخروجه متحاملا من الضعف معتمدا على امير المؤمنين ع والفضل بن عباس الى المسجد وعزله لابي بكر عن المقام واقامة الصلوة
بنفسه وهذا ادل دلالة واضحة على ان الاذن لم يتعد عائشة الى رسول الله صلى الله عليه وآله وفقره
انكن لصويحبات يوسف ع سيد مرتضى علم الهدى عليه الرحمة افاده فرموده دلالت بر مذمت ازواج دارد و قطع نظر
ازين ورود دو روايت بواسطه عائشه در صحاح وغير صحاح آنرا از درجه اعتبار ساقط ميكند و احتمال نقول و افترا
وجر نفع او براي خود و پدر خود قايم است و روايت او بر شيعه اصلا حجت نميتواند شد جاي تعجب است كه شهادت
وحسنين وام ايمن در باب فدك مقبول نباشد و شهادت عائشه در حق پدر او موثوق و مقبول باشد با اينكه حال
عائشه اينست كه از روايات اهل سنت نيز كذب او ظاهر ميشود و صاحب روضة الاحباب از عائشه نقل ميكند كه گفت
براي ديدن زنيكه خواستگاري او منظور داشت فرستاده بودم و برگشتم و بحضرت رسالت ص گفتم خبري نديده ام كه كار
فرمود كه بتحقيق بر رخساره او خالي ديده كه از تشكش گيسوها قولرزيده گفتم يا رسول الله صلى الله عليه وآله هيچ امر
از تو چيزي پنهان نكند **استفاده چهاردهم** روايت نعم الصديق كه در كشف الغمه از حضرت صادق عليه السلام
مروي در صورت روايت موجب خجالت است چه صديقيت ظالم اول منافي ظلم و افعال قبيحه اوست و اما احتمال
تقيه فهو موقوف على اثبات كون السائل والحاضر من المخالفين وهو غير متحقق لكثرة المؤمنين والرواة في زمانه عليه السلام
جواب روايت نعم الصديق در كشف الغمه از كتب اماميه منقول نگشته بلكه از كلام ذيل اين خبر كه از اهل سنت منقول

شده

شده فلا يكون حجة على الامامية معهذا صاحب كشف الغمه در ديباچه كتاب نوشته واعتمدت في الغالب النقل من كتب
الجمهور ليكون ادعى الى تلقيه بالقبول بر تقدير تنزل و تسليم صحت اين روايت از كتب شيعه احتمال حمل على التقيه اقرب
است و توهم توقف آن بر اثبات آنكه حضار از مخالفين باشند مدفوع است چه اثبات در عهده مستدل باثبات است
نه عهده مانع و معهذا اكثريت مومنين باكثر مخالفين درآن اوقات كاهي متحقق نگشته بلكه اهل حق
بسيار قليل بوده اند و حكومت و تسلط متعلق باهل خلاف بوده پس تحقيق مقام تقيه چگونه مستبعد باشد
علاوه آنكه راوي اين روايت عروة بن عبدالله است و آنكس از عداد رواة شيعه محسوب نشده بلكه ظاهر آنست
كه از رواة عامه باشد و كلمه واقعت تقول الصديق كه از راه تعجب بنابر اجنبيت او ازدواج طريقه تقيه يا از روي الزام
وي را از زبان آورده نيز قرينه است مخالفت او و قرينه ديگر آنست كه عروه ميگويد كه آنحضرت از جاي خود جست
در روي قبله گفت كه نعم الصديق اين قدر اهتمام بجز اينكه كلام در مقابل مخالف باشد گنجايش ندارد و معهذا
اين چنين امر كه منافي وقار است از شان امام عليه السلام مستبعد است و دليل بر كذب راوي نيز ميتواند شد
استفاده پانزدهم حضرت مسلم بن عقيل و هاني بن عروة چرا ترك تقيه فرموده شهادت اختيار كردند
و ترك وجوب عمل نمودند **جواب** براي هر دو بزرگوار مقام تقيه چه بود دشمنان دين در پي قتل ايشان بودند
و عذر ايشان را مقبول كردند فعليهم لعنة الله ابد الابدين و عليهما رحمة رب العالمين **استفاده شانزدهم**
منكر امامت كافر است يا نه و على الثاني منكرين امامت حضرت امير هم كافر باشند و على الاول در باره
محمد بن حنفيه و مختار بن ابي عبيد و عبدالله افطح و جعفر بن على عليه السلام غيرهم چه حكم ميشود آيا اينها منكر امامت

ادعى
بيجا
مقبول بدانند آن را

ائمه زمان خود بوده اند کما هو زعم النواصب باز جواب منکر امامت هرگاه بهمان حال بمیرد در آخرت مخلد
فی النار است ولات حین مناص پس آنها و کفار بحسب آخرت در یک حکم باشند و در دار دنیا بحسب ظاهر محکوم باسلام
اگر ثابت شود توبه او مقرون باخلاص باشد پس محکوم بحکم ایمان و ناجی از نیران خواهد بود و از رجال
مذکورین کسانیکه تا ثابت شده اند ناجی و ممدوح اند محمد بن حنفیه و جعفر بن علی استفاده هفدهم در [illegible]
عبد الله بن سبا چه ارشاد میشود جواب عبد الله بن سبا غالی ملعون بوده علامه حلی ره در خلاصه [illegible]
عبد الله بن سبا بالسین المهملة والباء المنقطة تحتها نقطة واحدة غال ملعون حرقه امیر المؤمنین علیه السلام
بالنار کان یزعم ان علیاً علیه السلام اله و انه نبی لعنه الله و فی روایة هشام بن سالم قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول و هو یحدث اصحابه بحدیث عبد الله بن سبا و ما ادعی من الربوبیة فی امیر المؤمنین علیه السلام فقال
انه لما ادعی ذلک فیه استتابه امیر المؤمنین علیه السلام فابی ان یتوب فاحرقه بالنار و باین منفرد ان [illegible]
متعدد دارد کشته و الله العالم استفاده هیجدهم در باب منازعه عباس بن عبد المطلب با حضرت
امیر المؤمنین چه ارشاد میشود جواب اگر این منازعت حقیقی بوده پس لا محاله حق بطرف جناب امیر بوده است و
نزاع عباس از راه جحد حق یا القیاس بوده باشد فان علیاً مع الحق والحق مع علی یدور حیثما دار
کما ورد فی جملة من الاخبار و اگر منازعت حقیقی نبوده بلکه علی و عباس صورت منازعه را برای تنبیه و الزام مردم
منازعت [illegible] و ادعا ظاهر کرده باشند کما تضمنه حکایة هشام پس این منازعت دلالت بر مطاعن
یکی از طرفین نخواهد داشت استفاده نوزدهم امام اگر مثل نبی از قبل الله منصوب است لا بد است در صورت فقدان

منازعت

مبطل

اعوان

اعوان و انصار از مخالفین و غاصبان خلافت و مدعیان امامت تقیه جایز بلکه واجب است پس باید که انبیا را نیز
در صورت خوف تقیه جایز باشد و هو خلاف المشهور زیرا که حضرت نوح علیه السلام و حضرت زکریا و حضرت یحیی ترک تقیه نمودند
جواب نفی تقیه از جمیع انبیا از جمیع احوال ثابت نیست بلکه در اکثر جاها عمل بر تقیه مرسوم بوده قال الصادق علیه السلام
فی ذیل قوله تعالی ولبثت فینا من عمرک سنین وفعلت فعلتک وانت من الکافرین فانه کان بعمل التقیه قال
ابن بابویه فی اکمال الدین فان قالوا اذا جوزتم للامام ان یجحد امامته اعداءه عند الخوف فهل یجوز للنبی ان
یجحد نبوته عند الخوف من اعدائه قیل لهم قد فرق قوم من اهل الحق بین النبی صلی الله علیه و آله و بین الامام
قالوا ان النبی هو الداعی الی رسالته والمبین ذلک لناس بنفسه فاذا جحد ذلک و انکره فی التقیة بطلت الحجة و لم یکن احد
یبین عنه والامام قد قام له بحجته وابان امره فاذا سکت او جحد کان النبی قد کفاه ذلک ولیس هذا جوابنا لکنا
نقول ان حکم الامام سیان فی التقیه اذا کان قد صدع بامر الله و بلغ رسالته واتی بالمعجزات فاما قبل ذلک فلا و قد محا
النبی اسمه من الصحیفة فی صلح الحدیبیة حین انکر سهیل بن عمرو و حفص بن الاحنف نبوته فقال لعلی
امحه الی اخرها قال استفاده بیستم در غزوه احد و حنین و وادی الرمل حضرت سلمان فارسی و ابوذر و دیگر صحابه مؤمنین
رضی الله عنهم حاضر بوده اند یا نه و در صورت اول شریک اصحاب فاجره بوده اند یا شریک پیغمبر خدا جواب ارشاد فرمایند جواب
[illegible] ایشان از جمله فارین محسوب نمایی اثبات این امر بر عهده او لازم است و مشارکت ایشان در جمیع
این غزوات معلوم نیست و در بعض اکثر ثابت شده مفارقت ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله معلوم نشده
استفاده بیست و یکم حضرت امام رضا علیه السلام قطع نظر از علم امامت با وصف خبر دادن پیغمبر صلی الله

و ترجیع
فعلتک التی
من اعدائه

ش

حکم النبی

علیه و آله و دیگر ائمه علیه السلام با آنکه مأمون آنجناب را از بهر خواهر داد و چرا اقرار و قسمند و علاوه آن جبر اخبار بسیار

تا دال فرمودند **جواب** تکلیف ائمه را بر دیگران قیاس نمیتوان کرد در هر وقت و هر حال موافق اوامر الهی که در باره

ایشان صادر شده بتقیه و غیر تقیه کار بند میشدند **استفاده و جهه** در بدایة الهدایه مذکور است بجرم تزویج النساء بالمو

و بالعکس در بعضی صورت ورباب تزویج دختران ائمه علیه السلام با نواصب سبیل تزویج حضرت سکینه با مصعب بن زبیر

بنا بر قیاس تزویج امام محمد تقی دختر مأمون را چه ارشاد میشود **جواب** تزویج حضرت سکینه با مصعب باجازت حضرت ثابت نیست

یا آنکه از بعض روایات وفات شان در صغر سن ظاهر میشود و تزویج حضرت بدختر مأمون از کجا که در حالی باطنیت او بوده

مخالفت مذهب مستلزم نسبت نیست **فایده جلیله** قد تکرر فی الدعا یا اله الالهة و فیه وجوه **الاول** ان یراد بالاله

مطلقا بمعناه الاشتقاقی الوصفی من اله الاهة والوهة عبد عبادة قال الجوهری ومنه قولنا الله واصله اله على

فعال بمعنی مفعول لانه مألوه ای معبود قال البیضاوی فی تفسیر الله اصله اله فحذفت الهمزة وعوض عنها الالف واللام ثم لذلک قیل یا

الله بالقطع الا انه یختص بالحق وان الاله فی الاصل یقع علی کل معبود ثم غلب على المعبود بالحق واشتقاقه من اله بمعنی عبد وهذا صریح فی ان

الاله باعتبار اصل اللغة واقع على کل معبود ویؤیده القیاس اللغوی فان الالاهة اذا کانت بمعنی العبادة ولا ریب فی

النسبة الی غیر الله من الاصنام والکواکب کالشمس والنیران والبحار کما اتفق لجماعة من الکفار وتحقق المبدء حقا

وقوعا استلزم تحقق المشتق وصدقه فهم عابدون لما یعبدونهم معبودات غیر معبود بالحق قال الله تعالی قل یا ایها

لا اعبد ما تعبدون واذا صدق المعبود المشتق من العبادة على ما یعبدونه من دون الله صدق الاله واللاه

للترادف واما غلبة الاله على المعبود بالحق فغیر بالغة عن استعماله فی غیره مع قیام القرینة الصارفة عن ارادة المعروف

المنقول الیه

٨٨

وسعهذا اگر این احتجاج بر حقیت خلافت ثلثه تمام شود حقیت خلافت یزید

و مروان و سایر بنی امیه و بنی عباس لازم آید بو که حمان نزی اگر احتجاج تمکین دین

مرضی است که در عهد خلفا متحقق گشته پس انهم از حلیه صحت عاری است زیرا که

وعده تمکین دین مرضی در حال حیات جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله بجمیع

مومنین مخاطبین از قبل رب العالمین بوقوع آمده پس لامحاله همان دینی که در آن وقت

داشتند مراد بوده باشد و آن دین اسلام بود پس ان الدین عند الله الاسلام

و آخر آیه که تعبدوننی و لا یشرکون بی شیئا میباشد هم بر آن ناص است اعتقاد

بخلافت مشایخ ثلثه خارج از دین اسلام است و داخل در حشو زواید است بنا بر

مذهب جماعتی که خلافت را از فروع میدانند و اگر در نفس الامر در دین مرضی داخل

میبود بایستی که کریمه مذکوره موید این معنی میبود وعد الله الذین امنوا منکم انه

سیحصل لهم دینهم الذی ارتضی لهم **وایضا** اگر دین مرضی همین باشد باید که در زمان

جناب سید المرسلین دین مرضی باشد لا القول به قایل و تو هم نشود که هرگاه دین مرضی

عبارت از محض اسلام است نجات کافه اهل اسلام لازم آید لان المتحقق هو الذین ارتضی

زیرا که مسلم نمیداریم که مطلق دین مرضی منجی است بلکه مشروط بشروط عدیده است قال

ابو الحسن الرضا علیه السلام قال الله تعالی لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من

عذابی ثم قال علیه السلام بشروطها وانا من شروطها فاعده ما من عام الا وقد

خصوص که بین الفریقین مسلم است هم مقتضی اضافه تمهید و شهود است فهذا التنزیل الآیة
وظاهرها و اماتها و بلیها و باطنها فکما نطقت الاخبار المستفیضة و الآثار المتظافرة
بما یکون فی عهد القائم علیه السلام حیث یظهر فیملا الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت جورا
وظلما زیرا که تمکین تام و ارتفاع خوف و خشیت از تمام عالم و انحصار عبادت ایزد تعالی
در توحید در جمیع اقطار ارض چنانچه مفاد تخلیه ارض تام است الی الآن در عهد احدی
از خلفا و ملوک بمنصه ظهور نرسیده و باتفاق فریقین در عهد کرامت مهد مهدی آل
محمد صلی الله علیه و آله این همه امور واقع خواهد شد و هو قریب و انهم یرونه بعیدا و نراه
قریبا فانتظروا انی معکم من المنتظرین ثم نقول بتقریر آخر مراد الهی از تمکین فی الجمله است
نه تمکین تام علی الاول تمکین کذائی بعد فتح مکه معظمه و ما والاها متحقق گشته پس زمان
تمکین مراد الهی بوده باشد و علی الثانی پس ظاهر است که تمکین تام بوجهی که شرک
بر روی زمین باقی نماند و مومنین بخوف عبادت ایزد تعالی ننمایند در عهد کسی از
خلفای ثلثه و نه در اعصار یکی از بنی امیه و بنی عباس متحقق نگشته و در عصر حضرت
صاحب العصر علیه السلام بمفاد روایات مستفیضه فریقین متحقق خواهد شد ان شاء الله
و بوجه دیگر میگوییم مقارنت فاء بوعده در مواعید غیر موقته لازم است پس بنا بر علی الاول
مقصود از تمکین موعود همان فتح مکه و غیرها خواهد بود که در عهد حضرت مقدس نبوی
صلی الله علیه و آله بمنصه ظهور رسیده و علی الثانی اختصاص بعهد خلفای ثلثه نخواهد

بلکه

بلکه ازمنه ملوک و بالجمله سلاطین صفویه فرمانروایان ایرانیه درین احتمال داخل
خواهد بود و بقاعده اطراد مطلق بسوی فرد کامل احتمال وقوع تمکین موعود در عصر
حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ارجح و الصق خواهد بود سوال چه میفرمایند
علمای دین اندرین مسئله که شخصی مومن اثنا عشری است و اعمال و فضایل روز
عاشوره میداند و خود مغموم و محزون است مگر بخیالات بعضی کلام بصورت
شخصی مضحک یا باستماع سخن مضحک بی اختیار بخنده درآید و بعده از فعل خود
پشیمان گردیده درین صورت این شخص گنهکار است یا نه و در صورت معصیت گناهش
کبیره است یا صغیره و در صورت عدم معصیت ثواب اعمالش منهدم میشود یا نه بینوا توجروا جواب
فعل غیر اختیاری را جای مواخذه نیست و الله تعالی اعلم سوال اما قولکم دام ظلکم در صورتی که اعتقاد
با فقرا و عالمیان درین معنی کرده که مشکل من از توجه و ریاضت ایشان دور خواهد شد در حقیقت
اثنا عشری چه حکم دارد جواب جایز نیست و الله تعالی اعلم سوال بعضی مومنین که در ماه ربیع الاول
ایقاع مجالس نموده در نظم و نثر مذمت و شکوه عمر میکنند استماع آن و رفتن در مجالس ایشان
جایز است یا نه نتایج عدالت میشود یا نه جواب استماع مطاعن عمر خوب است و فحش بر
زبان آوردن و استماع آن نیز خوب است و الله تعالی اعلم سوال مرثیه که خلاف روایت باشد
آن را برای گریانیدن مومنین بر منبر خواندن چه حکم دارد جواب هرگاه مشتمل بر کذب
باشد جایز نخواهد بود و الله تعالی اعلم سوال زنجیر نقره و طلا که در عشره محرم بگلوی مردوزنان برا

حفظ جان می اندازند شرعاً درست است یا نه جواب عزیمت است و اروست والله اعلم

سوال در ایام محرم که هنود برای زیارت می آیند پس شربت سبیل از دست هنود بنهان
نوشانیدن چه حکم دارد جواب اگر شربت نذر باشد سوای شیعه بکسی نه دهند و الا
نوشانیدن آن بکفار ممنوع نخواهد بود والله اعلم سوال شخصی از بنی امیه بمحبت شیعه
باصدق در آید و در عبادت و تورع و ولای اهل بیت علیهم السلام و در دشمنی دشمنان آل
اظهار بموجب شرع شریف کامل است درین صورت او ناجی خواهد بود یا نه بینوا توجروا
جواب در صورت ثبوت حسن اعتقاد ناجی است والله اعلم سوال در روز عاشوره که شهادت
جناب سید الشهدا علیه الاف التحیة و الثنا بوقت شام اهل بیت از اقسام طعام چیزی خوردند
یا نه و از قسم طعام کدام چیز بخوردن آن غرابت بخور [illegible] آمده است اگر معلوم باشد
استعمال آن غذا اعلی که در روز عاشوره بعد عشا باثواب کرده [illegible] بر آن طعام اولی
باشد آنچنان تحریر ارقام فرمایند ظلکم ممدود باد بینوا توجروا جواب در کتب [illegible]
تواریخ چیزی درین خصوص بنظر نرسیده والله اعلم سوال دام ظلکم و خذلکم عدوکم اگر
مرد شیعی مذهب در غصه و غضب با بردن آن بر شیعیان مذهب ایشان و خدای
ایشان معاذ الله لعن کند عفو این جرم از کدام عمل حاصل میشود بینوا توجروا
جواب اگر در حالت دیوانگی و بیهوشی گفته است معذور است و الا با دامی که اختیار
است این کلمه کفر باعث کفر و ارتداد است و توبه مرتد فطری بحسب ظاهر شرع مقبول نیست.

مگر توبه و انابت صادقه اگر بین خود و خدا باعث سقوط عذاب شود در آخرت والله
اعلم سوال دستور مردم لشکری اینست که چون بگومیت دیهات و پرگنات ناظم
میشوند بر هنود دست تظلم و جور دراز کرده غارت و تاراج میکنند اگر چنین کسان
برای کسی هدیه و تحفه بیارند گرفتن آن مباح نماز دران صحیح است یا نه بینوا توجروا
جواب اگر علم حاصل شود که آنچه آورده است از جمله مغصوب و منهوب است گرفتن و نماز
دران جایز نخواهد شد و الا جایز خواهد بود اگرچه اجتناب در صورت مظنه غصب اولی
میباشد والله اعلم سوال صرافان در تبدیل روپیه کهنه بچلن چیزی زیادتی میدهند در
مسلمین دادن و گرفتن این زیادتی درست است یا نه و اگر مسلمی بمسلمی روپیه چلن قرض
داده باشد و از و روپیه کهنه بدست آید و آن روپیه از کافر بروپیه چلن تبدیل کند
آن زیادتی گرفتن [illegible] بینوا توجروا جواب درست نیست و هرگاه مدیون عوض روپیه چلن کهنه
داده است هرگاه در وزن تفاوت نیست پس قرض خواه را گرفتن آن جایز و سودی که از
کافران روپیه عاید شود مال قرض خواه و برای او مباح خواهد بود والله اعلم سوال
خفتن در روز عاشوره خفتن در شب قدر حرام است یا مکروه جواب مکروه است اگر بنیت
بقصد استخفاف نباشد والله اعلم سوال هفت بار سوره حج که بدید ماه مردمان میخوانند
از حدیث ثابت است یا نه بینوا توجروا جواب در بعض کتب بنظر رسیده والله اعلم سوال
لعن بر سالار و مدار گفتن جایز است یا نه بینوا توجروا جواب جایز است والله اعلم

برگفته مجذوب لعن نمودن یقین است که در شرع درست نخواهد بود آنچنان ارقام
فرمایند و عوام کالانعام و بعض از خواص مجذوب را صاحب کمال میدانند آیا اعتقاد
یا مجذوب داشتن باعث معصیت است یا نه بینوا توجروا جواب العلم عند الله معصیت است بلکه دال
بر فساد اعتقاد والله اعلم سوال ما قولهم درین مسئله که فی زماننا در عادت خلقی جار
است که اکثر کلام بر زبان می آرند با فعل بعمل مثلاً زید را مسلمان است لاکن جسب رضا
و نصف آنها نماید پس در صورت زید داخل اسلام خواهد ماند
یا نه در صورت مرتد شدن از اسلام باز نادم شده توبه اش مقبول است یا مرتد مقرر باشد
جواب نموده آنچه نوشته اند مادامیکه فساد در اعتقادات انکس بهم نرسد حکم بارتداد آن نمیتواند
کرد والله اعلم سوال ایضاً جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم علم ما کان و ما یکون داشتند یا نه و اکثر اوقات مسایل مسئله چند در خاطر گرفته
خاطر شده بی اظهار او کلام نماید حضرات صلوات الله علیهم خود ابتدای فرموده مسایل را
گفتند که تو برای چنین آمدی خصم تو چنین میگفت و در اثنای راه بر تو چنین واقع شده
و اقرار کرده باشد که همچنین است آیا حضرات را این علم بعبرایه داشتند یا نه اگر کدام مرد شیعه
آبای خود از اهل تشیع دانسته باشد منکر این علم از حضرات شود و او مرتد نظر شود یا داخل
تشیعه ماند آبائی خود از اهل تشیعه دانسته باشد منکر این علم از حضرات شود و او مرتد آنچه صورت
مسئله باشد بصری ارقام فرمایند بینوا توجروا جواب علم ما کان و ما یکون اگر

اگر مراد وران جمیع کائنات است پس حاکم بعلمت انست که حضرات انبیا و اوصیا علیهم السلام
محال کلام است و روایات در خصوص خبری اند در معه جمع آن است که آنحضرت
جمله از معجزات را میدانسته بر علم و بر همه چیزهای دیگر عند الحاجت مثل دیگر خوارق
عادات بوحی و الهام حضرت باری تعالی قادر بوده اند اکله بسه آن معقل حاصل باشد
و اگر مراد از ان علم لعلست فی الجمله است پس انکار آن نا از شده و هر کس که انکار کند البته
از مذهب خارج خواهد شد سوال ایضاً بجز ذات پاک چهار را معصوم میتوان گفت یا نه جناب
مردم اطفال خورد سال را معصوم میگویند یا مردم ساده لوح را معصوم یا معصوم
صفت میگویند آیا غیر چهارده معصوم ایشان را گفتن معصوم جایز یا نه جواب
معصوم علی الاطلاق غیر حضرات آنها و ائمه علیهم السلام کسی دیگر نیست مگر اینکه
منصوص باشد مثل جناب سیده صلوات الله علیها و عظمت مستفیده مجازیه اردو اگر ان
بر تحقیق میباشد و عصمت حقیقیه مصطلحه مخصوص انبیا و اوصیا است سوال خوردن
پوست و استخوان ماکول اللحم مثل کاکد و غنم و مرغ و ماهی حلال است یا نه جواب حلال است لکن
اگر مهیت دارد و ضرر بدن رساند احتمال حرمت نیز دارد سوال جراد البحر حلال است
یا حرام و حکم جراد البحر که دریکی نیست یا علاحده بینوا توجروا جواب جراد بری
که حلال است و منکر جراد بحری بیان کنند تا در حکم آن نظر کرده شود سوال بابونی را
جلیس ساختن و همراهش طعام خوردن چه حکم دارد جواب نجس است از ان احتراز سوال

نه چنین که خود را معروف به سید کرده باشد و شخصی از او انکار باشد که این سید نیست بلکه
از زمان او شده باشد که او ادعای سیدی کرده است در زمان سابق و الحال سید نشد ابا او
واقف کار لازم است بر مردم اظهار نمایند که این سید نیست تا این اظهار داخل غیبت
در آید خواه این حکمش ارشاد فرمایند جواب شخصی که ظاهر بفسق است غیبت او روا است
و شخصی که خود را سید مشهور کرده همین حال دارد سوال چه میفرمایند علمای دین و مفتیان
شرع متین اندرین مسئله که زیارت یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بدون اجازت والدین میتواند کرد یا نه بینوا توجروا جواب قال رسول الله صلی
الله علیه و آله مع رضا الوالدین و سخط الله مع سخط الوالدین یعنی رضای خدا
با رضای والدین است و غضب خدا با غضب والدین و قال ابو عبد الله علیه السلام قال رسول الله
صلعم من بر الولد بابویه ان لا یصوم تطوعا الا باذن الله و امرهما و الا کان
الولد عاقا یعنی جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که جناب رسول خدا ص فرموده اند که
از جمله نیکی فرزند بوالدین خود این است که روزه سنتی را نگیرد مگر با اجازت والدین
خود و بحکم ایشان و الا عاق پدر و مادر خواهد بود و اینحدیث دلالت کند بر اینکه کار
عمل مستحب که بدون رضای ایشان بود نیز از جمله عقوق است و عقوق والدین بلا شبهه از گناهان
کبیره است و ایضا روی عن الصادق علیه السلام انه جاء رجل الی رسول الله صلعم انی راغب فی
الجهاد نشیط قال فجاهد فی سبیل الله فانک ان تقتل کنت حیا عند الله ترزق و ان

فقد

فقد وقع اجرک علی الله و ان رجعت رجعت من الذنوب کما ولدت فقال یا رسول الله
صلعم ان لی والدین کبیرین یزعمان انهما یانسان بی و یکرهان خروجی فقال رسول الله صلعم
اقم مع والدیک فوالذی نفسی بیده لانسهما بک یوما و لیلة خیر من جهاد سنة محصل مضمون
او آنکه مردی نزد رسول خدا صلعم حاضر آمد پس گفت ای رسول صلعم بتحقیق که رغبت در جهاد
بسیار دارم و نهایت آرزومندم آنحضرت فرمودند که پس جهاد کن در راه خدا پس بتحقیق
که اگر کشته میشوی زندگانی میکنی در نزد خدای عز و جل و روزی داده میشوی و اگر در بین
اثنا بموت خود مردی پس اجر و مزد تو بر خدای کریم لازم گشته و اگر باز گشتی پاک میشوی
از گناهان پاک شوی مثل آنکه در ابتدای ولادت از گناهان پاک بوده پس آن مرد گفت که بتحقیق من
پدر و مادر کبیر السن دارم و آنها گمان دارند که بمن انس میگیرند و بر رفتن من اکراه میدارند
جناب رسول خدا ص فرمودند که اقامت کن در خدمت والدین خود پس قسم میخورم بآن خدا که جان
من در قبضه قدرت اوست هر آینه انس گرفتن پدر و مادر تو بتو یک روز و یک شب بهتر است
از جهاد یکسال قال صاحب المفاتیح یستحب زیارة النبی صلعم استحبابا موکدا و خصوصا
للحاج بل رد الشیخ بعض الصحاح بوجوبها و از ظاهر الکلام فتوی باستحباب موکد زیارت
مستفاد میشود و هو المشهور بین اصحابنا المجتهدین بل کاد ان یکون اجماعا و چون
امر مستحب با امر حرام مجتمع شود قطعا حرام میشود و اگر احدی را گمان وجوب زیارت
بسبب قائل شدن بعض متاخرین بوجوب آن بعید شاید بالاقل و چون آن اختلافی

خواهد بود و مشکوک فیه و بر او مشکوک است از کتاب بقیة الحجة الی از جراحت نیست و مخالف
احتیاط و الوقوف عند الشبهة خیر من الاقتحام فی الهلکة و امثال ذلک بسیار است فالاحوط الاجتناب
والله العالم الی الصواب سوال چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین
درینصورت که بعضی مردمان برای الحاح لکاتب اسم حق تعالی را نوشته و در آرد گلوله ساخته
طعمه ماهیان میسازند آیا جایز است یا نه جواب چون مانور است خالی از تشریع نیست اجتناب
از آن لازم است ما قول العلماء الاثنا عشریه ایدهم الله تعالی درین مسئله که شوهر را
میرسد که زوجه اش را از زیارت والدین اصلا منع نماید و با مرد مخالفت کنند یا نمیرسد و اما
هرگاه در وقت عقد شرط واقع شود که منع نخواهد کرد اما این عهد لازم میشود یا نه بینوا
توجروا جواب مخالفت از زیارت والدین بحقیقتیکه مستلزم قطع رحم باشد جایز نیست و بمقتضای
المؤمنون عند شروطهم هر شرطیکه جایز فی نفسه باشد و در ضمن عقد واقع شود تا مادامیکه منافی
عقد نباشد وفا بآن لازم است سوال هرگاه کسی زن مخدره را متهم بفسق و فجور کند و باکره را
ملته دارد و هر دو در بیابان براءت توحید و نبوت قسم خورد در شهادت غلط داشته باشد در حقش چه
بینوا توجروا جواب درصورت مذکور شخص مسطور مستحق حد قذف و قابل تعزیر است
و محکوم بفسق قطعا و در بعض صورتها بعید نیست که محکوم بکفر نیز بوده باشد والله العالم
سوال شخصی که با دعوی اصلاح زید سیده عفیفه را بپاس خاطر زید کسی از آنکه گوید اثبات زنا نکند
چه حکم دارد بینوا توجروا جواب عاصی است و حد قذف بر او جاری میتوان شد سوال کسیکه

سب و شتم اهل حق بناحق کنند و بتهام شخص را متهم کنند و محبوس سازند و بعد
دروغش ظاهر شود آیا مستحق آمرزش میشود و ثواب حسناتش بلا عوض علیه میرسد یا نه بینوا
توجروا جواب فسق چنین کسی ظاهر است اما کفرش در بعض صورتها مشکل و انکه سب و شتم
مؤمن را مستحق دانند تا سب و شتم مؤمن را مستحسن دانند تا سب و شتم کافه اهل اسلام
و ایمان من حیث الاسلام ایشان بعمل می آید نه کلا سوال چه ارشاد میفرمایند
درینصورت که شخصی شریف یعنی مادرش سیده و پدرش غیر سید زنی سیده را نکاح کرد و از
بطن او فرزندی متولد شد آن فرزند نیز زنی سیده را نکاح کرد و از بطن آن سیده
اولاد بهم رسید آن شخص و اولاد او را سید میتوان گفت یا نه جواب این همه طبقات شریف اند
سید نیستند سوال اگر کسی نامهای کسی اصحاب ثلثه یا دیگر دشمنان اهل بیت علیهم السلام را
بر کاغذ یا سنگ نوشته در نعل یا غایط یا بر اندر پالبوز اندازد جایز است یا نه جواب
حرکت عامیانه است سوال مشهور است که حضرات ائمه علیهم السلام از جمیع انبیاء
افضل اند مگر ازین بتعبیر ما ضلع مذهب کاجیات همین است یا نه جواب همین است
سوال شخصی استخاره خوب آمد و از کلام حسب خواهش عمدا بر آن عمل نکرده درینصورت
آن شخص معذب است یا نه جواب گنه کار نیست مگر آنکه استخفاف باستخاره کرده باشد سوال
چه ارشاد میشود جناب که در عمل انصار مفتیان و قاضیان مذهب علیه در عدالت و ذکر و نهان
و فتوی و قضا و مرافعات بحسب حکم انصار مدینه مجلس اکثر از فضلای مذهب شیعه که از

کتابت علمای اموات خود و نقل قول ایشان در قضا و مرافعات نموده بحکم ایشان حکم نمایند
و بر این صیغه مثل قاضیان عامه که لوکری ایشان نمایند جایز است یا نه جواب جایز است
مگر عند الضرورة والله اعلم سوال اگر شخصی بمقتضای وفور تمنی فلک و اسباب خود قلیل
کثیر هر قدر دارد و اهل و عیال خود را واگذارد بر جناب اقدس الهی توکل نموده قدری زاد و راحله گرفته
برای زیارت عتبات عالیات رود جایز است یا نه جواب بلی نذر دارد والله اعلم سوال
چه میفرمایند علمای دین مبین و مفتیان شرع متین اندرین مسئله که زید با زنی اجنبیه
متعه کرد و از وی یک دختر و یک پسر پیدا شد و آن زن متعه با دیگری فعل شنیع کرده حمل
دیگری هم رسانید لهذا زید میخواهد که آن صبیه خود که سن پنج ساله و پسر هشت ساله از دختر
در غیاب او از روی شرع شریف دارد و است دستخط فرمایند میتوان تو جبراً فقط حضانت و
تربیت پسر تا وقت بلوغ تعلق میدارد چنانچه تو جبراً او از دختر حضانت دختر پس در
صورتیکه مادرش فاسقه غیر مؤتمنه باشد و اولی حقوق تربیت نتواند کرد و احتمال فساد
افساد در تربیت و صحبت دختر با مادر خود و یا شخص ظاهر احصا نیش ساقط از اعتبار خواهد بود
و پدر دختر خود را از او میتواند گرفت والله العالم سوال چه میفرمایند در اینکه وجوب
ایفای وعده اختلافی است یا اتفاقی و در صورت اختلاف رجحان وجوب نزد جناب
هست یا نه و مرتکب خلف وعده عاصی باید گفت یا نه و خلف وعده در صورت عدم جواز
از صغایر محسوب خواهد شد یا از کبایر جواب حق تعالی در وفا از علما بوعده واجب است

بوعید واجب است و در باب وجوب وعده اتفاق اختلاف است اکثر از علما مستحب میدانند و لیکن حکم
باستحباب مطلقا اشکال است والله اعلم سوال زمانیکه مرثیه حضرت امام حسین ع باواز بلند
میخوانند جایز است یا نه جواب اگر بگوش نامحرم آواز ایشان نرسد مضایقه ندارد و
فلا والله اعلم سوال شخصی که مادر او سیده و پدرش مغل یا دیگر قوم باشد میتواند که او خود را
سید قرار دهد و اولاد او سید خواهند بود یا نه جواب اعتبار بپدر است والله اعلم سوال
درازی ریش تا بناف جایز است یا نه جواب از قبضه آنچه بیشتر باشد مکروه است و ترک تطویل
بلا طایل احوط است سوال شخصی شیعه است و زن او سنیه هر چند که مرد او را تنبیه میکند
و او ترک مذهب و اختیار نمیکند پس درین صورت چه کند جواب معذور است و لا تزر وازرة وزر اخری
والله اعلم سوال چه ارشاد است اندرین صورت که شادی حضرت قاسم بن الحسن المجتبی ع در معرکه کربلا
جناب یقین ثابت است یا نه و آنچه عوام رسوم شادی و حنابندی از قبیل نفس خود یا
بدون صدور نص صحیح معلوم بر پا میدارند و برین امر مثاب میشوند یا نه و فاطمه کبرا
که بجناب حضرت قاسم منسوب میکنند که شادی با آنحضرت وقوع یافته در اولاد حضرت خامس
آل عبا و در معرکه نوحه همراه بودند یا نه و در صورت عدم ثبوت این قضیه چنین عوام فقط
بنیت ماتم داری و عزای اهل بیت ع این امور میکنند امید ثواب دارند یا نه امید که جواب
مقدمه آنچه نزد جناب یقین پیوسته با تفصیل اگر مخل غایت نشود تا که درین کتاب
از رسم این عزاداری واقف شد لهذا آنچه حق و درست باشد بالتفصیل آید میتوان تو جبراً

جواب شادی حضرت پاشم در معرکه کربلا متیقن نیست و کیف کما کان این رسوم رسوم شادی اهل هند بدون ورود نص خوب خوب است و ثواب بر آن غیر معلوم بلکه ترک آن احوط است والله اعلم

سوال جناب قبله این حدیث که میان شیعه و سنی مشهور است اثر الصحبة تأثیر ولو کان ساعة معلوم نیست که درین صورت مسطوره در کتب احادیث امامیه اثنا عشریه وارد است یا نه و دور صورت ورود معنی این حدیث مردم بیان میکنند بوده و عظیم است نفس صحبت اثر میکند اگر چه با شد صحبت یک ساعت اگر همین باشد پس صحبت جناب رسول خدا که همیشه بنده و غط برا ترک قبایح نمیکنند صحابه فرموده چرا اثر نکرده و سوال این سایل بار بار امتحان امر کرده بر انفس خود و الفاس دیگران که اگر صحبت و علما و صلحا و اصحاب و واعظان این حاصل کرده و هیچ اثر آن صحبتها بظهور نیاید پس معلوم نیست که عبارت از صحبت و تأثیر او در حدیث واقعه است نزدیک علماء و محققان بتحقیق با کتب الهادی واضح و دلیل های با بیره مفصل ارقام فرمایند تا رفع تردد و حصول الاطمینان خاطر سایل گردد فقط

این عبارت بعینها که در حدیث بنظر نرسیده و غلط نیز دارد و لکن مضمون آن که تأثیر صحبت البته از احادیث مستفاد میشود و لهذا نهی وارد شده است از مجالست بدان و ترغیب نیکو کاران و لکن تأثیر مشروط است بقابلیت محل بر که اگر قابلیت نداشته باشد تأثیر چگونه ظاهر شود آیا نمی بینی که تأثیر آتش سوزانیدن است لیکن اشیای را مثل سنگ و آهن نمیسوزاند و تأثیر آب پاک است لکن نجاست را پاک نمیکند پس صحبت نبی در بسیاری منافقین اگر ظهور نیاید دلیل بر عدم قابلیت مواد ایشان خواهد بود و الصحابه از فیض صحبت آنحضرت...

و بعبارت

و بعبارت اخری میتوان گفت که این موثرات علل ناقصه است پس تخلف معلول از آن مستحیل نباشد والله اعلم

جناب قبله و کعبه جناب بدیع الدین شاه مدار معلوم نیست که او از مقبولین الهی یا مردودین و آنچه از کتاب مرأت مدار که شیخ عبد الرحمن چشتی صوفی در حالات شاه مدار تالیف فرموده از اول آن کتاب تا آخر آن تمام تحریر او و اوصاف بر تشیع شاه مدار میکند و غیر این دلایل دیگر نیز موید تحریر شیخ مذکور اند منجمله آن دلایل بعض اشعار شاه مدار است و دلایل دیگر نیز میشوید که از اکثر مروج سباعه گذشت از آن لوحیت حقیت اهلبیت علیهم السلام و نیز از آن کسانیکه شیعه امامیه از آنها تبرا مینمایند بدایت محبت و دوستی سلطان ابراهیم شرقی بادشاه جونپوری با شاه مدار نیز دلالت بر تشیع شاه مدار دارد و عداوت علمای تصوف و تسنن که معاصر شاه مدار بودند زیاده تر بر تشیع شاه مدار دلالت مینماید بلکه شیخ عبد الرحمن چشتی مذکور در آن کتاب مذکور بوده لیکن مرأت مدار صاف نوشته که شاه مدار قدم بقدم بر طریق ائمه اهلبیت علیهم السلام بود و طریقه اهل بیت علیهم السلام که از کثرت ایدای باب جور و ظلم مقصود شده بود خواست که آنرا در هندوستان شایع و ترویج نماید علمای مذهب امام ابوحنیفه که بر خلاف طریق ائمه اهلبیت علیهم السلام بودند بسبب عداوت و بغض اهل بیت علیهم السلام بعضی شاه مدار را کافر میگفتند و بعضی ملحد و بعضی رافضی و بعضی مهدویه و دیگر از تحریر دیگر متصوفین نیز عدم نوکری شاه مدار از تصوف صاف ظاهر و هویدا است اینوقت بعضی از متصوفین نزد سائلی موجهه بشوند و الا آن اقوال شان که بر عدم رجحان تصوف شاه مدار دلالت دارند بمعرض تحریر در می آورد و کتاب لطایف

اشرفی تصنیف سید اشرف جهانگیر صوفی صاحب کچهوچهه که هم عصر شاه مدار بوده و مرات
مداری تصنیف عبدالرحمن چشتی وغیره ملاحظه نمایید و نیز سابق بحضور جناب مرحوم مغفور مولانا
سید دلدار علی صاحب علیه الرحمه که در جناب شاه مدار و سالار مسعود غازی سوال کرده بود جواب فرمودند که
حق این هر دو بزرگوار توقف و سکوت باید کرد و زبان از لعن و طعن در حق ایشان بند باید داشت و
اظهار الحال باید نمود زیرا که صلاح تصوف و تشیع شاه مدار نزد فقیر متحقق و ثابت نیست و سالار مسعود
مرد سپاهی بود بحرارت اسلام از ولایت بهندوستان رسیده از مشرکان جدال و قتال
نموده تا مقتول گردید فقط جناب قبله اکثر شیعیان و مومنین بر شاه مدار تبرا و لعن و
طعن میکنند و میگویند که شاه مدار صوفی بود و دلیل تصوف آن این فرقه مردودیه فقرای مدار
که هست آنرا پیش مینمایند و بغیر این دلیلی ندارد و حال این دلیل نیز از کتب متصوفین ظاهر
میشود که شاه مدار گاهی مجلس سماع نکرده و کسی را خلیفه و جانشین خود نساخته و این ملعونان که
مشهور بفرقه مداریه است تهمت بر شاه مدار مینمایند بنابران امیدوار هستم که آنجناب در حق شاه مدار
و سالار مسعود غازی چه ارشاد میفرمایند فقط تصوف شاه مدار مشهور است از قرار آنچه در لطایف
اشرفی مذکور است ظاهر میشود که از فرقه اولیا بعضی میگویند حضرت شیخ بدیع الدین مدار ملقب بشاه مدار
ایشان نیز او [illegible] مشرب عالی داشتند و بعضی علوم نوادر از سیمیا و کیمیا از ایشان
معاینه شد که [illegible] کسی باشد در یک سفری که مدظله [illegible] تنگ با هم اتحاد
صحبت [illegible] استغاله [illegible] واقع شده [illegible] استفاده میشود و از استغاله

بالقادر مشرب [illegible] چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین صورت که
یک قطعه مکان ملحق مکان بکر بهم دیوار زید رغبت خریدن نموده زید رغبت میخواهد که تمام مکان او خرید
تا بر دیوار کشیده و خیلی وسیع و تحتی نماید و در مکان زید ملحق دیوار زید بنا والده عمرو واقع است
تحته زمین یکسان از زید بر افتادن دیوار خود منهدم شدن [illegible] برای ساختن خندق
بر زیر دیوار خود زید را ممانعت میکند و زید مستعد بر کندن خندق است پس شرعاً ممانعت زید
بر سد یا نه بینوا توجروا — لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و اگر تضرر همسایه
انهدام دیوار متصور باشد احتراز از کندن خندق نماید والله اعلم بالصواب چه میفرمایند علمای دین متین
اندرین مسئله که اکثر مردمان در باب امام جعفر کذاب مسائل اند بلکه کلمات طعن در حق ایشان
بر زبان می آرند آنچه از دعوی امامت و فسق و فجور و توبه و انابت ایشان ازین امر نزد علمای کرام
ثابت و متحقق شده باشد معه سند آن ارشاد شود تا ازین ضلالت برآیند بینوا توجروا
شیخ صدوق ابن بابویه و شیخ ابوجعفر طوسی و شیخ طبرسی رضوان الله علیهم روایت کرده اند
از اسحق ابن یعقوب که کشف الغمه [illegible] بخدمت محمد بن عثمان که وکیل و نایب حضرت صاحب العصر
بود که عریضه مرا بجناب آنحضرت برسانند در آن چند مسئله مشکله نوشته بودم پس جواب
آن بخط مبارک آنحضرت شرف صدور یافت و عبارت شریفه اش این است بسم الله الرحمن الرحیم
اما ما سئلت عنه ارشدک الله و ثبتک فی امر المنکرین لی من اهل بیتنا و بنی عمنا فاعلم
انه لیس بین الله عز و جل و بین احد قرابة من انکرنی فلیس منی و سبیله سبیل ابن نوح

واما سبیل عمی جعفر وولده فسبیل اخوة یوسف یعنی آنچه سوال کردی خدا ترا هدایت کند تا ثابت
وارد بر آن از کسانیکه انکار امامت من میکنند از خاندان ما و بنی اعمام ما پس بدانکه احدی را
با خدای عزوجل قرابتی نیست و هر که انکار میکند او از من نیست و حال او مثل حال پسر نوح
لیکن حال عمو جعفر و پسران او مثل برادران یوسف است انتهی و از این روایت مستفاد میشود
که جعفر مذکور توبه کرده و توبه او مقبول گشته مثل توبه برادران حضرت یوسف چنانچه آیه کریمه قال لا
تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین شاهد این مدعا است و خلاصه معنی آیه مذکوره این است
که حضرت یوسف به برادران خود فرموده که ملامتی و سرزنشی بر شما نیست امروز خواهد بخشید گناهان
شما را خدا و او ارحم الراحمین است والله العالم سوال ما قولهم رحمه الله علیهم در بیان حدود ارض
ماریه که از کجا تا کجاست زیرا که چون از حدیث مروی از مفضل ابن عمر که در کتاب حق الیقین و غیره ثبت است
مستفاد میشود که کربلا بقعه مبارکیست که در آنجا ندای انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید
و حضرت مریم و عیسی را در وقت ولادت بآنجا بردند و در جائی غسل دادند که سر امام حسین را بعد از
شهادت بآنجا شستند و حضرت رسول صلعم از آنجا عروج فرمودند پس باید که طور سینا
و بیت المقدس و بیت اللحم و غیره همه در عرض ماریه باشد و حال آنکه مسافت بینها
از بیت المقدس و غیره تا کربلای معلی بسیار است چه آن بلاد از فلسطین شام یا دیار قلزم و مصر
قصبه اند و کربلای معلی از کوفه و بغداد عراق محسوب میشود تحریر جواب داریدکه از مفضل ابن
عمر نقل کرده اند با آنکه از اخبار آحاد است در شان و فضل روایات متواتر علما حاو و فا

باهم اختلاف بسیاری دارد و بر چنین ان اعتماد و انحصار نیست بعضی از مفسرین امامیه آنرا
حمل بطی الارض نموده اند حیث قال روی ان شاطی الوادی الایمن عن القرآن والبقعة
المبارکة هی کربلا اقول فی ذهب الی کربلا من قرب من الذی علی ثلثه ایام من مصر
کما سیجیی فی القصة الآیة بطی الارض کما ذهب البهاء مریم فی تولد عیسی بطی الارض انتهی
کلامه رده واما عروج جناب رسالتمآب از کربلا پس شاید محمول بر اختلاف مبادی معراج
بوده باشد بحسب تکرر المعراج کما نطق به بعض الآثار و اما حدود ماریه پس در کتب لغت و حدیث
بنظر نرسیده و آنچه در تحدید حرم شریف در بعضی روایات یک فرسخ در یک فرسخ داخل است وارد شده
و در بعض روایات که مشتمل بر تحدید نواحی مشتراه آنحضرت از اهل نینوی و غاضریه است چهار میل
وارد شده و در بعضی ده میل و در بعضی پنج فرسخ از چهار جانب قبر منقول گشته علما این روایات
مختلفه را بر اختلاف مراتب فضیلت و برکت بحسب قرب قبر شریف حمل نموده اند پس مستلزم تحدید ارض
ماریه نیست و دفع اشکال از همین جهت میباشد حدود ارض ماریه نیز خلل در مقام ندارد
چه هرچند انضباط حدود آن از جائی معلوم نشود لکن بلوغ آن تا بمقام بیت المقدس و طور
بعقل راست نمی آید لا محیص عن العذر تسلیم الروایة من ان یکتاب التاویل بطی الارض و نما
والتاویل فی المعراج بما سلف چه میفرماید جناب مستطاب مجتهد العصر و الزمان دام اقباله
با یکی از شعرا چون محمد رضا نام نسخه تازه وارد خود را مولود مجتهد مجلسی و سید شهید کرده اکثر بر منبر
بیان نموده که مهر ده ... از ملاقات جناب سید محمد صاحب فهم و نسخه استفتا مسکرده ام و نیز نماز جمعه

مومنین را اعتقاد این شده بود این حرا افعه فی الحقیقة است یا نه و خود نیز او باجتهاد و سیادت
دانسته خون بخشی با ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمة فی الواقعة است یا نه بینوا و توجروا جواب نقل دعا
دستخط و ادا جمعیه که مستغنی از ذکر مخفی کذب است و در حین رد و انکس در بلده
حضرات مغلیه او را و ولایت دیده بود و نبود بیت آ غند شد میکفعند کرده او در اصل کرد بوطه
والحال اظهار اسلام میکند و العسال لیس با ملا محمد مجلسی طاب ثراه اصلا ندارد و همچنین دعوی اجتهاد
و سیادت او بی اصل است و انکس هر جا که رفته دعاوی باطله نموده مردم را گمراه کرده
مردم میکو شدند و کسانیکه از حقیقت مسایل بدروغ از طرف حق بیان میکند و از
دین و ایمان بهره ندارد و جماعت مومنین فیض آباد و غیره او را از انجا اخراج کردند
بهر جهت مومنین را واجب است که کوشش بحرف او نه نهند والله العلیم سوال بعضی اشخاص
میکویند که بنابر بعض احادیث عصافیر از موالی عمر میباشند لهذا ایذا رسانیدن انها
شکستن بیضه‌ها انها و مانند آن جایز است یا نه بینوا و توجروا جواب بعضی اخبار
احادیکه دلالت بر مدح یا ذم بعض حیوانات از حیثیت صدور اقوال یا افعال ممدوحه
یا مذمومه از انها دارد چون مخالف اصول و قواعد عقلیه است لابد که مطروح
یا ماول آن و چنین اخبار در کتب فریقین وارد در روض الطحاوی فی احکام القرآن
عن یزید بن ابی نعیم انه سال ابا سعید الخدری لم سمیت الفارة فویسقة قال
استیقظ النبی ص ذات لیلة واخذت فارة فتیلة السراج لتحرق علی رسول

الله

الله البیت فقام الیها وقتلها و احل قتلها للحلال والحرام و در حیوة الحیوان دمیری در ذیل
ذکر فارة مسطور است ثبت عنه ص انه قال خمس فواسق یقتلن فی الحل والحرم الغراب والحداة والفارة
والعقرب والکلب العقور الی غیر ذلک و فی حیوة الحیوان انه فی سنن ابن ماجة عن عائشة انها
کان فی بیتها رمح موضوع فقیل لها ما تصنعین بهذا قالت اقتل به الاوزاغ فان
النبی ص اخبرنا ان ابراهیم ع لما القی فی النار غیر الوزغ فانه کان ینفخ علیه فامر النبی ص
بقتله و کذا رواه امام احمد فی مسنده و روی الحاکم فی کتاب الفتن والملاحم من المستدرک عن
عبدالرحمن بن عوف انه قال کان لا یولد لاحد مولود الا اتی به رسول الله ص فیدعو له
فادخل علیه مروان فقال هذا الوزغ بن الوزغ الملعون بن الملعون ثم قال صحیح الاسناد
خلاصه در بعضی روایات احاد وارد شده که عصافیر عداوت با اهل بیت ع دارند
مگر بنابر انچه مذکور شد چنین اخبار ماول است یا مطروح و عمل بر ظواهر آن نمیتوان کرد
سوای ذبح کردن ایذای دیگر بانها جایز نیست والله العلیم چه میفرمایند علمای دین و
مفتیان شرع متین اندرین مسئله که زید دعوی میکند بر عمر که اینقدر مبلغ بابت قیمت اجناس
و اسباب و غیره که در فلان فلان تاریخ وام داده بودم بر ذمت مدعی علیه است طلب کرده
مدعی گواهان معتبر دارد لکن تاریخها و تفصیل اجناس مشروحا در حافظه گواهان نیست
و گواهان سهو می‌دارد با اینصورت که مدعی در حضور گواهان مطالبه و تقاضا حق خود نموده
مدعی علیه هم اداء آن و اقرار شغل ذمه خود نموده آیا حاکم شرع حکم اثبات حق مدعی علیه میتواند

گردد و گواهان گذارد در شرع انور مقبول است شهادت آنها ممنوع میشود یا نه جواب او تو جروا
اگر گواهان معتبر و معتمد جامع شرایط قبول شهادت در نزد حاکم شرع باشند و بر دادن اسباب
معین گواهی دهند مقبول خواهد بود اگرچه تاریخ بخاطر ایشان محفوظ نباشد فاما اگر تعیین اسباب
و اجناس نیز نتوانند کرد پس در قبول شهادت علی المجهول تامل است در استغنای فی الحاوی و فی الجمله
باقل محتملات ثابت خواهد شد و گواهی اقرار مقر علی نفسه مقبول است و ملزم باقراره لکن التفصیل
اسباب اقرار او بثبوت نمیرسد پس اگر اقرار اجمالی ثابت شود رجوع ما اقل محتملات
لازم خواهد بود والله تعالی اعلم سوال قال صاحب هدایة الحکمة فصل فی ابطال الجزء الذی لا یتجزی لانا لو فرضنا
جزءا بین جزئین فلا یخلو اما ان یکون الوسط مانعا عن تلاقی الطرفین او لا یکون لا سبیل الی الثانی
لانه لو لم یکن مانعا کانت الاجزاء متداخلة فلا یکون وسط و طرف و قد فرضنا الوسط و الطرفین
هف فثبت کونه مانعا من تلاقیهما فما یلاقی الوسط احد الطرفین غیر ما یلاقی الطرف الاخر فینقسم
و لانا لو فرضنا جزءا علی ملتقی الجزئین فاما ان یلاقی واحدا منهما فقط او مجموعهما او شیئا من
کل واحد منهما شیئا والاول محال و الا لم یکن علی الملتقی فتعین احد القسمین الاخیرین فیلزم الانقسام
شخصی از نفره بیفهم فیلزم الانقسام استدلال بر جواز تقسیم جزء لا یتجزی عند الحکما میکند و شخص دیگر از
لفظین مذکورین استدلال بر محالیه تقسیم جزء لا یتجزی عند الحکما مینماید و میگوید که اگر تقسیمش جائز
باشد مطلب ایشان ثابت نخواهد شد لهذا بخدمت علمای اعلام معروض است که از حقیقت احوال المتخاصمین
مطلع فرمایند جواب جزوی که هیچ قابل تجزی نباشد ممتنع الانقسام است عند کافه متکلمین باشند خواه

حکما کما هو مقتضی مفروضیة و انما النزاع فی ان الشکل فی الجزء و امتناعه پس متکلمین قایل بامکان آن بلکه وجود آن
هستند و حکما رد علی امتناع و استحاله آن و التقسیم مستحیل عند الکل آری جزوی که متکلمین آن را بعنوان جزء لا یتجزی
تعبیر میکنند و در خارج مصداق جزء که ثابت قرار میدهند عند المتکلمین مستحیل الانقسام و نزد حکما جائز التقسیم است
و سخن و استدلال الحکما از او وجه النهی سند الزام لخصم علیهم الکاشف عن عدم کونه لا یتجزی لاستحالة التقسیم
نفسه اما از وجه الی ابطال ما هو الجزء در حقیقه فموادان ثبت باستحالة اللازم اثباتا لاستحالة الملزوم
فقط السید حسین حماه الله عن کل شین لفظ قرآن که در لغت بمعنی قرات کردن و خواندن و جمع کردن آمده
و وجه تسمیه کلام مجید بآن از جهت اشتمال بر سورها و جامعیت احکام و در بیان حلال و حرام مفهوم میشود
سایل تصحیح آن را از انجناب میخواهد و وقت چاشت و ناشتا تا شش گهری یا تقریبا کم و بیش است مفصل ارشاد
شود الجواب در وجه تسمیه کلام مجید بقرآن نوشته اند صحیح است فی مجمع البحرین هو اسم الکتاب الله خاصة لا یسمی به غیره
و انما سمی قرآنا لانه یجمع السور و یضمها و قیل لانه جمع القصص و الامر و النهی و الوعد و الوعید و الایات و السور بعضها الی
بعض و هو مصدر کالغفران و الکفران یقال فلان یقرأ قرآنا حسنا ای قراءة حسنة اقول و تطهیر من هاهنا وجه
آخر و هو انه سمی بالقرآن لکونه اشرف مقروء منه قوله تعالی و قرآن الفجر ای ما یقرأ فی صلوة الفجر و کیفما
کان فکما یذکر فی وجه التسمیة بیان بمناسبة المعنی المنقول الیه للمعنی المنقول منه و لا اطراد فی التسمیه و چاشت
مافی الهران یکیه از چهار حصه روز باشد که در هندوستان آن را پهر گویند و طعام که در آن وقت خورند انتهی
و فی مجمع البحرین ضحوة النهار بعد طلوع الشمس قال الجوهری ثم بعده الضحی و هو حین تشرق الشمس مقصور و یذکر و یونث
ثم بعده الضحاء ممدود و مذکر و هو عند ارتفاع النهار الاعلی سوال ما قولکم رحمکم الله از بعض کتب علمای امامیه

ظاهر میشود که انبیا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بعد از موت ارواح مقدسه آنها با اجساد طاهره اصلیه
ایشان بر میگردد و در دنیا منتقل میشوند فینعمون فی اجسادهم التی کانوا فیها عند مقامهم فی الدنیا و حق سبحانه تعالی در کلام
مجید در حق شهدا میفرماید و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون از شیخ مفید …
مستفاد میشود که ارواح مطهره شهدا رضی الله عنهم بتخصیص حکم وارده در برزخ ارواح آنها در اجساد اصلیه میباشند
در اجسام مثالیه الا الاطلاق احیاء بر آنها غیر … اگر در زیرا که … در برزخ منتقل در قالب
مثالیه شده نتوان گفت پس این حکم از خواص مختص انبیاء و ائمه علیهم التحیة و الثنا نباشد با اطلاق احیا بر آنها
از قبیل مجاز بسبب رفع درجات و قرب آنها بجناب خالق الارض و السموات بعید باشد جواب ایجاد و مقام …
یکجای ارواح انبیاء و ائمه علیهم السلام و دیگر جای سایر شهدا اما اول پس روایات در تخصیص مختلف است
بعضی از آن احتمال تجسم روح با تعلق آن ببدن مثالی و بدن اصلی هر دو دارد و بعضی مصرح ببدن اصلی است
کالروایة المذکورة فی السؤال و بنا بر روایات اخیره شیخ مفید علیه الرحمة و جمعی از متکلمین و محدثین قایل شده
اند باینکه بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیاء و اوصیا بجسد اصلی معاودت مینماید و ایشانرا
باسمان میبرند و آخوند علیه الرحمه در حق الیقین هر سه احتمال را بسبیل تردید و تردد ذکر فرموده و حق
این است که چون اخبار مذکوره بحد تواتر نرسیده و از دایره احاد در نگذشته پس حکم جزم باحد الشقوق
نمیتوان کرد و آیا کریمه متعلق بحال شهدا است هر چند مولانا … علیه الرحمة حیوة را در آن محمول
بر حیات حقیقیه نموده لکن کلام شان خالی از اضطراب نیست و آخرش منجر بمجاز میشود پس بر تقدیر مجاز
در حیات شهدا مراد با شعور … روایات دالة فی الارواح الانبیاء و الاوصیا کلا بظاهر قابل تاویل نیست

بحال خود میباشد اختصاص حیات حقیقیه بارواح مقدسه ظاهر است و هرگاه معنی حقیقی حیات در خصوص
شهدا مراد باشد اختصاص حکم بارواح مقدسه نخواهد بود و لا غائلة فیه سوال ثانی در نفقه
بر جوان بالغ بنحوی که صحیح و تندرست بر پدر فقیر ناتوان واجب است یا نه فقط جواب نفقه هر یک از ابوین
بر اولاد و بر دیگری واجب است هرگاه یکی بی چیز و عاجز از التکسب باشد و بر دیگری که زیاده از خرج یوم خود
و زوجه خود داشته باشد و آن دیگر نداشته باشد بدون این شروط و الله اعلم سوال
پس شخصی که با پدر بی ادبی ها کند حتی که نوبت بعقوق برساند نفقه بجوی بر پدر واجب میشود یا نه
و حد عقوق چیست و از کدام الفاظ و کدام حرکت فعل عقوق واقع میشود عقوق نافرمانی و عصیان
بخروج از اطاعت را میگویند و عقوق پدر گناه کبیره مگر سقوط نفقه در صورت حاجت پسر و غنای پدر
مشکل است بلکه بظاهر عدم سقوط است سوال نفقه زن پسر بر پدر پسر جوان صحیح تندرست
از روی شرع شریف واجب میشود یا نه فقط جواب واجب نیست و الله اعلم سوال ما قول العلماء رحمهم الله
فی بناء الصورة و ازدواج بعض رجال نسوان سیرت در عشره محرم الحرام مثال تعیین مزار … در گاه
حضرت عباس و شبیه کربلا معلی و امکنه شارع عام آمده و زینت … میسازند در … نام
پرده … آویخته … بزیارت تعزیه و تابوت و … و غیره …
نوع بشر نامحرم میشوند و نظم و نثر مصایب جناب خامس آل عبا با مضامین غنا استماع میسازند
اندرین صورت حکم کیا … انیمعنی بوجه … ثبت فرمایند جواب دیدن نامحرمان و شنیدن غنا
جایز نیست اگرچه بجهة زیارت و … تابوت و مانند آن باشد و الله اعلم سوال …

علمای دین مفتیان شرع متین اندرین صورت که مسمی زید دعوی کرد که عقد من با مساة صالحه مذکوره [از انکار]
عقد نکاح خود با زید مذکور بجهة ظاهر کرد که فیما بین مادر و پدرم نزاع لفظی بود و مادرم با سنی [illegible]
کرد بجهة آنکه زید گرفته شوهر را اسیر داد و ساخت اهل محله مرا از وجه زید میگفتند از بجهة همین
که شادی همین طور میشود نکاح شده بود زید مرا از دو کوب میکرد و در خدمت دو حصه خوار زن نه تهدید
و من از زید مذکور ترس جان دارم اگر حاکم مرا اسیر داد خواهد ساخت خنجر ناحق من بیگناه خواهم
زیرا که نشان زد و ضرب زید مذکور بر اعضای بدنم موجود است حالا بکشتن من سر کرد و دریغ نکرد
کرد و بار فاحشه صالحه مذکوره اقرار نکاح صالحه با زید کرده زید مذکور دو گواه مسمی بکر و عمرو را
برای ثبوت عقد نکاح در محکمه حاضر ساخت بکر که ریش از استرا تراشیده بود گواهی داد که شتر
مجلس عقد نبودم در دادن مکان خود بودم شنیدم که نکاح من شود نمیدانم که کدام کس خوانده دین مهر
چند بود و بسته اند و دیگر هیچ نمیدانستم و عمرو گواهی داد که من شریک مجلس عقد نبودم صبح شنیدم که برا
مرد دیگر هیچ نشنیدم اصول و فروع دین گواه مذکور بیان نکرده نه هر گاه مسماة صالحه از عقد
مناکحت با زید منکر است گواهان زید اولا گواه سمعی علاوه آن عقد نکاح که عبارت
از ایجاب عقد خوانی و دین مهر و وکلای طرفین و ولی کامل دختر و غیره باشد شنیده هیچ نگفته
ثانیاً اصول و فروع دین که عمده شرایط شهادت است بیان نکردند ثالثاً بکر گواه زید ریش
ساقط العداله هم نداشت نمودن کسی تراشیده بود و عمرو مذهب سنت و جماعت داشت و اقرار
صالحه بعقد نکاح صالحه با زید اولا او فاحشه است که شوهرش موجود و با رجل غیر زنا کرده

قرار یافت شنیدم بعد هم
که هر قدر است گواه [illegible]
مهر

بود صالحه پنهان شوهر و محله که مادرش اظهار نکاح میکند موجود است لا ایت [illegible] بلا واسطه پدرش
اظهار نکاح خواهد رسید یا نه در صورت عقد نکاح زید با صالحه عند الشرع شریف ثابت است یا نه
بینوا توجروا جواب در صورتیکه زن از ابتدا امر انکار زوجیت زید داشته باشد زید را اثبات
زوجیت بگواهان مقبول یا باقرار زن مذکوره لازم است و التفصال حینین متعدیات بدون
رجوع و مرافعه سوی حاکم شرع بمحض استفتا و جواب آن نمیتواند شد والله العالم سوال از خدمت عرض
مقدس نمامی میرساند که علمای امامیه فقهای اثنا عشریه چه میفرمایند درین مسئله شرعیه
تسبیح خاک شفا که پخته شده باشد از کربلای معلی آورند ثانیاً بر روی آن در او را بینا نموده در
آتش خواهند پز و شرعاً جایز بوده باشد یا آنکه احتیاط دارد متوقع آنکه مسئله شرعی او را
از تصریح ارقام بفرمایند که آگاهی حاصل شود [illegible] کم طویلا جواب باسمه سبحانه ظاهراً قصد
استخفاف در میان نیست مضایقه نداشته باشد و احتیاطاً در اجتناب اولی است والله سبحانه
هو العالم سوال از حدیث و لا بأس بخرء ما طار و بوله که در کتاب من لا یحضره الفقیه واقع است
طهارت فضله و بول هر حیوان از ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم که پرنده باشد مستفاد میشود چنانکه ملا محمد
رحمة الله علیه در لوامع شرح کتاب مذکور تصریح نموده در بعضی از اخبار احتراز از بول و براز
رغن و کرکس و زاغ و شبره و ابابیل و طایر که هندش کهنا نامند و مانند آنها ضرور نباشد
نزد جناب چنین است اگر نزد [illegible] احوط اجتناب باشد فانظروا ذلک الاحتیاط لازم و مستحب است
احتیاط با اجتناب از فضله طیور غیر ماکول اللحم لازم نیست والله العالم سوال در طهارت [illegible] و موش

و خرگوش و طاوس و چلپاسه و کرگس و شتره کربه و جمیع حیوانات از طیور و غیر طیور که گوشت آنرا
نمیخورند غیر از آدمی و حیوانات نجس العین حکم اقدس حضرت چیست طاهر او نجس و الاجتناب منه
احوط ام لا بتقدیر ثالث آن احتیاط لازم است یا مستحب جواب آنچه نجس العین است از سوا آن اجتناب
واجب نیست آنچه نجس العین نیست و منه المسوخ علی الاظهر پس اجتناب سوا آن لازم نه و امکان احوط و اولی
سؤال استبراء العبد از بول نزد جناب واجب است یا احوط و بر تقدیری که احوط باشد از لزوم آن است یا استحباب
احتیاط هر چه باشد اثبتوا بذلک القرطاس جواب علی الاظهر واجب نیست و احتیاط مستحب است سؤال
اگر نوشته اند که احوط آن است که موضع مسح سر و پا خشک بوده باشد مگر اگر رطوبتی داشته باشد که تجفیف
نکند بدست انتهی و ذلک الاحتیاط لازم و مستحب لازم است و الله العالم جواب اگر شخصی مبلغی چند از نذر خود که
که این نذر یکی از ائمه معصومین است از آن طعام پخته یا شیرینی خریده به مؤمنین تقسیم کند کل مبلغ
را بحوایج خود صرف نماید یا اکثر را صرف طعام کند و بعض صرف حوایج خود کرده اند کان اولا
سؤال هر گاه بر خلاف اذن مالک عمل نماید تصرف او غیر جایز خواهد بود و الله   اگر [illegible]
دانی را که از گل نجس ساخته باشد خواهد که با آب قلیل تطهیر نماید کیف یطهر و هل آیا همه آنها را
در سیدی یا ایام تا یکی بگذارند بگذارند و مشک و سبوی آب پر آن بریزند یا طریق دیگر بعمل آرند
در تقدیر صحت صورت اولی بوقت صب الماء آن بیالها و رکابها را یک یک جدا کرده بگذارند یا
هشت هشت یا ده ده را با همدیگر یکجا یکی بر دیگری آمده باشد باهم کرده بر تخت بگذارند
و آب بریزند و همچنین صورت تطهیر خم و سبو و دیگر ظروف گلین کلان ارقام فرمایند که با آب

قلیل

۱۰۲

قلیل چسان پاک کنیم و اگر رسنی در گلوی سبو یا مانند آن بر چاه غوطه دهند در طهارت آن
سبو که از گل نجس ساخته اند و آب آن سبو یا چگونه   در آب چاه پاک میتوانند کرد
در آب قلیل تطهیر ظروف باین نحو است که بالایش را بریختن آب پاک نمایند و باطنش آب
جنبانند در ظرف را حرکت دهند که آب بهمه جای آن برسد بعد از آن آب را بیرون میریزند
همچنین دو بار دیگر بکنند که سه مرتبه پس آن ظرف پاک خواهد شد   اگر شوهر زنی دیوانه
گردد و مجنون شود زن بسبب غلبه شهوت بر مرد خود را نتواند داشت و ضبط نتواند نمود
ما تفعل تلک المذبوره فی الصورة المرقومة   هر چند جنون مانع وطی نیست لیکن جنون
مطبق دوری که معرفت اوقات نماز و تمیز در آن برای صاحبش حاصل نباشد باعث
فسخ میشود اگر بعد از جنون او فوراً فسخ نماید میتواند کرد و اگر این عیب را اول گوارا نمود باز
سبیل فسخ مسدود میشود   اگر شخصی تا مدت دو سال یا بیش و کم از این نماز ظهر و عصر و مغرب و
عشا را علی المواظبة بکند و نماز صبح را ادا نکند و صلوة ثلثه باقیه را بجای آورده باشد
یا گاهی نماز مغرب را ادا نکند و گاهی نکند و صلوة باقیه را میخوانده باشد و اعداد صلوة مفوته
را داند یا نداند و خواهد که صلوة مفوته را قضا کند فقولوا کیف یؤدی تلک الصلوة
المفوتة   هر گاه عدد نماز و تعیین و ترتیب آن بداند مطابق آن ادا سازد و اگر
عدد را نداند آن قدر بخواند که یقین برائت حاصل شود و اگر اکتفا بقدر مظنون که تخمین حال
آن دریافته باشد بکند وجه دارد و اگر یقین آنرا نداند پنجگانه را بخواند که در هر پنج نماز

۱۰۳

بنویسد کان جائزا و مجزیا ام لا الجواب

مطلوب نیز حاصل خواهد شد و صورتهای دیگر دارد که محل گنجایش و تفصیل آن ندارد
و فیما ذکرنا غنیة و اگر ترتیب را نداند و در تحصیل ترتیب بتکرار الفرائض الفائتة اگر حرج شد
بر مقصود باطل نیز بلا ترتیب صحیح اند خواهد والله اعلم اگر شخصی در زیر درختی یا
زیر آسمان نشسته باشد بول یا براز بالا بر ثوب یا بر بدن شخص مذکور بیفتد و چون بالا
نگه کند جانوری نه ماکول اللحم بنظر افتد نه غیر ماکول اللحم و در بعضی از اوقات چون نظر
بآسمان کند طیوری چند غیر ماکول اللحم مانند شپره و غیره مرئی شود و طایر ماکول اللحم مشاهد
نشود درین صورت شستن آن ثوب یا بدن واجب است یا نه اجیبونی من فضلکم بالتصحیح
در صورت اولی حکم بنجاست نمیتوان کرد و در صورت ثانیه هرگاه طیور غیر ماکول اللحم
را دیده است پس اگر تواند علم بکون الواقع فضیلة لها حاصل شود تطهیر نماید و الا لزوم
نخواهد داشت والله اعلم از طهارت و نجاست بول و براز چلپاسه و فاره هرچه
باشد ارشاد فرمایند و اگر احوط اجتناب باشد فاحکموا ان هو واجب او مستحب
از بول و براز چلپاسه اجتناب لازم نیست و امکان احوط و از بول و براز فاره اجتناب
لازم است والله اعلم قدرت انشاء خطبه که از جمله شرایط امامت در نماز عیدین نوشته
اند مراد آنست که امام جمیع عبارت خطبه را که مقرر و معین است انشاء تواند کرد و
عبارتش غیر عبارت خطب مشهوره باشد یا آنکه اگر قدرت بر انشاء بعض کلمه
دارد و چند کلمه انشاء کرده در خطبه از خطب سابقه یا در خطبه که از شخص دیگر انشاء کنانند

بنویسد

